

خیمه

نشریه هیأت هاو مجالس حسینی

شماره سوم / ربيع الاول ۱۴۴۳ / اردیبهشت ۱۳۸۲ / ۳۰۰ تومان

KHEIMEH



اگر می دانستم از کدام سمت می روی
پیامبر گلها را وحی می دادم
تا گلها را به مقدس ترین خاک بشارت دهد

مرحوم کوثری

مردی که با نغمه های عاشورایی اش
امام (ره) را می گریاند

مصاحبه با مداح و شاعر اهل بیت (ع)

حاج غلامرضا سازگار

جناب آقای... مداح مخلص اهل بیت

حاج آقا دعبفر مایید!

مقدنبودی ببینی

رسول ترک

آزادشده امام حسین (ع)

همه یه جوری نگام میکنن!

آیین هیأت داری

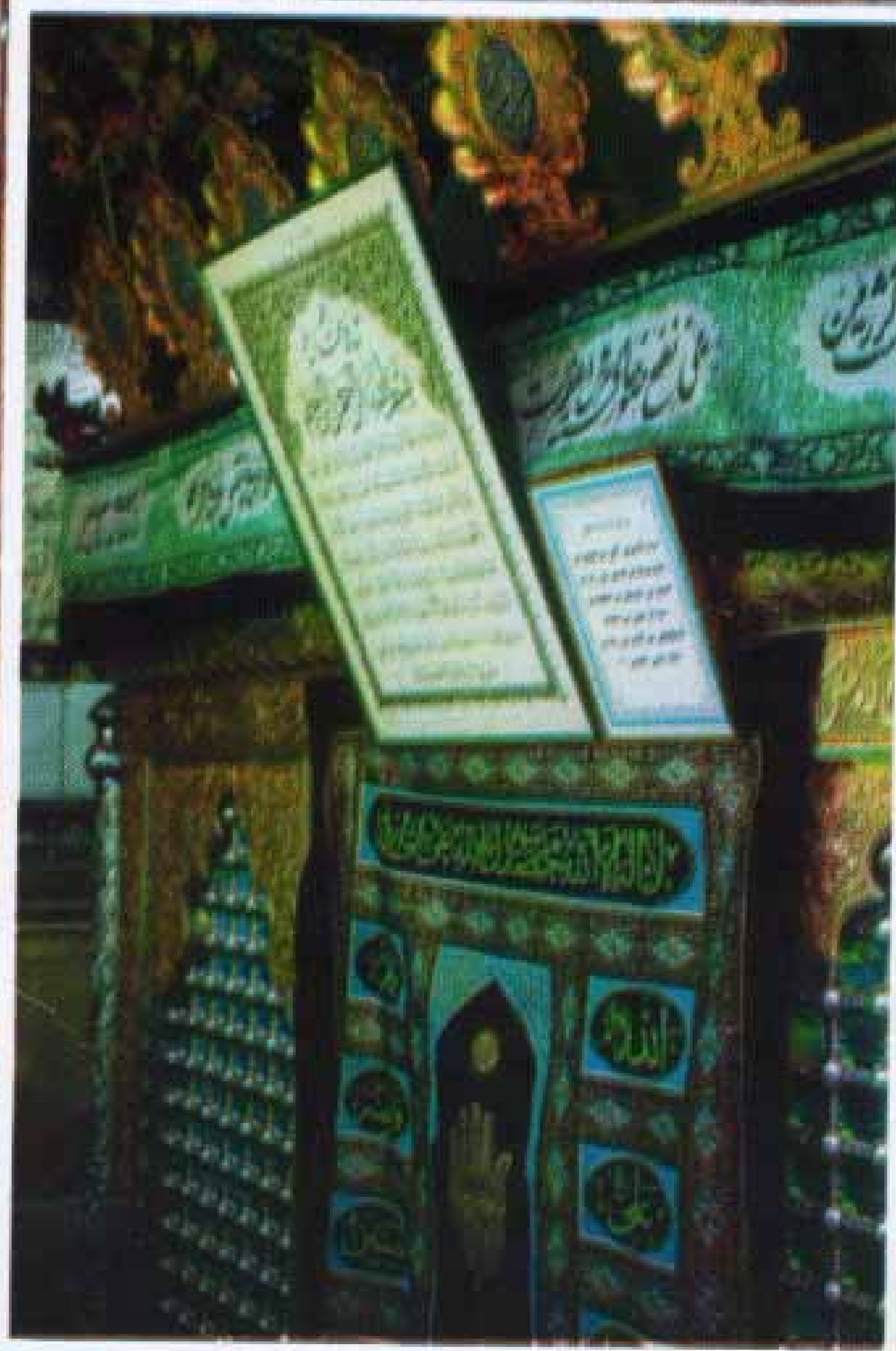
حاج علیرضا پناهیان

امام زاده سیدناصرالدین از نوادگان امام
حسن مجتبی(ع) است که در اواخر قرن
هشتم و اوایل قرن نهم می زیسته است.
بقعه ای که بر روی مزار ایشان ساخته شده
است از آثار قرن دوازدهم یا اواخر صفویه
است. این بقعه به صورت مربع
مختلف الاضلاع است و در وسط آن ضریح
زیبایی است که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی
ایران ساخته و نصب گردیده است. جدار این
بقعه با کاشی های فیروزه فام ساده و خشتی
و آئینه کاری تزیین شده است.
مزار این امامزاده در شهر قم، حوالی بازار،
مقابل مسجد امام حسن عسکری(ع) می باشد.

عکس: مهدی مقدم



سازمان اوقاف و امور خیریه
اداره کل اوقاف و امور خیریه استان قم
سازمان اوقاف و امور خیریه



خیمه

نشریه هیات خدام حائس حسینی
شماره ۲۲۹ - شهریور ۱۳۹۴ - ۲۰۱۵
KHEIMEH

صاحب امتیاز و مدیر مسؤول: محمد رضا زائری
جانشین مدیر مسؤول: مرتضی وافی
سر دبیر: مهدی توکلیان
دبیر تحریریه: سید مهدی حسینی
طراح: نامواره: حمید عجمی
مدیر هنری: سید محمدعلی سید ابراهیمی
با همکاری:
هانی اسکندری، روح الله ثانی، اسلامعلی خسروی،
داود صالحی، مسعود معینی، علی مهر، سید مهدی هاشمی، رضا حبیبی

مطالب ارسالی را با خط خوانا و بر روی یک طرف کاغذ بنویسید.
آثار و تصاویر ارسالی در صورت نیاز، سالم بازگردانده می شود.
ممکن است مجبور باشیم بعضی از مطالب را خلاصه و یازنویسی کنیم.
برای درج آگهی در نشریه تماس حاصل فرمایید.
نشانی: قم، صندوق پستی ۳۷۱۸۵/۲۲۹
تلفن و دورنگار: ۷۷۲۴۳۶۶

شیعه هر جا که باشد در خیمه گاه حسین است
و به هر سو که نگاه می کند، خیمه های کربلا را می بیند
خیمه ی سیدالشهدا و خیمه ی قمر بنی هاشم
خیمه ی حبیب، خیمه مسلم، خیمه گاه محل انتظار است
انتظار پیکار، انتظار خونخواهی، محل تیز کردن شمشیر
است. محل غسل شهادت، محل تلاوت قرآن، محل
آماده شدن برای جان فشانی و ایثار....
خیمه گاه، محل مرور کردن درس های معرفت است.
خیمه گاه محل پس دادن آموخته های احلی من العسل
است.
خیمه گاه، محل آزمون آنی سلم لمن سالمکم و حرب
لمن حاربکم است.
خیمه گاه، از آن روز برپا شد که خداوند پنج نام مقدس
را به خطی از نور بر ساق عرش نوشت:

آن روز که قامت آدم رای به دست خویش برپا کرد،
آن روز که شیطان در برابر حق گردن افراشت،
آن روز که ابراهیم تبر به دست گرفت،
آن روز که موسی قدم به نیل گذاشت،
آن روز که نوح کشتی رای به موج و طوفان سپرد،
آن روز که یونس در دل ماهی نجوا کرد،
آن روز که عیسی در مردگان آهنگ زندگی دمید
و
و خیمه گاه....
همچنان برپاست....
مقیدان تو از ذکر غیر خاموش اند
به خاطری که تویی دیگران فراموش اند
هزار سال گذشت از حکایت مجنون
هنوز مردم صحرائشین سیه پوش اند.

در این شماره:

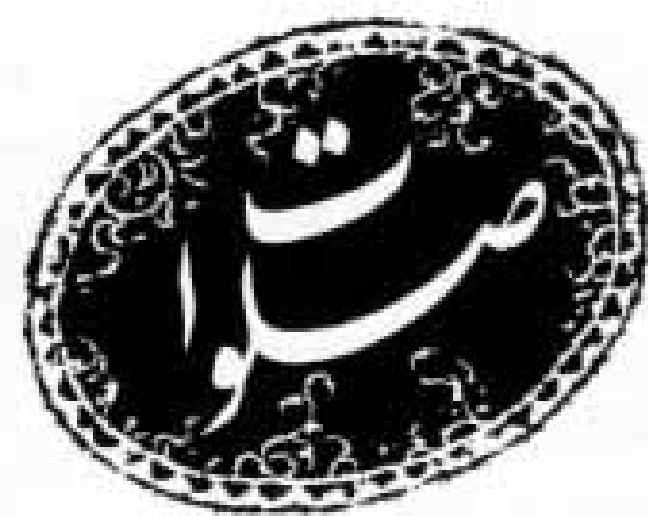
- صلوات/ ۲ • رسول ترک پیر غلام امام حسین/ ۳ • جرعه نوش کوثر ولایت/ ۴ • آغاز امامت
امام مهدی(ع)/ ۶ • فرهنگ اصطلاحات مداحی/ ۷ • مصاحبه با حاج غلامرضا سازگار/ ۸
• زمزمه/ ۱۲ • یک نکته از هزاران/ ۱۵ • مرحوم حاج محمدحسن ثانی/ ۱۶ • ناکربلا/ ۱۷
• گیاهان مقدس/ ۲۵ • آیین هیات داری/ ۲۸ • از پنجره نگاه شما/ ۲۹ • آبشار اجابت/ ۳۰
• علم و کتل/ ۳۱ • خیمه نوجوان/ ۳۲ • پذیرایی/ ۳۶ • حاج آقاعدا بفرماید/ ۳۸



وای حسین که کشته ای

حضرت آیت الله خامنه‌ای

مقام معظم رهبری



• جامعه‌ی ایرانی شعرهای خوب را بخواند. چون سبک مداحی، بویژه مداحی سنتی، مانند حرف زدن با مردم است. من مداحان قدیمی را دیده بودم که وقتی شعر می‌خواندند گویا با مردم حرف می‌زدند و تک تک افرادی که آنجا نشسته بودند، می‌فهمیدند، شعر مصیبت هم همین طور بود. مثل:

ای حرم کعبه‌ات ز حلقه بگوشان

وی دل دانای تو زبان خموشان

با تو که گفت از حسین چشم بپوشان

اینها را چه کسی نمی‌فهمید؟ و از مردم معمولی ما کیست که کسی یک شعر فصیح قوی را بخواند و او نفهمد؟

• اگر مداح، شعر قوی و خوب را بخواند و با مردم حرف بزند، در طول مدتی مثلاً ده سال که از آن بگذرد، سطح ادبیات عمومی مردم بالا می‌رود و چون شما همه جا می‌روید و زن و مرد و روستایی و شهری، پای صحبت شما می‌نشینند، گوش به شعر درست و سخن فارسی درست عادت می‌کند، و جامعه‌ی مداح می‌تواند در این

حضرت آیت الله بهجت

• آقایان مداح و ذاکر اهل بیت (ع) باید بدانند که در چه موقعی هستند، چه کاری انجام می‌دهند و برای چه این کار را می‌کنند. باید بدانند که همان «مودت ذی القربی» را که در قرآن است، باید پیاده کنند. چه ذکر فضایل اهل بیت (ع) باشد و چه ذکر مصایب آنها، همه ادا کردن اجر رسالت و تثبیت کردن مردم بر قرآن است.

• باید بدانیم که واجب بزرگی بر دوش همه است. معلمین به وسیله‌ی تعلیم و مادحین با عمل، باید بفهمانند که از محبت اهل بیت (ع) نباید دست برداشت. همه‌چیز در محبت اهل بیت (ع) است.



حضرت آیت الله فاضل لنکرانی

اساس مسأله امامت از نعمتهای بزرگی است که با هیچکدام از نعم الهی قابل مقایسه نیست و در معارف دینی ما به هیچ مسأله‌ای مانند ولایت، اهمیت و سفارش فراوان نشده است. همه‌ی متون و جوامع روایی و کتاب و سنت از ابتدا تا انتها، فریادگر مسأله‌ی امامت و دعوت‌کننده‌ی انسانها و جامعه‌ی بشری به این امر حیات بخش است «و لم یناذ بشی مثل ما نودی بالولایة» در میان همه‌ی مذاهب و مکاتب، شیعه این افتخار را دارد که گوی سبقت را از دیگران ربوده است و عشق به ولایت و امامت را رمز حیات و بقای خویش قرار داده است؛ اما حقیقت بزرگتری در این میان وجود دارد و آن، وجود شریف‌امام زمان، مهدی موعود (عج) است که شاید بتوان گفت بالاترین و عمیق‌ترین عنوان، همان است که قرآن کریم از ایشان یاد نموده و آن بقیه الله است. او بقیه و انتهای تجلی خداوند و حسن ختام عالم و همه‌ی ادیان است؛ او در میان مظاهر تجلی حق تعالی، آخرین گوهری است که مظهر همه‌ی صفات و اسمای الهی



زمینه، بزرگترین خدمت را بکند.

• دو خصوصیت برای مداح اهل بیت (ع) لازم است. یکی اینکه محبت ما را به اهل بیت (ع) زیاد کند؛ و لذا هر شعری باید محبت مستمع را به اهل بیت (ع) زیاد کند، که خود آن محبت، ضامن همه چیز است. شعرهایی که راجع به اخلاق‌شان، گذشت‌شان، عفو‌شان و فضایل ایشان است خیلی خوب است. و خصوصیت دوم، شعرهایی است که دستورالعمل و الگوی زندگی آنها را به ما نشان می‌دهد. مثل صراحت‌شان، شجاعت‌شان، حق‌گویی‌شان، ایثارشان، انفاق‌شان و محو کردن خودشان در خدا.

• در دعاها و زیارت‌نامه‌های ما تعبیرات عاشقانه خیلی خوبی هست که حقایقی را نشان می‌دهد. اینها را باید محور قرار داد؛ آنچه را مثلاً فرض کنید شیخ و ابن طاووس و بزرگان در کتاب‌های‌شان گفته‌اند و مفید در ارشاد آورده، اینها را بایستی محور قرار داد و بعد آنها را به شکل زیبا و شایسته‌ای ارائه کرد.

برگرفته از کتاب ستودگان و ستایشگران.

است و می‌توان گفت همانطوری که نبی اکرم (ص) مظهر تام انبیا و شریف‌ترین گوهر نبوت بود، وجود شریف حضرت حجت نیز، لب امامت و تجلی تام امامت است. افتخار همه‌ی انسانهای آزاده، خصوصاً مسلمانان و شیعیان، آن است که در پرتو شعاع وجودی آن حضرت به سر می‌برند؛ وجود شریفی که منصبی را عهده‌دار است که بالاترین منصب عالم وجود است و آن قیام برای اجرای کامل دین خدا و رفع ظلم و ستم و برخورد با هرگونه بدعت و انحرافی است که در جامعه‌ی مسلمین و میان‌انسانها به وجود آمده است. ما امروز هر صبح و شام، به یاد آن حضرت زندگی می‌کنیم و خود را در محضر آن وجود شریف حاضر می‌بینیم و ایشان را نسبت به همه‌ی امور خود و مقدرات، ناظر و حاضر می‌دانیم. آنچه که امروز مایه‌ی حیات و رمز بقا و استمرار است، دل دادن به آن وجود شریف و سر سپردن بر خاک‌کوری او است....

برگرفته از متن پیام معظم له به جشنواره‌ی برترین‌های فرهنگ مهدویت.



رسول ترک

(رسول دادخواه خیابانی)

رسول ترک را آزاد شده‌ی امام حسین و آزاد شده‌ی او از بند اسارت دنیای مادی بود؛ او طعم حسینی شدن و لذت انسان واقعی شدن را چشیده بود و دلش می‌خواست این شیرینی را به کام دیگر دوستان قدیمش، که هنوز در گمراهی و ضلالت بودند، نیز بچشانند. او در جواب یکی از دوستان قدیم که باور نکرده بود رسول دگرگون شده و پشت پا به دنیای مادی زده باشد، گفت: من همیشه به یاد آنهایی که با هم نان و نمکی خورده‌ایم هستم و همین‌الان هم در همین مکان، برای تو دعایی خاص می‌کنم و از خدا می‌خواهم تا لااقل یک هزارم از حالی را که به من عنایت فرموده و به کام من چشانده، به تو بچشاند هم این که تا حدودی بتوانی بفهمی که من در چه عالمی زندگی می‌کنم و هم خوب درک کنی چگونه توانسته‌ام گذشته‌ی خودم را فراموش کنم. و چند روزی نگذشت که آن رفیق قدیمی، به برکت دعای رسول به فیض جرعه‌نوشی از جام عشق اهل بیت علیهم‌السلام دست یافت و دوست صمیمی رسول شد و رفیق حلقه‌های گریه و اشک او.

زمستان سال ۱۳۳۹ ه. ش شاهد بیماری رسول ترک بود. در یکی از شب‌های جمعه که شهر تهران در سکوت و تاریکی شبانه‌ی خود فرو رفته بود، یکباره غبار اندوه و تکیدگی از چهره‌ی خسته و بیمار رسول زدوده شده، آینه‌ی چشم‌هایش به جمال ارباب خویش روشن می‌گردد. دوستان او در گردبستر او شاهد این صحنه‌ی باشکوه بودند که یکباره، به شور و نشاط زاید الوصفی، به زبان ترکی به تکرار می‌گوید: اقام گلدی! اقام گلدی! (آقایم آمد، آقایم آمد) اقام گلدی! اقام گلدی... بدین ترتیب، به آغوشی باز، جان به جان آفرین تسلیم می‌کند و شاهد وصال را در بر می‌کشد....

با الهام از کتاب «رسول ترک، آزاد شده‌ی امام حسین علیه‌السلام»

کند چشمه‌های فضیلت و عشق در دلش جوشان شده، چشم دل، آنچه نادیدنی ست ببیند و در هر پدیده‌ای که بظاهر همگان بدان می‌نگرند، آفتاب حقیقت را بیابد و ذره ذره وجودش محو آن گردد.

رسول ترک، آذربایجانی بود و یک هیأتی - یعنی یک عاشق - تمام عیاراً، در ابراز ارادت و اشک‌های او در محافل عزاداری، نمونه‌ی نابی از آنچه را که به عنوان عزاداری مرسوم آذری زبان‌ها می‌نامند و از قول حضرت زهرا (س) به تحسین یاد شده - می‌شد دید و این حقیقت در وجود و رفتار و گفتار او دقیقاً متجلی شده بود. در محافل به اندک زمزمه‌ای اشک می‌ریخت و به هر کلامی دل از دست می‌داد و به الهامی تازه دست می‌یافت؛ آنچنان که محافل عزادای بدون حضور او، احساس گمشدگی داشت، گمشده‌ای به نام رسول ترک، عاشق امام حسین!

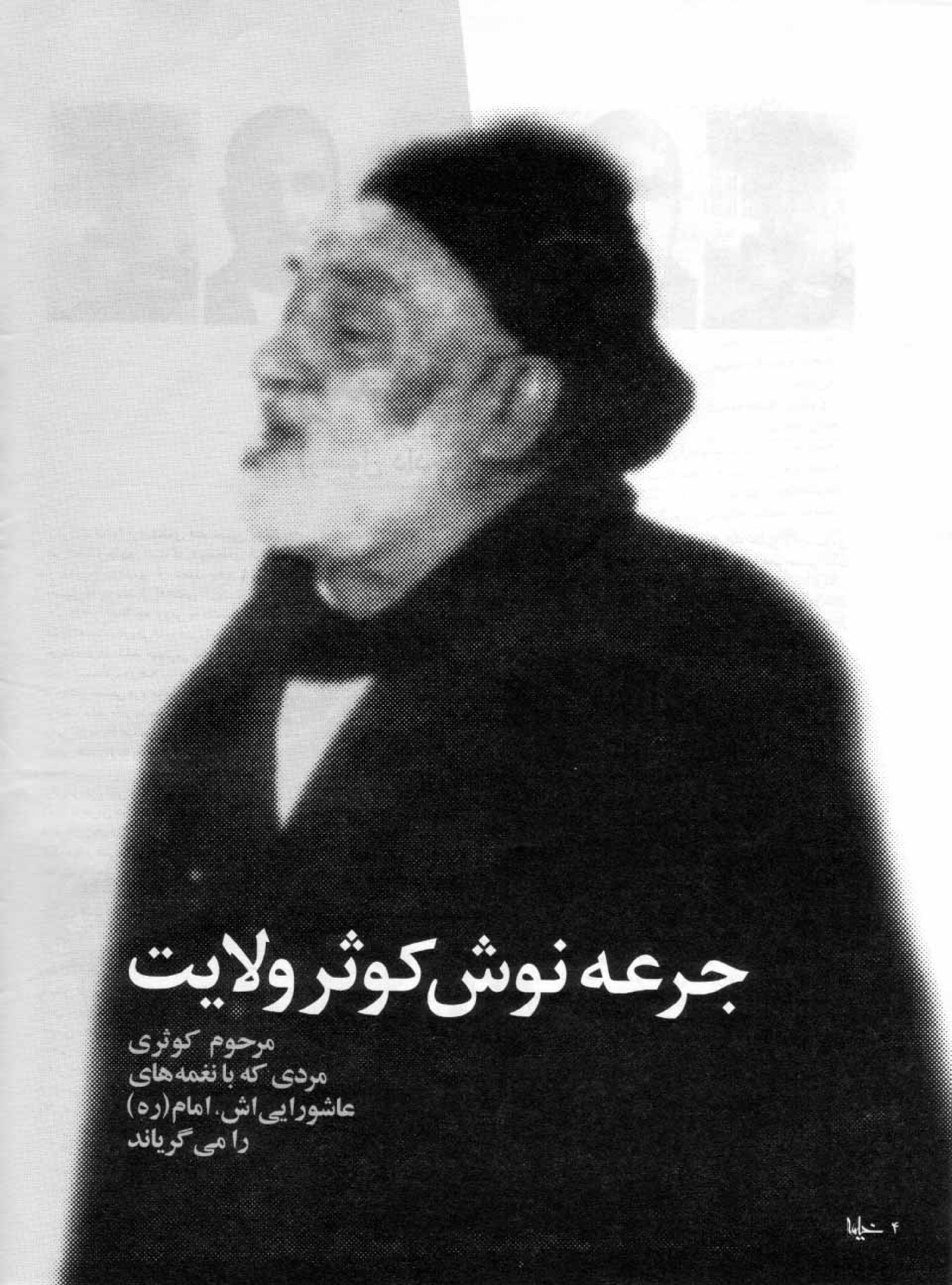
رسول، خصوصیات واقعی یک هیأتی را یافته بود؛ مجلس گردان خوبی بود و گاه با ذکر نکته‌های ذوقی و مردم‌پسند در لابه‌لای مجالس وعظ و یا مداحی، بر شور و شعور مجلس می‌افزود. بهره‌مندی او از اشعار قوی و عاطفی و نقل آن در بزنگاه‌های مناسب، کمک شایان توجهی در مجلس گردانی او داشت. اما رسول ترک در همین شرکت در محافل مذهبی خلاصه نمی‌شد؛ او در کمک به هم‌نوعان خود و رفع مشکلات مردمی - بویژه با مددجویی از آستان لطف اهل بیت، زبانزد شده بود. توجه فرات از حد تصور او به امر نماز، یک هیأتی تمام عیار از او ساخته بود. نقل شده است که وقتی حاج رسول نماز می‌خواند، واقعاً نماز می‌خواند! وقتی که مشغول نماز می‌شد، هر کسی که او را می‌دید و به حرکات عبادی او دقت می‌کرد، می‌فهمید که او با تمام وجود در نماز است. رسول از جلوی هر مسجدی که عبور می‌کرد، اگر در مسجد باز بود، می‌ایستاد و فوراً به داخل مسجد می‌رفت و دو رکعت نماز می‌گزارد. خود می‌گفت: همه‌ی این مساجد، شهادت خواهند داد که من در آنها نماز خوانده‌ام.

رسول ترک را آزاد شده‌ی امام حسین علیه‌السلام خوانده‌اند و مشهور است که به واسطه‌ی خواب یکی از هیأتی‌ها درباره‌ی او، تحول یافته و به جرگه‌ی حسینی‌ها پیوسته، از گذشته‌ی تاریک او کمتر کسی خبر دارد و اصلاً چه لزومی به دانستن آن؟ مهم این است که در آن تاریکی‌ها روشنی را یافته و به سمت آن حرکت کرده، شاید مهم‌ترین تفاوت رسول ترک با دیگر گمشدگان در ضلالت و گمراهی همین بوده که نور عشق حسینی در وجود او تابیده - آن هم از کودکی، بواسطه عشق مادر به جلسات توسل و روضه‌خوانی - و این نانه، بالاخره، روزی آتشی در وجود او شده و خرمن هستی او را به اندک برقی و جرقه‌ای، شعله‌ور ساخته...

برقی از منزل لیلی بدرخشید سحر
و که با خرمن مجنون دل افکار چه کرد!
او در آن زمان دور - که نمی‌توان دیگر آن را در رسول ترک دید و حتی تصور کرد - دورنمای صراط‌المستقیم هدایت را دید - به همان نور حسین که در دلش بود - و آن گاه که در این راه قدم گذاشت، آن را تا انتها طی کرد و در آن ثابت قدم بود. و بالاخره، رسول ترک آنقدر به نور حسین علیه‌السلام روشن شد که تمام تیرگی‌های گذشته‌ی او در این نور، محو شدند...

رسول دادخواه خیابانی تبریزی در سال ۱۲۸۴ هجری شمسی در یکی از محله‌های قدیم تبریز به دنیا آمد، از دامن مادری پاک و مظلوم؛ مادری که در زمزمه‌های حسین، حسین و اشک‌های عاشقانه - در محافل مذهبی - رسول را شیر داد و شیرهای جاننش را با شور و عشق حسین آمیخت و همین امر، در تغییر سرنوشت فرزندش تأثیر گذاشت. مسلماً آن اشکها، نور عشق به ولایت را در وجود رسول تابانید تا روزی به کانونی از روشنی تبدیل شود و فروغ بخش لحظات عاشقانه‌ی دیگران گردد.

رسول ترک توانست به اشارتی، بشارت حسین را دریابد و یک حسینی واقعی شود؛ آنچنان که احساس



جرعه نوش کوثر ولایت

مرحوم کوثری
مردی که با نغمه‌های
عاشورایی اش، امام (ره)
را می‌گریاند



در اینجا انتساب با حسین است
در آنجا هم حسابیم با حسین است
کجا ارباب من فردا گذارد
غلام او در آتش پا گذارد؟!

عزاداری سنتی توسط عده‌ای مورد بی‌توجهی واقع شده بود، حضرت امام (ره) از مرحوم کوثری دعوت می‌کردند تا در محضر ایشان به روضه خوانی بپردازد، تا تأکیدی باشد بر نوع عزاداری سنتی که مورد نظر حضرت امام بود و عده‌ای در صدد حذف از آن فرهنگ شیعه بودند...

مرحوم کوثری این توفیق را داشت که پس از رحلت امام (ره) در محضر مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای نیز سنت اقامه‌ی عزای اهل بیت (ع) را پاس بدارد. در یکی از ایام فاطمیه، آن هنگام که آن مرحوم، قصد سفر به تهران و شرکت در برنامه‌ی عزاداری شهادت حضرت صدیقه‌ی طاهره (س) در بیت رهبر انقلاب را داشت، در هنگام وضو گرفتن، دعوت حق را لبیک گفت و به خیل واصلان به آستان امام حسین (ع) پیوست. چند ساعتی پیش از رحلت، آن مرحوم به خانواده خود گفته بود که خواب حضرت معصومه (س) را دیده است. پس از رحلت نیز، بارها به خواب خواص آمده و سفارش‌هایی از جمله توصیه به خواندن زیارت عاشورا، زیارت جامعه کبیره و... داشته است. یکبار در عالم خواب به فرزند گرامی‌شان گفته بود:

«فرزندم! آن هنگام که جان می‌دادم آقا امام حسین به کنارم آمد و نظاره‌ام می‌نمود! و می‌گفت: «نترس! من کنارت هستم». اکنون هم هر کجا هستم با امام حسین (ع) هستم». همچنین سفارش نمود که: «همه‌ی کارهایی که در دنیا انجام می‌دهید برای ما به تصویر می‌کشند. ما مثل «شهاب» همه جا می‌رویم و اعمال شما را می‌بینیم. ما و دیگر شیعیان و محبان اهل بیت (ع) همه جا با هم هستیم».

آری، انتساب به حسین (ع) و دم زدن از عشق او، او را به مقام هم‌نشینی با امام حسین (ع) رساند و این زمزمه‌ی او تحقق یافت که:

«در اینجا انتسابیم با حسین است
در آنجا هم حسابیم با حسین است
کجا ارباب من فردا گذارد
غلام او در آتش پا گذارد؟! »

دل و جان‌شان به اهتزاز می‌افتاد و همسفر با اشک به دیار اشتیاق عشق می‌شتافتند.

«کوثری» رشته‌ی دل را به آستان عشق گره زده بود و هر بار در هنگام خواندن باطنین «یا الله» از عمق جان مدد از هستی‌بخش می‌گرفت تا زیباترین آینه‌داران هستی را توصیف کند. او هیچ گاه سایه‌های مادی را بر آفتاب حقیقت، ترجیح نداد. ظواهر دنیایی هیچ زمان او را نغریفت. اگر هم در این آستان از برکت اهل بیت (ع) هر بار توشه‌ای می‌یافت آن را به راه خدا و در راه گره‌گشایی از مشکلات فقرا و مساکین صرف می‌نمود. اعتباری که نوکری بارگاه اهل بیت (ع) به او بخشیده بود، زمینه‌ی ارادت مردم و مسؤولان را نسبت به او فراهم کرده بود، اما هیچ گاه این اعتبار را خرج خود نکرد و همواره خدای را شاکر بود که عبادت او را خدمت به اهل بیت (ع) و خدمت به شیعیان ایشان قرار داده است.

مرحوم کوثری با وجود گرفتاری‌ها و مشغله‌های گوناگون، لحظه‌ای از خانواده‌ی خود غافل نماند و سال‌ها کمر به خدمت پدر پیر و زمین‌گیرش بست و در این راه ذره‌ای درنگ و سستی نداشت تا آنجا که حضرت آیت‌الله فاضل لنکرانی به ایشان فرموده بود که: «آنچه داری، همه عزت و آبروی تو، از برکت خدمت به پدرت می‌باشد که او عمری خدمت به دستگاه امام حسین (ع) کرد و اکنون تو به او خدمت می‌کنی».

دلبستگی امام خمینی (ره) به برنامه‌ی روضه‌خوانی او خود داستانی دیگر است و فصلی دیگر می‌طلبد. اما ذکر این نکات، خالی از لطف نیست:

خود آن مرحوم نقل نموده است که: در ایام رحلت حاج آقا مصطفی خمینی (ره) به خدمت امام (ره) رسیدیم، داماد بزرگ امام، مرحوم حاج آقا شهاب‌الدین اشراقی (ره) به محض دیدن من، سفارش نمودند که «آقا» پس از مرگ فرزندان، اشکی نریخته‌اند و ممکن است برای قلب ایشان ضرری داشته باشد، خوب است ذکر توسلی داشته‌باشید برای ایشان مفید است. من هم در محضر ایشان ابتدا عرض تسلیتی داشتم و سپس به روضه خوانی پرداختم. نکته جالب این که، آن هنگام که از مرگ فرزندان سخن می‌گفتم هیچ عکس العملی نشان ندادند اما وقتی وارد روضه شدم آنچنان گریستند که غیر قابل وصف است.

توجه به عزادای و اقامه‌ی عزای امام حسین (ع) از مواردی بود که امام بدان اصرار فراوانی می‌فرمودند بخصوص در آن زمان که شیوه

از ارادتمندان اهل بیت عصمت و طهارت، کمتر کسی است که امام (ره) را بشناسد و مرحوم کوثری مدّاح بیت او را شناسد؛ مردی که هر گاه لب به مدح آل رسول (ص) می‌گشود، آن پیرمرد فرزانه چشمهایش بارانی می‌شد. او صدایی نداشت؛ اما سوز درونی‌اش به هر دل پاک و صادق آتش می‌زد.

سید محمد کوثری در سال ۱۳۰۷ در خانواده‌ای روحانی و در شهر قم به دنیا آمد. پدر او مرحوم حاجت‌الاسلام حاج سید علی کوثری از خطیبان بزرگ قم بود که در محافل مذهبی، از جمله در بیت آیت‌الله بروجردی (ره) ضمن آشنا ساختن مردم با فضایل اهل بیت (ع) دل‌های آنان را با عشق به‌انگه‌ی اظهار پیوند می‌زد و جان تشنه‌شان را از کوثر ولایت سیراب می‌کرد.

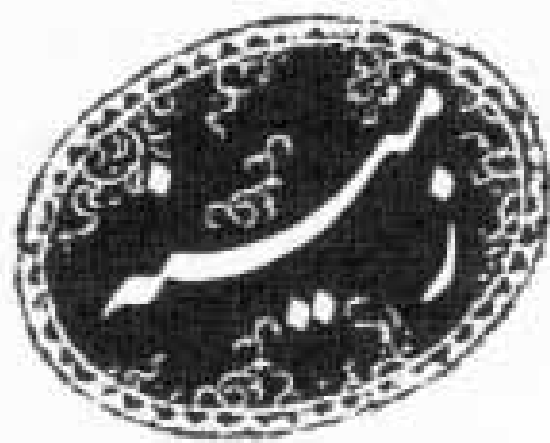
سید محمد پس از راه یافتن به محضر فیض استادان و دانشمندان بزرگ اسلامی، همچون امام موسی صدر، از آنجا که عطش عشق به اهل بیت (ع) کام و جان‌ش را شعله‌ور ساخته بود، به جرگه‌ی ذاکران و روضه‌خوانان اهل بیت (ع) پیوست و بیش از نیم قرن با این میمنت و افتخار همراه بود. او حتی پس از خود این عرض ارادت را به عنوان یک آیین به فرزندان خود نیز به ودیعت سپرد.

قیام ۱۵ خرداد، نام او را در شمار انقلابیون و ارادتمندان به حضرت امام (ره) ثبت کرد و او در کنار پدر و دایی‌اش در این قیام اثری جاودان از خود برجای گذاشت.

حجت‌الاسلام کوثری چنان عشق و ارادتی به امام حسین (ع) داشت که هر سال به هر ترتیب به کربلای معلا مشرف می‌شد و در محضر آن ارباب اهل بصیرت ماه‌ها به کسب فیض می‌پرداخت؛ با این وجود که اگر تصویری از گنبد یا ضریح سیدالشهدا (ع) می‌دید، چشمه‌های اشک از دیدگان نجیبش می‌جوشید.

حاج آقا کوثری با اینکه ملبس به ردای روحانیت بود؛ اما همه از او انتظار مرثیه‌خوانی اهل بیت (ع) را داشتند؛ ولی او به وظیفه‌ی شرعی خود که همان وعظ و خطابه بود نیز توجه داشت و در حرم شریف انمه (ع) و بیوت معظم علما به معرفی سیره‌ی اهل بیت (ع) و ترویج فرهنگ ایشان می‌پرداخت.

«کوثری» از کوثر بی‌نشان ولایت دم می‌زد و از عطش آن جام سیراب شده بود؛ بی‌جهت نبود که اولیا و بزرگان علی‌الخصوص رهبر فقید انقلاب حضرت امام خمینی (ره) دل به طنین نغمه‌های کربلایی او بسته بودند و باز زمزمه‌های او



آغاز امامت امام مهدی (عج)

وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ...

خوشا به حال کسی که شعائر دین خدا را بزرگ و محترم شمارد؛ زیرا این صفت، ویژگی دل‌های پرهیزکار است.

● سید صادق سید نژاد
● اشاره:

نهم ربیع الاول، آغاز دوره‌ی امامت مهدی (عج) از حوادث مهم و حساس تاریخ تشیع به شمار می‌رود. با گرمی داشت خاطره‌ی این روز باشکوه، مطلب زیر را با هدف آشنایی بیشتر با شخصیت آخرین حجت خدا در روی زمین و اظهار ارادت به پیشگاه آن حضرت

، تقدیم می‌داریم؛ امید است همیشه یاد آن عزیز پنهان در پس پرده‌ی غیبت را در دل‌هایمان زنده دایم و از وظایف خطیر خویش در این دوره‌ی سرنوشت‌ساز، غافل نباشیم.

● اصل امامت:

مقوله‌ی امامت و جانشینی پیامبر اکرم (ص) همواره به عنوان یکی از مباحث مهم اعتقادی مسلمانان در طول تاریخ مطرح بوده است. در دیدگاه شیعه، اهداف نزول کتاب‌های آسمانی و ارسال پیامبران الهی، هنگامی به طور کامل تحقق می‌یابد که ختم نبوت با نصب امام معصوم همراه باشد. امام همه‌ی ویژگی‌های پیامبر به جز دریافت وحی را داراست که با ولایت تکوینی (قدرت بر تصرف در نظام هستی) و ولایت تشریعی (تبیین و تفسیر آیات و احکام الهی) و از بین بردن نارسایی‌های موجود، زمینه را برای رسیدن انسان به کمال معنوی فراهم می‌کند.

پیامبر اکرم (ص)، در سال دهم هجری، هنگام بازگشت از حجة الوداع، با نازل شدن آیه‌ی «الْیَوْمَ

«اولی الامر که اطاعت‌شان در ردیف اطاعت شما به حساب آمده است، چه کسانی هستند؟» پیامبر اکرم (ص) در پاسخ فرمودند: «آنان جانشینان من و پیشوایان مسلمانان هستند. نخستین آنان، علی بن ابی طالب و پس از او فرزندش حسن و...» به این ترتیب، یکایک ائمه‌ی اطهار (ع) را نام بردند. هنگامی که به امام دوازدهم رسیدند، با این تعبیر از ایشان یاد کردند که: «ثم سمی محمد کنی حجة الله فی ارضه و بقیة فی عباده ابن الحسن بن علی... سپس هم نام محمد، هم کنیه‌ی من، حجة الله و بقیة الله در بین مردمان، فرزند حسن بن علی (ع) هستند...» (۵)

● امامت حضرت مهدی (عج):

پیش‌تر اشاره شد که پیامبر (ص) با تعبیر گوناگون به مسأله‌ی امامت حضرت مهدی (عج) اشاره کرده و تقریباً اطلاعات لازم را درباره‌ی چگونگی تولد، وقایع زندگی و ویژگی‌های حکومت آن حضرت، در اختیار مردم قرار داده بودند. برای مثال، در یک مورد، پیامبر اکرم (ص) خطاب به علی (ع) فرمودند:

«امامان پس از من دوازده نفرند که اولی آن‌ها تو هستی و آخر آنها قائمی است که خداوند به دست او، شرق و غرب عالم را خواهد گشود. (۶) و یا در جای دیگر می‌فرماید:

«... نهمین نفر از امامان، قائم اهل بیت من و مهدی این امت است که در رفتار و گفتار و کردار، شبیه‌ترین مردم به من است. او پس از یک غیبت

اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی» (۲) از سوی خداوند مأمور شدند در محلی به نام «غدیر خم» انتصاب علی بن ابی طالب (ع) به مقام امامت را به آگاهی مردم برسانند. ابوجعفر محمد بن جریر طبری، تفسیرگر و تاریخ‌نگار نام‌دار اهل سنت در اشاره به این واقعه می‌نویسد:

«پیامبر اکرم (ص) [در منطقه‌ی غدیر خم] فرمودند: جبریل از سوی خداوند دستور آورد که در این جایگاه بایستم و به سفید و سیاه اعلام کنم که علی بن ابی طالب (ع)، برادر من، وصی من، جانشین من و امام پس از من است.» (۳)

البته آن‌چه گفته شد به اعلام همگانی و رسمی و بیعت گرفتن از مردم مربوط است؛ زیرا رسول خدا (ص) در دوران رسالت، بارها با بیان تعداد امامان و نام بردن از آنان مسأله‌ی امامت را تبیین کرده بودند. هنگامی که آیه‌ی «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» (۴) نازل شد جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر پرسید:

فرهنگ اصطلاحات مداحی (۳)

• سید مهدی حسینی

زبان حال: سخنانی که مداح یا واعظ، با تکیه بر تاریخ و

سیره‌ی اهل بیت (علیهم‌السلام) به ایشان نسبت می‌دهد.

زبان قال: سخنانی که از قول اهل بیت (علیهم‌السلام) نقل شده و در تاریخ - به صورت مستند - آمده است.

زمزمه: نوحه و ناله مستمع به همراه مداح است این حرکت، باعث ایجاد شور و هیجان در محفل عزاداری و پروتق شدن برنامه مداح می‌شود.

زمزمه خوانی: تکرار یک بیت یا یک بند نوحه، توسط

مستمعان یا مداح به صورت آرام.

زمینه خوانی: خواندن اشعاری در سینه‌زنی، به طوری که

آهنگ سینه زنی به صورت سنگین و با فاصله باشد.

زنجیر زنی: زنجیر زدن عزاداران در هنگام مداحی. معمولاً این حرکت در دسته‌های عزاداری اجرا می‌شود.

زیارت خوانی: مقصود، خواندن یکی از زیارت‌ها مثل

وارث، عاشورا و... می‌باشد که مداح، لازم است در خواندن آنها تسلط و با مضامین آن‌آشنایی داشته باشد.

سبک: در فن مداحی، مقصود آهنگ و شیوه خواندن مرثیه یا نوحه است.

سرود: به شعرهایی گفته می‌شود که قالب آن مانند نوحه اما مضمون آن شاد است و مداح، آن را در مجالس شادی می‌خواند.

سفره: تعبیری است که مداحان جهت تفاخر به کار می‌برند.

مثلاً: «ما مهمان سفره‌ی اهل بیت هستیم» و گاه نیز مقصود،

سفره‌ی اطعامی است که پس از پایان عزاداری، گسترده می‌شود و به سفره‌ی اهل بیت (علیهم‌السلام) تعبیر می‌شود.

سنگین: آن گاه که مداح، شعر را با آهنگ کشدار، بخواند به نحوی که حالت سینه زنی، ممتد و با فاصله باشد، اصطلاحاً «سنگین» گفته می‌شود.

سه ضرب: سینه زدن عزاداران، به حالتی که میان هر سه بار

سینه زدن به صورت ممتد، یک مکث کوتاه باشد.

سینه‌زنی: شیوه مرسوم در عزاداری است. اهل مجلس پس از شنیدن مرثیه، بگ حالت ایستاده یا نشسته، متناسب و همراه

با نوحه یا شعرخوانی مداح، با دست بر سینه می‌کوبند.

آغاز امامت آن حضرت، به مشیت الهی و برخی مصالح دیگر، با غیبت همراه بود که به «غیبت صغرا» مشهور است و تا سال ۳۲۹ هجری قمری به طول انجامید. پس از آن، مرحله‌ی جدیدی از غیبت که به دوره‌ی «غیبت کبرا» معروف است، آغاز شد که تا کنون نیز ادامه دارد. این دوران، سخت‌ترین دوره‌ی امتحان مردم است؛ زیرا ارتباط مستقیم با امام (ع) برای همگان میسر نیست و نایب خاصی نیز وجود ندارد تا مردم به وسیله‌ی او بتوانند از آن حضرت، پاسخ پرسش‌هایشان را دریافت و کسب فیض کنند.

در توصیف این برهه از زمان، تعبیرهای بسیاری در روایات وارد شده است که از وجود فتنه‌های بسیار خطرناک حکایت دارد. بشر در این دوره به دلیل بی‌توجهی به ارزش‌های اصیل الهی و انسانی، با وجود برخورداری از زندگی به ظاهر زیبا، آراسته و مدرن به زندگی نکبت‌باری دچار می‌شود؛ بدین معنا که هر چند شکم‌ها سیر و زندگی پر زرق و برق خواهد بود، ولی روح‌ها مضطرب، نگران و سرگشته است و از دست دادن هدف و فلسفه‌ی درست‌زندگی، یکایک افراد بشر را به یأس و ناامیدی کُشنده‌ای دچار می‌سازد.

در فرهنگ اصیل اسلامی، برای پیش‌گیری از دچار شدن به چنین وضعی، تحت عنوان «وظایف دوران غیبت»، رهنمودهای بسیار مهمی از سوی پیامبر اکرم (ص) و ائمه‌ی اطهار (ع) ارایه شده است. رعایت این موارد، سبب در امان ماندن از خطر انحراف است؛ زیرا پای‌بند نبودن به احکام الهی و از دست دادن ثبات فکری و اعتقادی صحیح، سبب آلودگی به فتنه‌های آخرالزمان خواهد شد.

امید است با انجام وظایف و تکالیف مربوط به دوری غیبت، بتوانیم در شمار منتظران واقعی آن حضرت باشیم و هنگام ظهور مهدی موعود (عج)، شایستگی هم‌گامی به آن سوار سبزپوش را به دست آوریم.

طولانی و حیرت و سرگردانی، ظهور خواهد کرد و دین خدا را در سرتاسر عالم، حاکمیت خواهد بخشید. او با نصرت و تأییدهای بی‌در پی خداوند متعال، زمین را پر از عدل و داد خواهد ساخت. همان گونه که پیش از آن، از ظلم و ستم پر شده است» (۷).

بنابراین به دلیل شرایط خفقن‌باری که خلفای عباسی ایجاد کرده بودند حضرت مهدی (عج) پس از تولد، یک دوره زندگی نیمه مخفی را آغاز کردند. در این دوره که شهادت امام عسکری (ع)، ادامه داشت تعداد بسیار اندکی از شیعیان، به دیدار ایشان نایل شدند. از آن پس دوره‌ی امامت امام دوازدهم (ع) و مرحله‌ی خطیر زندگی آن حضرت که به دوره‌ی غیبت معروف است، آغاز می‌شود.

مسأله‌ی اقامه‌ی نماز بر پیکر مطهر امام عسکری (ع) توسط حضرت مهدی (ع) سبب روشنگری مردم شد و از انحراف‌های بعدی در مسأله‌ی امامت جلوگیری می‌کند. این کار بر همه‌ی شیعیان آشکار ساخت که پس از امام عسکری (ع)، فرزند ایشان عهده‌دار منصب امامت هستند. بدین ترتیب، توطئه‌ی خطرناکی که خلفای عباسی، برای نابودی اساس مکتب تشیع طرح - ریزی کرده بودند، خنثی شد.

باید دانست عوامل حکومت عباسی، پس از شهادت امام عسکری (ع) در صدد برآمدند تا کسی را از سوی خلیفه مأمور نماز خواندن بر جنازه‌ی آن حضرت نند و به پندار باطل خود، با این کار، پایان دوره‌ی امامت را اعلام و خلیفه‌ی غاصب عباسی را وارث امامت شیعه معرفی کنند؛ اما با وجود مقدمه‌چینی‌های بسیاری که انجام داده بودند، نقشه‌ی آنان عملی نشد. هنگامی که فرد مورد نظر حکومت، آماده‌ی نماز خواندن بر پیکر امام یازدهم (ع) بود، ناگهان کودکی در حدود پنج ساله، با وقار و طمأنینه پیش آمد، آن فرد را کنار زد و خود به اقامه‌ی نماز پرداخت. این در حالی بود که به عنایت خداوند متعال مأموران حکومتی نتوانستند حتی کوچک‌ترین عکس‌العملی نشان دهند. با پایان نماز نیز، پیش از آن که مأموران حکومتی بتوانند کاری بکنند، آن حضرت از دیدگان غایب شدند. بدین ترتیب، دوره‌ی امامت حضرت مهدی (عج) آغاز شد.



مداحی؛

غرق شدن در ممدوح؛

از او گفتن نه از خود!

مصاحبه با حاج غلامرضا سازگار، مداح و شاعر
اهل بیت (ع)
بخش اول

• شما در دو رشته شعر و مداحی صاحب تخصص و تجربه‌ی مفید هستید؛ لطفاً توضیح دهید این دو نوع فعالیت آیینی را از چه زمانی آغاز کرده‌اید؟

بسم الله الرحمن الرحيم
قبل از پاسخ به سؤال شما، از شما و اعضای مجله‌ی خیمه تشکر می‌کنم، به خاطر حسن انتخابشان در عنوان نشریه؛ که «خیمه» مربوط به آقا امام حسین (ع) است، از زمانی که آن حضرت در خیمه گاه کربلا بودند تا امروز؛ «خیمه» نام بسیار خوبی است، ان شاء الله که در دنیا و آخرت، ما هم در زیر همین پرچم و همین خیمه‌ی حسینی باشیم. و در این گفت و گو قصدمان خدا باشد.

از همان کودکی «شاعری» جزو خمیره‌ی وجودی‌ام بود؛ یعنی از همان دوران کودکی، که پدرم دست من را می‌گرفت و به مجالس روضه می‌برد، چون من حافظه‌ای قوی داشتم، گاهی

که واعظ، شعری می‌خواند و من از شعر خوشم می‌آمد آن را حفظ می‌کردم؛ به خاطر دارم که که مرحوم «حاج انصاری» روی منبر، این شعر را خوانده‌اند که:
لی حبیب عربی مدنی قرشی
که بود ذگر غمش مایه‌ی شادی و خوشی

غزل بسیار زیبا و روان بود؛ این غزل را یکبار که ایشان خواند، من برای پدرم خواندم. اینها جزو عنایات الهی در حق من بود و من فکر می‌کنم «مداحی» و «شاعری» اهل بیت، هر دو برای من مثل شیر و شکر، از ابتدا آمیخته بوده و از کودکی، خدا به من عنایت فرموده است. از همان دوران کودکی، من به مجالس امام حسین (ع) رفته و برای بچه‌ها خوانده‌ام، تا به امروز...

• از اساتید و معلمان خود یاد کنید و خاطراتی از ایشان نقل کنید تا خوانندگان مجله با وضعیت مداحی در گذشته آشنا شوند.
«گلی که تربیت از دست باغبان نگرفت





همچنان که جنگ، برکتهایی داشته، آفتهایی هم داشته! یکی از آفتهای جنگ این بود که، با توجه به کم بودن مداح، هرکس صدایش خوب بود، آمد میکروفون را به دست گرفت و یک چیزهایی خواند و کم کم مداحی بدون آموختن در محضر استاد، فرهنگ شد و شد آنچه که امروز می بینیم

خواهش من از مداحان جوان این است که شور هم بخوانید ولی به اندازه؛ اگر مردم به شور در مداحی احتیاج دارند همین مردم، قصیده هم می خواهند؛ شعر خوب هم می خواهند. فرق مداحی قدیم با امروز در یک جمله این است که: مداحی امروز، محتوای شعریش کم است و در بعضی موارد، صفر است!

مثل:

«شامیان خنده به زخم جگر ما مزید
ساز با ناله ی ذریه ی زهرا مزید

سر مردان خدا را به سر نیزه زدید

مرد باشید، دگر سنگ به زنها مزید»

این شعرها همه کس پسند است؛ همه کس فهم است؛ خلاصه این که، سعی من این بوده اشعارم طوری باشد که هم مردم پسند باشد و هم در آن ادبیات رعایت شود. نمی دانم چقدر در این کار موفق بوده ام...

● شما هم مداحی دیروز را بخوبی تجربه کرده اید و هم مداحی امروز را. چه شباهت ها و تفاوت هایی از لحاظ سبک ها، محتوا، شیوه های

اجرا و... بین این دو عصر وجود دارد؟

من در این باره خیلی صحبت دارم؛ تمام مصاحبه هایی که با اساتید و مداحان با سابقه شده، در این موضوع درد دلشان مشترک بوده است. گله هایی از برادران نوجوان و جوان که من اینها را از لحاظ سنی فرزندان خودم می دانم دارم. نمی خواهم بگویم لیاقت دارم جای پدرشان باشم، ولی دوستشان دارم.

سابقاً اکثر مداحان، وقتی می خواستند مداح شوند، استاد می دیدند، مثل یک طلبه که الان بخواند ملبس شود، باید امتحان بدهد،

درس بخواند بعداً یک مرجع یک عالم یا مجتهد، او را به گذاشتن عمامه بر سر مفتخر کند. یکی از مداحان می گفت: من در قدیم دو سال دنبال یک استاد می رفتم، اما فقط به من شعر می داد حفظ کنم؛ می گفت حق خواندن نداری! بعد از دو سال اجازه ی نوحه خوانی داد، اما در این روزگار باید گفت، همچنان که جنگ، برکتهایی داشته،

آفتهایی هم داشته! یکی از آفتهای جنگ این بود که، با توجه به کم بودن مداح، هرکس صدایش خوب بود، آمد میکروفون را به دست گرفت و یک چیزهایی خواند و کم کم مداحی بدون آموختن در محضر استاد، فرهنگ شد و شد آنچه که امروز می بینیم یعنی: مداحی با همان کار میاندارهای سابق، یعنی شور زدن! این کار اگر در نظر آنان باشد کار میاندارها بود؛ آن هم نه به این غلظت!

البته من نمی خواهم بگویم با «شور» مخالفم، ولی اگر «شور»، حدی داشته باشد و محتوایی در آن

که: «من هنر دارم! من قصیده ی خوب خواندم!»

همه ی مداحی شان در «من» های خودشان

خلاصه می شود. من از خدا خواسته ام... این

جمله را به عنوان کوتاه ترین جمله درباره ی

مداحی بگویم: از خدا خواسته ام آن لحظه ی حال

«فرزدق» را به ما عطا کند یعنی آن لحظه که نه در

این فکر و اندیشه بود که مالش را بگیرند؛

حقوقش را قطع کنند؛ زندانش ببندازند؛ آن

لحظه ای که به هشام گفت: تو او [حضرت

زین العابدین] را نمی شناسی؟ و قصیده ی معروف

«هذا الذی تعرفه البطحاح...» آن قصیده را خواند و

گفت سنگریزه های مشعر این «آقا» را می شناسند،

کعبه او را می شناسد؛ که بعد هم باعث شد او را

زندان انداختند... با آن که شاعر ولایی نبود، ولی

او یک لحظه «مداح» واقعی آل الله شد.

من امیدوارم و از خدا می خواهم آن لحظه را به ما

نیز عطا کند، یعنی وقتی می خواهیم مداحی کنیم،

غرق در مولا باشیم.

● شما خود را بیشتر شاعر اهل بیت (ع) می دانید یا مداح اهل بیت؟

برای من این دو در حکم دو بال بوده؛ یک کبوتر نمی تواند بگوید من این بال را بیشتر دوست دارم یا بال دیگر را. من این هر دو را به یک میزان دوست دارم، چون که هر دو زمینه ی خدمت به اهل بیت است ان شاء الله.

البته من، شاعری را در کنار مداحی بسیار دوست دارم، به خاطر اینکه در مداحی فقط خودم می خوانم اما وقتی شعر می سرایم، در حقیقت هم خود از آن فیض می برم و هم دیگران که آن اشعار را برای ما می خوانند.

● شعر شما مردم پسند و همه فهم است و در عین حال خالی از لطایف و ظرایف ادبی نیز نیست. شعر چه شاعرانی را الگوی کار خود قرار داده اید و از چه کسانی بیشتر تأثیر گرفته اید؟

ظرافتهای غزل سعدی را خیلی دوست دارم در مقایسه با غزلهای عارفانه ی حافظ البته خود را کوچکتر از آن می دانم که مقایسه ای در این زمینه داشته باشم؛ اما به نظرم سعدی، غزلهایش مردمی تر است، غزلهای معروفی هم دارد مثل: «گفتمش سیر ببینم غمش از دل برود» من شیوه ی سعدی، یعنی «سلیس گویی» و «سهل و ممتنع» او را در شعرهای خودم سعی کردم داشته باشم

اگر ز چشمه ی خورشید سرزند، خودروست! در کار مداحی، من به مرحوم استاد حاج ملا حسین مولوی علاقه داشتم و قبل از اینکه ایشان مرا بشناسند، من با پدرم پای برنامه ی مداحی ایشان می رفتم و از همان موقع یعنی در نوجوانی مقصدم این بود که درس مداحی را بیاموزم؛ کم کم این آرزو را در دل یافتم که که با استاد مولوی آشنا شوم و جایی که من می خوانم، استاد مولوی هم باشند و خواندن مرا ببینند؛ تا اینکه در یکی از مساجد، من قبل از ایشان خواندم؛ ایشان هم خیلی مرا مورد لطف و عنایت قرار دادند، و این تشویق، نقطه عطفی در برنامه ی مداحی من شد.

تلمذ و شاگردی من در محضر استاد مولوی، تنها در امر مداحی نبود؛ بواسطه ی ذوق شعری که استاد مولوی داشتند، مرا در فنون شعری هم هدایت می کردند، گرچه استاد مولوی بالاتر از آن بود که استاد من باشند ولی از بس متواضع بودند، قبول می کردند و با یک کم تجربه مثل من که حرف می زدند، گویی با فرد ۵۰ ساله ی با سواد، صحبت می کنند؛ تشویق ایشان، تواضع ایشان، تحویل گرفتن ایشان، تماماً برای من درس بوده؛ پس، از لحاظ اخلاقی، شعری و مداحی، استاد مولوی، اولین استاد من بودند.

وقتی که به تهران منتقل شدم در مجالس تهران از محضر مداحانی چون مرحوم آقای علامه، آقای حاج اکبر کاظمی، فیض ها بردم؛ در شعر هم خدمت مرحوم محمد علی فنی می رسیدم رحمه الله علیه و به مرحوم آقای محمد علی ریاضی نیز بسیار علاقه داشتم، بدون اینکه بگویم شاگرد شما هستم، شاگردی ایشان را داشتم؛ می رفتم تلمذ می کردم و در فنون شعری از امثال این آقایان، نکته های فراوانی آموختم.

● مداحی را در چند جمله کوتاه معرفی کنید. «مداحی» یعنی «ممدوح نمایی» نه مداح نمایی و خلاصه خدانمایی نه خودنمایی؛ اشتباه نشود، یعنی در مداحی به مدح خودمان فکر نکنیم! مداحی یعنی غرق شدن در ممدوح و از او گفتن نه از خود! بعضی آقایان، متأسفانه فکر «ممدوح نمایی» نیستند به همه جسارت نمی کنم بلکه بعضی از آقایان، از اول مجلس تا آخر مجلس فکرشان این است که خود را به مردم نشان دهند



من نه از کف زدن، که از این امر که چیزهایی به دنبال این کف زدن می آید، ناراحت هستم آفتهایی می آید، که باید جلوییش گرفته شود.



شوشتری» یا «عمان سامانی» و یا مرحوم «حجة الاسلام نیر تبریزی» و امثالهم و این اشعار زیانزد مردم هم می شد، ولی متأسفانه شما الان کجا می بینید این گونه شعرها خوانده شود؟ خیلی کم! فقط بعضی آقایان منتظرند شعر یکبار مصرفی پیدا کنند یا نوحه ای را، بعد از استفاده هم مثل ظرف یکبار مصرف آن را به کناری بیندازند و بروند سراغ یکی دیگر؛ آن هم که دیگر از حفظ کردن نمی خواهد یکبار مصرف است! من باز هم توصیه می کنم به آقایان، به مداحان: قصیده! قصیده! اگر شعرا قصیده نگویند، مداحان هم قصیده نخوانند، معلوم است کار به کجا می رسد!

● نکته ای را در خلال بحث در یک جمع خصوصی مطرح کردید: خطاب به یک نوجوان مداح که، چیزهایی که مردم از مامی خواهند ما خودمان به خوردشان دادیم و فکر کردند خواسته ی خودشان است در این مورد هم توضیح دهید.

بله عرض کنم که سی سال پیش مردم از ما «کف زدن» نمی خواستند؛ همه هم با شوق به جلسات می آمدند. من تعجب می کنم که بعضی آقایان کم لطفی کرده، می گویند که «ما کف می زنیم که جوانها بیشتر استقبال کنند؛ چون دوران، دوران معصیت و فساد است، ما کف می زنیم». فکر نمی کنم برنامه این گونه باشد به خاطر من مانده که زمان مرحوم کافی، که فساد مسلماً از زمان حال بیشتر بود، در همان موقع، جوانهایی که گروه خونهاشان به امام حسین (ع) می خورد، می آمدند سر تا سر این خیابان ولی عصر می خوابیدند که صبح، در مهدیه باز شود، حتی از شهرستانها می آمدند.

فرهنگ امام حسین (ع) بالاتر از آن است که ما بگوییم کف بزنی تا کهنه نشود. نه! امام حسین (ع) همیشه بازارش گرم است، مثل قرآن است؛ قرآن اگر موسیقی هم نباشد، مردم باز به

باشد، مفید است. سابقاً اگر نظرتان باشد گاهی مداح، صد بیت قصیده می خواند؛ مداحی گذشته، «قصیده خوانی» بود؛ ولی انصاف بدهیم الان قصیده خوانی دارد از بین می رود؛ یعنی وقتی قرار شد وقت یک مجلس را فقط با «شور» پر کنیم، چند تا شور را که یک دفعه ما بگوییم صد دفعه هم مردم تکرار کنند، این که «مداحی» نشد؛ این نه فرهنگ مداحی است و نه... این یک نوع «میاندری» است! چه بسا ده شب، یک جوان به مجالس امام حسین (ع) می رود و از نظر عاطفی بهره هایی بدست می آورد، ولی از لحاظ اخلاقی و انسانی و فرهنگ اهل بیت، نکته ای بدست نمی آورد چون آن مداحی محتوا ندارد؛ خوب است اگر آقایان «شور» می خوانند، اندازه داشته باشد. کاری نکنند که قصیده خوانی کنار گذاشته شود؛ اگر قصیده را کنار بگذاریم این «شور» ها بالاخره روزی برای مردم کهنه می شود و دیگر قصیده هم که نیست؛ آن وقت هیچ نداریم تحویل جامعه دهیم. ما باید مطلب و محتوا تحویل جامعه دهیم؛ قصیده های خوب بخوانیم. این قصیده هایی را که بزرگان ما سروده اند، قدمای ما ارایه کرده اند که ما بخوانیم، ولی الان دارد بایگانی می شود! متأسفانه قصیده هایی که شعرای قوی و صاحب تجربه می سرایند بایگانی می شود؛ فقط «شور» جای آن را گرفته است. خواهش من از مداحان جوان این است که شور هم بخوانید ولی به اندازه؛ اگر مردم به شور در مداحی احتیاج دارند همین مردم، قصیده هم می خواهند؛ شعر خوب هم می خواهند. فرق مداحی قدیم با امروز در یک جمله این است که: مداحی امروز، محتوای شعریش کم است و در بعضی موارد، صفر است!

● حتماً تأیید می کنید که حالا به ضرورت اینکه مداحان به سراغ قصیده خوانی نمی روند، بعضی از شعرا هم کم قصیده می گویند و گاهی به سراغ سرودن شعرهایی می روند که در قالب «شور» است یعنی بوی یکبار مصرف می دهد؛ حتی قابل چاپ هم نیست؛ فکر می کنید این آفت، چه ضررها و چه خسارت هایی برای آینده می تواند داشته باشد؟

پیش از اینکه از خسران آن بگویم، باید بگویم این ها، همه تقصیر مداحان است! چون به قول معروف اگر خریدار باشد، فروشنده جواهرش را می آورد! وقتی گرایش به قصیده خوانی نیست کم کم چشمه ی طبع شاعر در گفتن قصیده های بلند مذهبی خشک می شود؛ می بیند که خریدار ندارد. چرا شعرای قدیم در مدح و رثای اهل بیت قصیده های بلند می گفتند، برای اینکه این قصیده ها را مداحان اهل بیت تحویل می گرفتند و می خواندند شعر شاعرانی چون «شباب

سراغ آن می روند؛ کف زدن هم نباشد مردم دنبال امام حسین می روند، چنانچه الان دنبالش می روند. من نمی خواهم با کف زدن مبارزه کنم، من نه از کف زدن، که از این امر که چیزهایی به دنبال این کف زدن می آید، ناراحت هستم آفتهایی می آید، که باید جلوییش گرفته شود. محتوای کفرآمیز، سبک هایی که با شؤون اهل بیت متناسب نیست و... برآستی چه اشکال دارد اگر ما با یک موسیقی دان مشورت کنیم یک آهنگ ساز را ببینیم، آهنگ نوحه و نواهای غم انگیز را از او بگیریم، البته آهنگ سازی که بادستگاه امام حسین (ع) آشنایی داشته باشد، چرا دیگر برویم از یک مطرب، آهنگ و سبک بگیریم، که قداست مداحی خودمان را زیر سؤال ببریم؟

● سبک مداحی شما سبک خاصی ست هم قصیده خوانی دارد هم سرشار از لطایف و اشارات تاریخی است هم اشارت گذرا به صاحبان آثار و... که از مطالعه ی عمیق و گسترده ی شما حکایت دارد. به نظر شما، چرا این شیوه ی مستحسن میان جوانان امروز در مداحی رعایت نمی شود؟

این سنت حسنه، شیوه ی مداحان قدیم بوده؛ آن را از اساتید و بزرگان یاد گرفته ایم. مداحان قدیمی اگر روایتی را می خواستند نقل کنند حتی الامکان نام سند و مأخذ آن را نقل می کردند؛ اما امروزه خیلی رک بگویم! این سنت در مداحی رعایت نمی شود یا بسیار کم رعایت می شود؛ به خاطر این که عده ای از مداحان، روضه های «افواهی» می خوانند و به عبارتی دیگر روضه های شفاهی، روضه هایی نیست که خودشان مطالعه کرده باشند باور کنید که در میان مداحان، استاد خیلی داریم، ولی شاید بعضی مداحان مبتدی باشند که در مرتبه ی خودشان خوبند، ولی باور کنید شاید باشند کسانی هم که اگر از آنها پرسید در چه کتابی نوشته که سر امام حسین (ع) را بریدند، نتوانند بگویند! فقط می گوید من شنیده ام! وقتی روضه ها شنیدنی شد طبعاً این سنت حسنه نیز از بین می رود.

توصیه ی من به آقایان مداح ها این است که حتی روضه ای هم که می خواهند بخوانند اول آن را دقیقاً مطالعه کنند.

به یاد دارم که جوانی در مجلس مجمع الذاکرین تهران روضه ای خواند به این مضمون که:

حضرت زینب (س) وقتی به مدینه آمدند

سپری خون آلود را به ام البنین دادند و گفتند که

این سپر، یادگار «عباس» است. فکر نمی کنم این

مطلب، غیر معقول باشد؛ ولی من چون خودم

در کتابی آن را ندیده بودم، در همان مجلس به

ایشان اعتراض کردم که چرا روایتی که ندیدی

می خوانی؟ ایشان آن موقع در پاسخ، چیزی نگفت؛ مجلس که تمام شد آمد، مؤدبانه و آرام گفت: حاج آقا! این مطلب در «سوگنامه‌ی آل محمد» نقل شده است. من گفتم: پس شما چرا در مجلس نگفتی؟ گفت: شما بر من محترم بودید؛ شما ایراد گرفتید؛ بالاخره برای همه محترم بودید، اگر من می گفتم برای شما خوب نبود. من هم متقابلاً از ادب ایشان جلسه‌ی بعد تعریف کردم و ایشان را تشویق کردم. مسلماً این گونه افراد به جایی می‌رسند. سفارش من به آقایان مداح‌ها این است که لطف کنند و این

عاشورا بود نزد دکتر رفتم، سفارش نمود که شما حنجره‌ات از بین رفته، به هیچ وجه نباید بخوانی حتی خیلی حرف هم نباید بزنی! ده، پانزده روز حرف نزد، دیدم حنجره‌ام باز نمی‌شود حتی حرف هم نمی‌توانم بزنم؛ روز ۲۸ صفر بود در مجلسی خواندم اما خیلی با سختی! کسی به من گفت که، تو داری هم با آبروی خودت بازی می‌کنی هم با آبروی امام حسین (ع) بالاخره هر کسی دورانی دارد پرو مغازه باز کن یعنی دوره‌ی مداحی تو سر آمده. این حرف عجیب دل من را شکست. آمدم داخل ماشین نشستم، خیلی گریه

می‌خواستم به مشهد بروم، قرار بود که بعد از آقای انصاریان من بخوانم. پای منبر آقای انصاریان غصه داشتم که خدایا چه گونه بخوانم؟ من که با این سینه‌ام حتی حرف هم نمی‌توانم بزنم... نمی‌دانم چطور شد وقتی که میکروفن را گرفتم، دیدم عجب به راحتی می‌توانم بخوانم از همیشه راحت‌تر، با صدایی رساتر از گذشته! بعد از مجلس، تلفن زدم به منزل، گفتم شما سفره را انداختید من سینه‌ام باز شده؟ گفتند: بله ولی قضیه‌ای هم اتفاق افتاد، حاج مهدی یکی از دوستان مداح در منزل ما آمد گفت: شما سفره‌ی



سنت حسنه را داشته باشند، روضه را که می‌خواهند بخوانند، جهت اطمینان خاطر، مقتل را مطالعه کنند. مثل آن داستان که خدا به حضرت ابراهیم گفت مگر یقین نداری که مرده‌ها را زنده می‌کنم گفت بله و لکن لیطمئن قلبی! حالا هم آقایان بر مبنای «لیطمئن قلبی» در عین این که روایت را حفظ هستند باز هم کتاب را نگاه کنند.

● در لابه‌لای تجربیات طولانی در شاعری و مداحی اهل بیت، مسلماً بارها لطف اهل بیت شامل حالتان شده است نمونه‌ای از آنها را ذکر کنید.

این مصاحبه روز ششم صفر است که انجام می‌شود؛ شب شهادت امام حسن (ع) هم به روایتی هفتم صفر است. من یک کرامت از آقا امام مجتبی (ع) عرض کنم چیزی که خودم لمس کردم، من یک سال، هنگام تاسوعا و عاشورا در اثر گرفتگی صدا، دچار مشکل در مداحی شدم اما وضعیت طوری بود که مجبور بودم بخوانم؛ روز

کردم؛ گفتم یا امام حسین (ع) رسم این نیست؛ کرامت شما اجازه نمی‌دهد که کسی را بیاورید وسط گود، بعد رهایش کنید! شما مرا آوردید وسط گود؛ حالا که زبانزد مردم شده‌ام... احساس کردم یک مقدار با حضرت، تند حرف زدم. به منزل که آمدم بیشتر گریه کردم، گفتم آقا غلط کردم! من می‌روم کفش جفت می‌کنم؛ هر جور که شما بخواهید؛ حالا خواندن از من نمی‌خواهید، کفش که می‌توانم جفت کنم. غرض این است که نوکر شما باشم. خانواده‌ی ما که خیلی علاقه‌مند به اهل بیت است و فکر می‌کنم نمره‌ی من خیلی کمتر از ایشان است، گفت شما سفره‌ی امام حسن (ع) ببنداز؛ البته می‌دانید که سفره‌ی امام حسن (ع) دستور و روایت امام صادق (ع) نیست؛ نوعی ابراز ارادت مردم است اما بدعت هم نیست، جنبه‌ی توسل دارد؛ به هر حال قبول کردم. قرار شد هفدهم ربیع الاول این سفره را ببندازند. آنروز

امام حسن (ع) دارید؟ گفتیم: بله! شما از کجا می‌دانید؟ گفت: دیشب در عالم رؤیا به من گفتند فردا می‌روی خانه‌ی سازگار ان‌شاءالله که خودنمایی نباشد، این خانواده خورشیدند به همه می‌تابند، به ویرانه هم می‌تابند، ما هم یک ویرانه‌ایم. خلاصه گفتند سفره‌ی امام حسن (ع) انداخته می‌روی شعر خودش را هم می‌خوانی. من بعدها وقتی ایشان را دیدم، از ایشان پرسیدم خانه‌ی ما که آمدی کدام شعر را خواندی؟ گفت: آن نوحه‌ی معروف را که: «ای ماهی دریا برایت گریه کرده پیغمبر و زهرا برایت گریه کرده عالم محیط غربت زائر ندارد تربت مظلوم حسن جان».

این از کراماتی است که من از آقا امام مجتبی (ع) دیده‌ام.

ادامه دارد...





اگر چه از تو دورم، از غمت لبریز لبریزم
بهار مهربان من! بین! پاییز پاییزم
تو با یک قاب فوسین از حضور عشق سرشاری
من آن جبریل معذوم که اینجا بال می‌ریزم!
من از خاکستر بال کبوتر، بی تو فهمیدم
که تا صبح قیامت از جنونت بر نمی‌خیزم
چنان از گریه‌ام آرامش دریا به هم خورده است
که حتی دشمنان هم می‌دهند از گریه، پرهیزم!
«تو می‌آیی» پرستوها که برگشتند، می‌گفتند
نگاهم را، ز سقف آسمان، هر شب می‌آویزم
به زیر سایه‌ی چشم، اگر روزی بیایم
تمام آسمان را پیش پایت سبز می‌ریزم

تو می‌آیی

• حسین دارلند

بتاب ای مه کعبه در این شام جدایی

• غلامرضا سازگار «میثم»

ندیدید که او هست، نگویید چرا نیست
نپرسید کجا هست، پرسید کجا نیست!
چو جان است به پیکر، چو نور است به دیده
هم از جسم برون نیست، هم از دیده جدا نیست
به هر فرد بود یار و به هر جمع بود شمع
که گفته‌ست که آن گمشده در جمع شما نیست!!
تجلی که خود ساخت دل و دیده‌ی ما را
ببیند که بیرون ز دل و دیده‌ی ما نیست
به میقات و به کعبه، به سعی و به مروه
که حتی به صفا، بی قدم یار، صفا نیست
مرا داغ فراقی ست، مرا درد درونی ست
که جز خاک ره یار، بر این درد دوا نیست
بتاب ای مه کعبه در این شام جدایی
که هجران تو بر دل از این بیش روا نیست
به شمشیر تو با دست خداوند نوشته
به غیر از تو کسی متقم خون خدا نیست
نه لیل و نه نهاری، نه صبح و نه مسایی
که چشمان تو گریان به یاد شهدا نیست
امید دل «میثم» همه عمر به عالم
به جز وصل تو و تذکری کرب و بلا نیست

تو پیشتر ز رسولان، رسول حق بودی!

در مدح عصاره‌ی خلقت، حضرت ختمی مرتبت (ص)

• غلامرضا سازگار «میثم»

تو نازنین دو عالم، فرشته یا پشری
ستاره‌ای به زمین، آفتاب یا قمری
به خوبی همه خویان روزگار قسم
که هر چه خوب کنم وصف تو، تو خوب‌تری!
رواق دیده و محراب ابرویت گویند:
که هم تو کعبه‌ی دل، هم تو قبله‌ی نظری
نماز نافله‌ی شب به رویت تو خوش است!
که عاشقان خدا را ستاره‌ی سحری
به هر چمن که گذر می‌کنم، تو سرو چمن!
به هر طرف که نظر افکنم تو جلوه‌گری
چگونه وصف تو را با زبان شعر کنم
که از تغزل و از قطعه و قصیده، سری!
تو را مقایسه با دلبران روا نبود
که دلبران جهان دیگردد و تو دگری!
به لاله زار نبوت که باغ سبز خداست
تو اولین شجرستی و آخرین ثمری
تو پیشتر ز رسولان، رسول حق بودی
تو تا خداست خدا، هم چنان پیامبری!
منم که با تو و پیوسته از تو بی‌خیرم
تویی که از دل «میثم» همواره با خبری

بیکران آیینگی

• مهدی زکری

تو را آغازی نبود
و آغاز تو را نهایی
هر چند که در آینه
خبری کثیر را
تکرار شدی
• حضور تو
مژده‌ای بود رویش روشنی تا همیشه را
آینه‌ای را تکرار کردی
که جمال خورشید را
به چشم خویش قاب می‌کرد
هر چند که
شیخ کینه‌ها دستی شد
و سنگی
و آینه را به تکرار شکن برد
اما آینه
هر چند شکسته‌تر
آینه‌تر

تو از ازل آینه‌ای
از سلاله‌ی خیر کثیر
که تمامت روشنی را جار می‌زنی
و هر شاخه درخت باور تو
در سباهی جنگل غفلت
سست خورشید حقیقت را
فریاد می‌گشتد
و تو
روشنی را
و ستاره را
به بیعتی سبز فرا می‌خوانی
...
ستاره‌ها در آینه‌ی نگاهت
خورشید را به نماز خواهند ایستاد
• در بیعتی تا همیشه
نامت
هماره
رودی از پرند و بهار را
به بیکران آیینگی
می‌برد



باران بیافرین

• نعمت الله شمس پور

بر شانه‌ی من است اندوه آسمان
 با چشم من بخوان! با روح من بمان!
 تو نبض رویشی، در زمهریر خاک
 ای بیکران سبز! ای سبز بیکران!
 ای تک درخت عشق، در وسعت زمین
 ای جاری امید در رگ رگ زمان!
 خشکیده دست رود، در یاست تشنه، زود
 باران بیافرین! ای ابر مهربان!
 اینجا هوای خاک، دلگیر و غم فراست،
 تا خود مرا بخوان، آن سوی کهکشان

ای تمام علم، حرفی از تمام مکتب

• در مدح قرآن ناطق - حضرت امام جعفر بن محمد الصادق (ع)

ای اساتید دو گیتی، طفل ابجد خوان تو
 نور دلها تا ابد از مشعل عرفان تو
 علم هستی گوهری از بحر بی پایان تو
 عقل و عشق و روح، محو و مات و سرگردان تو
 آفرینش در کنار سفره‌ی احسان تو
 جان جمال عالم استی، جان ما قربان تو!
 ای تمام علم، حرفی از تمام مکتب
 ای مسیحای سخن را روح از یاد لب
 بوده درسی بر بشر، هر لحظه‌ی روز و شب
 یک جهان توحید پنهان در نوای باریت
 نور دانش می‌فشاند تا قیامت کوکبت
 صد قلک انوار پیدا در لب خندان تو
 ای که در مخلوق سر تا پا جمال خالقی
 خود زبان حق و قرآن را زبان ناطقی
 درد بی درمان جانها را طیب حاذقی
 تا ابد استاد انسان‌ها کما فی السابقی
 صدق را مصداق و مولانا امام صادقی
 راستی مانند گل می‌روید از بستان تو
 کرمی تدیس تو در سینه، ایمان پرورد
 هم چنان «هارون مکی» ها مسلمان پرورد
 «مؤمن طاق» و «هشام» و «ابن نعمان» پرورد
 چون «ابو حمزه» چراغی پس فروزان پرورد
 هم «مفضل» هم «ابان» هم «ابن حیان» پرورد
 می‌دمد انوار دانش از لب «حمران» تو
 رازهای ناشنفته در مکتون تو آند
 اهل دانش تا قیام حشر، مدیون تو آند
 هر کجا علمی فرا گیرند، ممنون تو آند
 علم و تفسیر و اصول و فقه، مرهون تو آند
 چار اصل محکم از منشور قانون تو آند
 بوده این هر چار را سر در خط فرمان تو
 بی‌غزان مانده است و می‌ماند بهار علم تو
 «مجلسی» ها لاله‌ای از لاله‌زار علم تو
 «شیخ طوسی» شهروندی از دیار علم تو
 صاحب «کافی» است مرغ شاخسار علم تو
 هر فقیهی قطره‌ای از جویبار علم تو
 دست‌شان از دور و از نزدیک بر دامان تو...

ای سپید روی من پای در رکاب کن

• به نسلی دل مردم مظلوم عراق

• محسن حسن زاده لیله کوهی

خون گریست آسمان سالها و سالها
 تا بروید از زمین آخرین نهالها
 در میان جنگلی غرق در درندگی
 پایمال گرگها خالی از غزالها
 تا کنون چنین گذشت بعد از این قسم به عشق
 عرصه تنگ می‌شود بر شما شغالها
 آن زمان که بشکنند این سکوت محض را
 اسبها و شیهه‌ها نعره‌ها و بالها
 آن زمان که پر کنند از پر سپید ما
 آسمان تیره را از دحام بالها
 وای من جقدر عشق ناگزیر مانده است
 در میان غربت بهترین خیالها
 ای سپید روی من پای در رکاب کن
 تا برآید آفتاب از سیاه چالها
 دیگران مترسکند بلکه کار کار توست
 ای کیوثری ترین پاسخ سؤالا
 ای امام عاشقان کار را تمام کن
 غیرتی ندیده‌ام زیر این عقابها

...بیهانده‌ی «گل زهرا» گرفته است

• سید محمد بابامیری

بغضی درون حنجره‌ام جا گرفته است
 تنهانی‌ام بدون تو معنا گرفته است
 چیزی شبیه جادوی چشمت که دیدنی ست
 در کنج خلوت دل من پا گرفته است
 باور نمی‌کنی نکن اما بدان که سخت
 کارم ز عشق پاک تو بالا گرفته است
 عشقم کشیده با تو کمی درد دل کنم
 آخر دل من از غم دنیا گرفته است
 بر گرد ای زلال محبت که دوری‌ات
 حال تمام آینه‌ها را گرفته است
 در پهنه‌ی دلم غم تو موج می‌زند
 حتی برای تو دل دریا گرفته است
 یکبار هم شده تو به حرفم بها بده
 این دل بیهانده‌ی «گل زهرا» گرفته است

...افسوس

• لدر حضرت موعود (عج)

در پرده نشستن از تو از ما افسوس
 یک هفته گذشت باز هم با افسوس
 اسال که جمعه روز عاشورا بود
 گفتیم می‌آیی، آه! اما افسوس...



اگر آینه نبود، فهم تو غیر ممکن بود

• فرج الله فتوری

بارها دیده بودمت
آن چنان که آب را در آب
آسمان را در آبی
و سبز را در عشق
غبار، آینه را تهمت بست
و گرنه
زمان مایی امام نیست
ای سکوت بلند گوشه‌ایمان کرباد
اگر خاموشی ات را نشنوم
کجایی که دیدارت محض است
پاهایمان خشت است و دستهایمان بی تکلیف
اگر می دانستم از کدام سمت می رویی
پیامبر گلها را وحی می دادم
تا گلها را به مقدس ترین خاک بشارت دهد
درختان برگریزان دوری تواند
و قرنهایست که ایستاده اند
تا جمالت را زانو زنند
شاخه ها سلامتی ات را هر لحظه در قنوت اند
بیابانها فراق تو را ترک خورده اند
و خروش می کنند دریاها اضطراب دوری ات را
زمین، آینه دار حضور توست
تا عظمت را بر کهکشانها ناز برد
•
فراموشی دیده‌ی دشمنان. توست

تا بشریت را به خنده فریب دهند
ما چراغانی می کنیم یادت را
تا پادشاه شهر کوران بداند
که چشمهایمان را فرشی ساخته ایم
تا هر چشمی چراغی باشد بر مقدم ظهور تو
و در چراغانی ات می زداییم یاد خویش را
هر روز روز تولد توست
و هر که به تو قدم زند
کوچه اش بن بست است
و میرش تب آلود
اگر کسی نیست میان غلامانت که شعر بدوزد بر
بلندای قامت
من فدای تو می شوم
هر چند غلام تو خود معشوق شعر ماست.

• عصمت خال خاندان توست
و تو
خال خاندان عصمتی
پیچ زلف تو صراط المستقیم ماست
تو
پیدا ترین گنج پنهان مایی
اگر آینه نبود، فهم تو غیر ممکن بود
غبار، آینه را تهمت بست
و گرنه زمان مایی امام نیست
اگر حیا نبود
می شکستند آینه ها هر چه زشت را.

• تو روزه دار قرنهایی
و تنها کسی که بیشترین نماز را اقامه کرده است.
تو تنها شب نشین غم تنهایی خویشی
که غصه ات باران را آفرید
اگر که اشک ما گرانبه است، به حرمت باران
توست
و گرنه شوری اشکهایمان را دلیلی نیست.

• ما بزرگتر از قلبمان می تیم
چون تو، وارث آن ظهری
که لاله ها
مشق عشق کردند
و آغاز شد خشم ستارگان با سیاه چاله ها.
نگاه می کنی و می گذری
و ما همچنان
فرو می رویم گریبان غفلت خویش را.
تو کشف حقیقتی
تو آتش پس آشویی
اشاره می کنی و تاریخ تمام می شود
سلام می دهی و می روی.

□ کوتاه و گویا

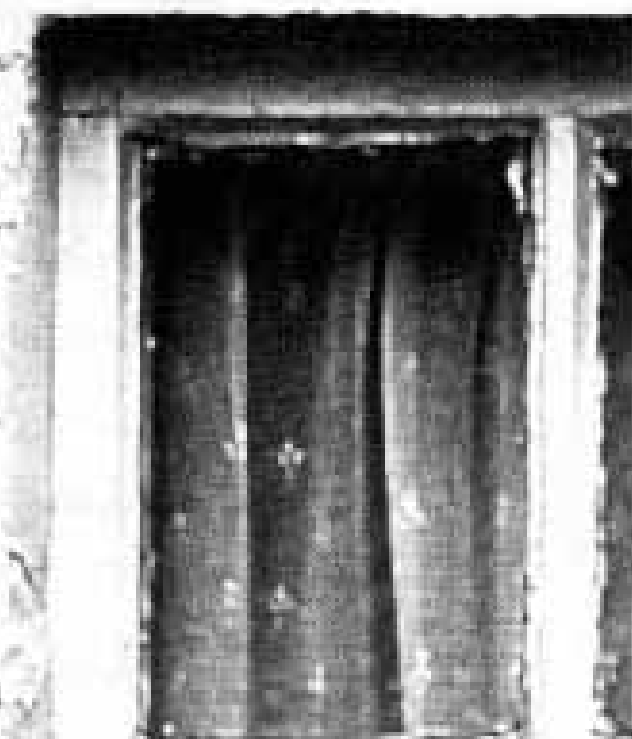
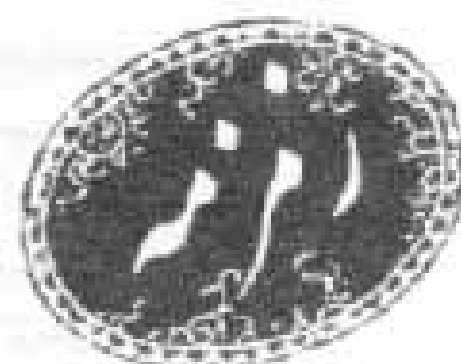
شعر: شعور یا شعار

• سید محمد جواد شرافت

حتماً شنیده اید که «آن سخن کز دل بر آید لاجرم بر دل نشیند» و خوب می دانید که بعضی اشعار از سال ها و یا قرن ها پیش تا امروز جای خود را در مجالس اهل بیت (علیهم السلام) باز کرده اند و به قول معروف با دل شنونده خود بازی می کنند و مجلسی نیست که بدون خوانده شدن آنها تمام شود.

اما راز ماندگار شدن این اشعار، همین از دل بر آمدنشان است و اینکه از عمق احساسات زلال شاعر خود جاری شده اند به زبانی دیگر شاعر حرفی را که می زده باور داشته و معرفت در این اشعار حرف اول را می زده البته شعرهای از این دست انگشت شمار بوده و هر شعری نتوانسته اینگونه باشد. بلکه شعرهایی هم بوده اند که توفیق خوانده شدن در یک مجلس را هم نداشته اند. شعرهایی که بیان حرف هایی است که شاعر حتی یک لحظه به معنایشان فکر نکرده. شعرهایی که شعور در آن جای خود را به شعار داده. شعرهایی که مضامینشان برای خود شاعر هم هضم نشده و صرفاً بازی با کلمات است. صد البته از چنین اشعاری توقع ماندگار شدن نباید داشت چون حرف دل شاعر خود نیستند پس بر دل هم نمی نشینند.

اما اگر شاعر در حد معرفت و ارادت خود شعری را که بیشتر جنبه جوششی دارد به عشق اهل بیت (علیهم السلام) سرود آن شوالله آن بزرگان نیز به قدر کرامت خود به شعر و شاعر عنایت خواهد داشت.



به دیگران هم بگوئید

در ایام فاطمیه هر سال از طرف دفتر مقام معظم رهبری پنج شب برنامه عزاداری در حسینیه‌ی امام خمینی با حضور مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله‌خامنه‌ای برگزار می‌شود. در یکی از سالها در شب آخر برنامه‌ی عزاداری این توفیق را داشتم که برنامه‌ی مداحی داشته باشم. در پایان برنامه بنا بر رسم همیشگی که آموخته بودم، از مستعان خواستم به نشانه‌ی درخواست و التماس به ساحت مقدس حضرت صدیقه‌ی طاهره چند بار با ذکر «یا زهرا» آن حضرت را صدا بزنند... در پایان مراسم که برای دست‌بوسی خدمت آقا رسیدم، ایشان بر من منت نهاده فرمودند قریب به این مضامین که: ما در هیچ کجا، در کتب روایی نه شیعه و نه اهل سنت نداریم که برای ائمه اطهار علیهم‌السلام به نشانه‌ی التماس و تضرع بتوان دست بالا گرفت و... این حرکت فقط مخصوص تضرع بر آستان ذات اقدس اله است. شما به آقایان مداح دیگر، نیز تذکر بدهید و بگوئید که به این امر توجه داشته باشند تا شائبه‌ی بدعت‌گذاری و شرک ایجاد نشود. بنده نیز منویات ایشان در این باره را به دیگر مداحان تا آن جا که زمینه پیش آمده یادآوری کرده‌ام امیدوارم خوانندگان این نشریه نیز بویژه، مداحان عزیز به این تذکر، توجه و التفات لازم را، عنایت بفرمایند.

عباس حیدر زاده، مداح اهل بیت



آره بگو

در مجلسی مشغول خواندن بودم که فکر می‌کنم روضه‌ی حضرت زهرا(س) بود. فریاد زد که: «سیدها! بگم با مادرتون زهرا چه کردند؟» ناگهان یک‌بچه‌ی خردسال که کنار منبر ایستاده بود بلافاصله گفت: «آره بگوا!» تصور کنید در آن حالت، باید می‌خندیدم یا...

دعای فرج

شام غریبان در محلی می‌خواندم، اتفاقاً شام جمعه هم بود. گفتم: «شام جمعه است و متعلق به آقا امام زمان(ع) و شام غریبان بچه‌های اباعبدالله(ع) همه باهم دعای فرج امام زمان(ع) را زمزمه کنید.» همه دستها را بالا گرفتند. من شروع کردم به خواندن و گفتم: «بسم‌الله الرحمن الرحیم، اَمِنْ یَجِیْبُ الْمَضْطَرُ اِذَا...» ناگهان به خودم آمدم و برای اینکه بیشتر ضایع نشوم گفتم: «بله! از کی تا بحال «اَمِنْ یَجِیْبُ» دعای فرج شده است؟ حواستان کجاست؟ من می‌خواستم ببینم دل شما تو مجلس هست یا نه!»

کیلویی چند حساب کردی؟

روز شهادت امام حسن(ع) من روی گاری (!! ایستاده بودم و می‌خواندم. زنی آمد و گفت: «حاج آقا! این بچه را روی دست بالا ببر به عنوان علی اصغر». من بچه را بالا گرفتم، اتفاقاً خیلی هم سنگین بود. وقتی که تمام شد بچه را به مادرش دادم. آن زن سه اسکناس ۲۰ تومانی پاره به من داد و رفت. من حیرت زده با خودم گفتم: «اولاً که این علی اصغر نبود و اندازه‌ی علی اکبر بود. ثانیاً این بچه را کیلویی چند حساب کردی؟ اگر کیلویی ۱۰۰ تومان هم حساب می‌کردی باید دو هزار تومان به ما می‌دادی!!»

ابراهیم مرادی، مداح اهل بیت

یک نکته از هزاران

آی سوختم

در تهران جایی برنامه داشتیم من یکی دو بیت که خواندم احساس کردم صدایم دارد خیلی اذیت می‌شود، به پسر بچه‌ای گفتم: «مقداری آب جوش برای من بیاور.» ظاهراً این بنده‌ی خدا اینکاره نبوده آب را که آورد در شلوغی مجلس نفهمیدم آب را چطوری به دست من داد؛ من هم در آن تاریکی آب جوش را سر کشیدم ظاهراً آب را از سماور در حال جوش پر کرده بود، وقتی آب خوردم نه فقط زبان که تمام وجودم آتش گرفت. خلاصه من بی‌اختیار دو سه مرتبه فریاد زدم: «آی سوختم...» یک آن دیدم بعضی‌ها هم دارند همراه با من فریاد می‌زنند: «آی سوختم... آی سوختم...» فکر می‌کردند من برای روضه سوخته‌ام.

هم گریه کن، هم اشک بریز!

در مجلسی بی‌اینکه خودم متوجه باشم چند بار گفته بودم: «همین طور که روضه رو گوش می‌دی هم گریه کن، هم اشک بریز!» در حالی که می‌خواستم بگویم: «هم گریه کن هم سینه بز!»

سید مهدی میرداماد، مداح اهل بیت

تعداد بسیاری از جوانان علاقه‌مند دیروز، خود، از مداحان طراز اول خدمتگزار اهل بیت به شمار می‌آیند.

از مهم‌ترین رفتارهای مرحوم ثانی، مداحی از روی عشق و علاقه بود و بس؛ تا جایی که در طول دوران مدیحه‌خوانی و مرثیه‌سرایی او دیده نشد که وجهی به خاطر این کار تقبل کند و معتقد بود که خواندن برای امام حسین یک وظیفه است و در اجرای وظیفه، انسان توقع

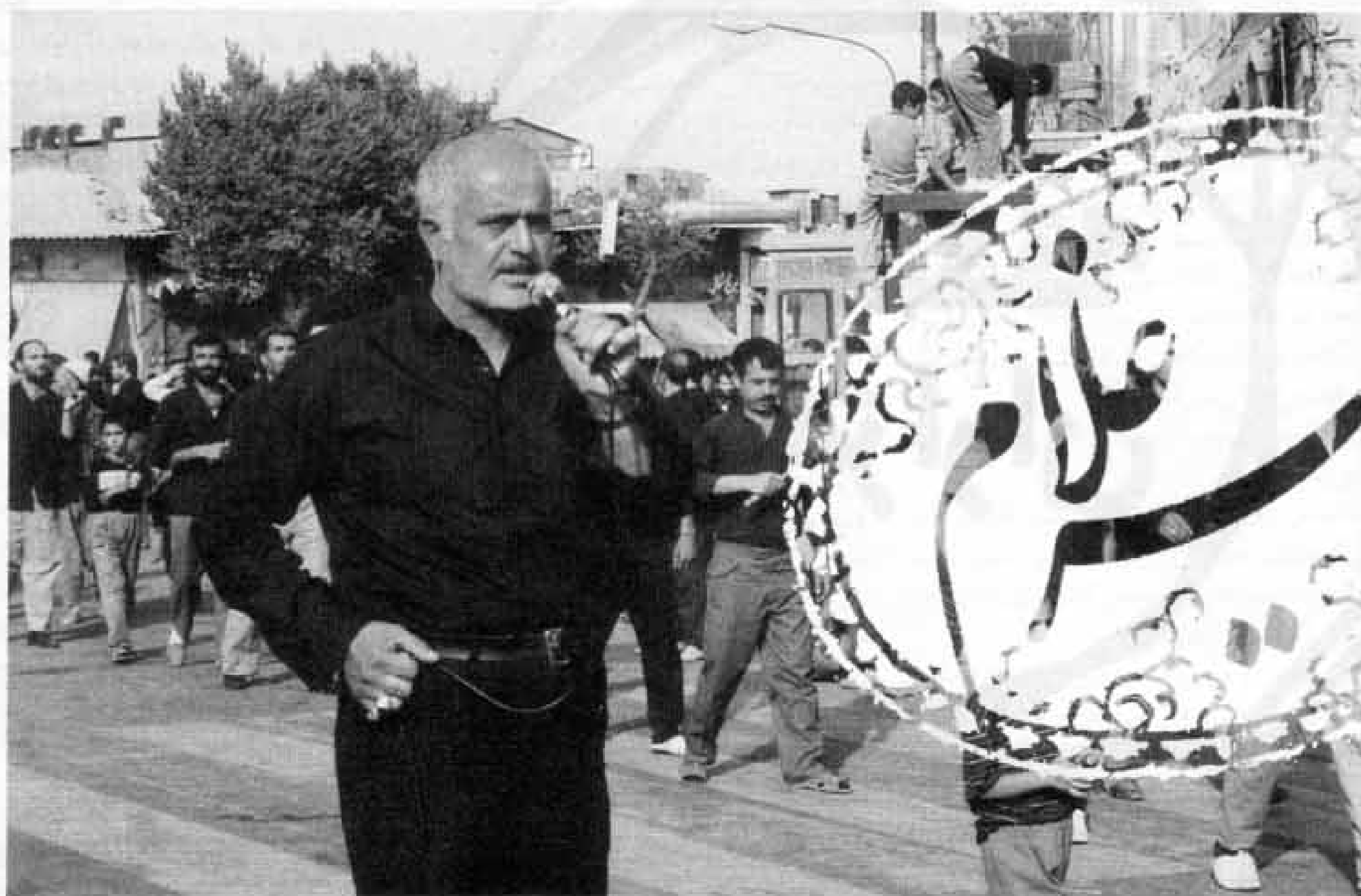
رقیه (س) از هیئات مرکزی قم بخصوص هیأت جوادالائمه بود که در آن، سالهای متعددی بویژه در ماههای رمضان، محرم و صفر به تدریس قرآن، خواندن مناجات و پرورش مداح می‌پرداخت...

مرحوم ثانی، از عنایات حضرت امام حسین علیه‌السلام همیشه بهره‌مند بود و بواسطه‌ی آن بخود می‌بالید از جمله داشتن فرزندان که همچون پدر، پیرو مکتب سرخ شیعه بودند و

مرحوم حاج محمد حسن ثانی در شهر مقدس قم در دامان مادری پاک و با ایمان پرورش یافت. از همان دوران کودکی همواره با پدر بزرگوار و عاشق اهل بیت خود در جلسات قرآنی و مذهبی شرکت می‌کرد و همین امر باعث شد که عشق به اهل بیت با سرنوشت او گره بخورد.

ایشان مداحی را از ۱۳ سالگی آغاز کرد در کنار مداحان بزرگوار چون آقایان

مرحوم حاج محمد حسن ثانی



نیاید داشته باشد و بر این باور بود که: تو بندگی جو گدایان به شرط مزد مکن که خواجه، خود روش بنده‌پروری داند! روزهای پایانی عمر او دائم به زمزمه‌ی این شعر می‌گذشت تا جایی که بعدها فرزندان او به یادگار آن را بر روی سنگ مزار او نیز ثبت نمودند:

مهر تو را به عالم امکان نمی‌دهم
این گنج پربهاست من ارزان نمی‌دهم
ای خاک کربلای تو مهر نماز من
این مهر را به مهر سلیمان نمی‌دهم

در تمام صحنه‌ها و عرصه‌های انقلاب، جنگ و دفاع مقدس همدوش امام و رهبری بوده، درس‌ها و آموزه‌های پدر رابخوبی به کار بستند. تا جایی که ارادت خالصانه‌ی پدر به اهل بیت علیه‌السلام بویژه ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام را در ضمیر و وجود فرزندان ایشان می‌توان پینه دریافت.

مرحوم ثانی در کنار مرثیه‌خوانی اهل بیت، به عنوان یک معلم و دلسوز، به پرورش جوانان علاقه‌مند به مداحی می‌پرداخت و امروزه از برکت زحمات و تلاشهای خالصانه‌ی او

ستایشگر و کوچک‌زاده به مداحی پرداخت و از محضر استاد بزرگوار خود حاج حسین مولوی بهره‌ها گرفت.

شغل بنایی را در جوانی انتخاب کرد؛ به هنگام فرا رسیدن ماه محرم، در هر گوشه و کناری، خمیه‌ی ماتم را برپا می‌کرد و به نوکری می‌پرداخت.

از خصوصیات خاص ایشان، تأسیس هیئات متعدد و کمک به تأسیس آنها بود؛ از جمله هیأت امام صادق علیه‌السلام، هیأت موسی بن جعفر علیه‌السلام، هیأت حضرت

...تاکربلا

باهمکاری و حمایت
بنیاد حفظ و نشر آثار دفاع مقدس
• به کوشش: داوود صالحی

شهری در آسمان

خرمشهر، شقایقی خون رنگ است که داغ جنگ بر سینه دارد... داغ شهادت. و ویرانه های شهر را قفسی در هم شکسته بدان که راه به آزادی پرندگان روح گشوده است، تا بال در فضای شهر آسمانی خرمشهر، باز کنند. زندگی زیباست اما شهادت از آن زیباتر است. سلامت تن زیباست اما پرندگی عشق، تن را قفسی می بیند که در باغ نهاده باشد... و مگر نه آن گردن ها را باریک آفریده اند تا در مقتل کربلای عشق آسان تر بریده شوند؟ و مگر نه آن که از پسر آدم، عهدی ازلی ستانده اند که حسین را از سر خویش بیشتر دوست داشته باشند؟ و مگر نه آن که خانه ی تن، راه فرسودگی می پیماید تا خانه ی روح آباد شود؟ پس اگر مقصد را، نه در این جا در زیر این سقف های دل تنگ و در پس این پنجره های کوچک که به کوچه هایی بن بست باز می شود نمی توان جست، بهتر آنکه، پرنده روح، دل در قفس نبندد؛ پس اگر مقصد، پرواز است قفس ویران، بهتر، پرستویی که مقصد را در کوچ می بیند، از ویرانی لانه اش نمی هراسد.

... مسجد جامع خرمشهر، قلب شهر بود که می تپید و تا بود، مظهر ماندن و استقامت بود و آنگاه نیز که خرمشهر به اشغال متجاوزان درآمد و مدافعان ناگزیر شدند که به سوی آن شط خرمشهر کوچ کنند، باز هم مسجد جامع مظهر همه ی آن آرزویی بود که جز در باز پس گیری شهر، برآورده نمی شد. مسجد جامع، همه ی خرمشهر بود!

خرمشهر از همان آغاز خونین شهر شده بود؛ خونین شهر شده بود تا طلعت حقیقت از افق غربت و مظلومیت رزم آوران و بسیجیان غرق در خون، ظاهر شود و مگر آن طلعت را جز از منظر این آفاق می توان نگریست؟ آنان در غربت جنگیدند و با مظلومیت به شهادت رسیدند و پیکرهایشان زیر شنی تانک های شیطان، تکه تکه شد و به آب و باد و خاک و آتش پیوست اما... راز خون آشکار شد، راز خون را جز شهیدا در نمی یابند.

گردش خون در رگهای زندگی، شیرین است اما ریختن آن در پای محبوب، شیرین تر است و نگو شیرین تر یگو بسیار بسیار شیرین تر است. آنان را که از مرگ می ترسند، از کربلا می رانند؛ وقتی کار آن همه دشوار شد که ماندن در خرمشهر، به معنای شهادت گرفت هنگام آن بود که شبی عاشورایی برپا شود و کربلایان را در آزمونی دشوار بگذارند....

کربلا، مقرر عشاق است و شهید سید محمد علی جهان آرا چنین کرده تا جز شایستگان، کسی در آن کربلا استقرار نیابد؛ شایستگان آنانند که قلبشان را عشق تا آنجا تاباشته است که، ترس از مرگ جایی برای ماندن ندارد؛ شایستگان جاودانانند.

ای شهید! ای آن که بر کرانه ی ازلی و ابدی وجود، بر نشسته ای؛ دستی برآر و ما قبرستان نشینان عادات سخیف را نیز از این منجلاب بیرون کش!

کوچه‌های این شهر، به خون مطهر است، با وضو وارد شوید

... کرکسها و لاشخورها در انتظارند تا روزی به این انقلاب فرود آیند و هر کدام تکه‌ای رایه یغما ببرند و این ما هستیم که با مبارزه خود آرزوهای آنها رایه گور خواهیم فرستاد و انشالله همه‌ی این سختی‌ها سپری خواهد شد. و خدا کند که همه از این آزمایش بزرگ الهی سر بلند و پیروز در آییم. و به جای پرداخت به منافع خود به منافع انقلاب بپردازیم.»

خرمشهر، اول محرم ۶۴/۶/۲۶ برگرفته از کتاب یادداشت‌های خرمشهر با تصرف و تلخیص این افتخار آفرین عرصه هنر و شجاعت، مزد ایثار و شهادت خود را در سال ۶۷ گرفت و نوشیدن شهد شیرین شهادت و سفر در جوار قرب الهی مفتخر گردید.

گرفت. ترجیح دادیم خاطره‌ی آفرینش این تابلوی عظیم و با شکوه را مرور کنیم. جالب‌تر از آن، اینکه چه کسی آن را نوشته است.

صاحب این اثر به یادماندنی، دلاوری است به نام «بهروز مرادی»، دانشجوی هنرمندی که از همان آغاز جنگ و ایام مقاومت مردانه در خرمشهر تا سال ۶۷ در جبهه حضور داشته است.

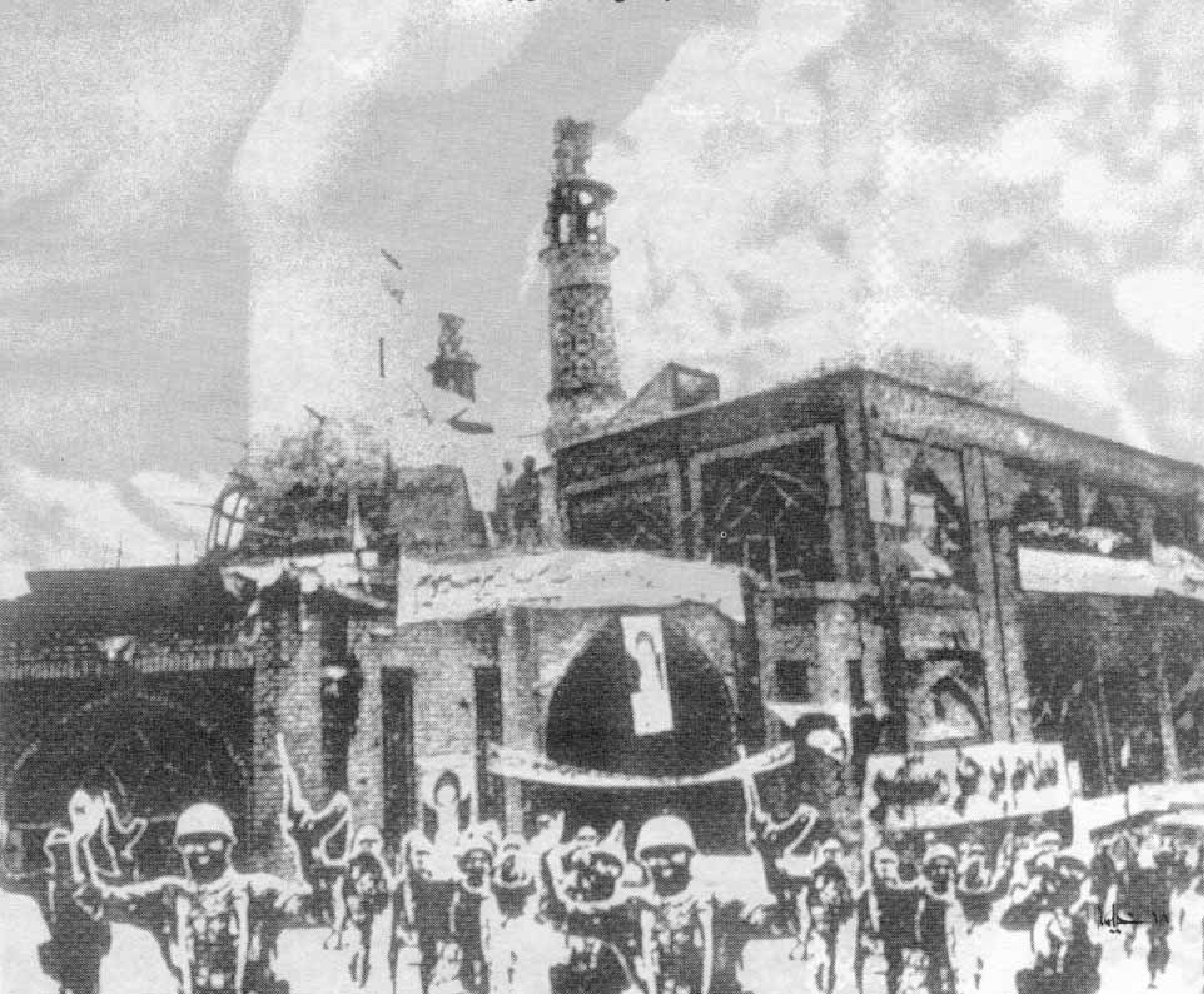
از دیگر شاهکارهای هنر اوست این جمله معروف در اذهان و در تاریخ دفاع هشت ساله‌ی ماست: تابلوی زیبای «به خرمشهر خوش آمدید، جمعیت ۳۶ میلیون نفر».

از این هنرمند دلاور صدها عکس به یادماندنی از جنگ هشت ساله، هم چنین مقالات و یادداشت‌های زیادی بجا مانده است.

جمله‌ی زیر قسمتی از یک نامه‌ی اوست:

شاید بسیاری از مردم این جمله را شنیده باشند یا بر صفحه تلویزیون و یا به عنوان عکسهای یادگاری در میان صفحات روزنامه‌ها و ویژه‌نامه‌های مختلف، آن را دیده و خوانده باشند. مسلماً هر کس که این جمله را بدقت می‌نگرد و می‌خواند، ذوق و سلیقه‌ی بچه‌های جنگ و ظرافت روحی آنها را تحسین می‌کند، که در اوج خون و آتش و شهادت، چه نکات جالبی را مورد توجه قرار می‌داده‌اند؛ اگر چه مطمئناً می‌توان گفت که همه‌ی آنها الهامات الهی و توجهات خداونده بوده است.

وقتی که خاطرات دفاع مقدس هشت ساله و بخصوص حماسه‌ی آزادسازی خرمشهر را مرور و مطالب این شماره‌ی نشریه را آماده می‌کردیم، این تابلوی زیبا و جذاب، در مسیر راهنما قرار



گلدسته

هر وقت که اسم خرمشهر را می‌شنیدم، اول مسجد جامعش به ذهنم می‌آمد و قامت رعنائیش در برابر چشمانم بلند و استقامت را مجسم می‌کرد؛ هرچند بلافاصله در قاب چشمانم گلدسته‌ی نیم افراشته‌اش تقارن به هم خورده‌ی مسجد را به رخ می‌کشید... البته هنوز هم که هنوز است همه‌ی آنهایی که نگاهی آسمانی دارند خرمشهر را با همان مسجد جامعش می‌شناسند و به قول شهید آوینی: «خرمشهر قلب ایران است و مسجد جامع قلب خرمشهر».

الحمد لله شهدا، بود و نبودشان برکت است و من نیز به برکت نام و یاد شهدا چند سالی است که توفیق زیارت و حضور در قطعه‌های بهشتی زمین در طلیعه‌ی هر سال نصیبم می‌شود. در یکی از محله‌های پایین شهر اهواز در یکی از مساجد نشسته بودم؛ در این مهمان الهی با یکی از پندگان مخلص خدا و هم قافله‌ی راهیان عشق، توفیق آشنایی پیدا کردم. حاج صاحب، هر چند وضع مزاجی خوبی نداشت، اما دنیایی از شور بود و نشاط و تحرک. یکی از آستین‌های پیراهنش نو و دست نخورده باقی می‌امد دستش قبلاً به مقتدا و آبروی همه‌ی دستهای عاشق و غیرتمند، یعنی دستان ابوالفضل اقتدا کرده بود و به بهشت رفته بود تا وقتی حاجی را وارد بهشت می‌کنند، بجای دستش، بالی به او دهند. یکی از بچه‌ها که خیلی عادت به سؤال کردن داشت، گیر داد به ماجرای قطع شدن دست حاجی. و تا جواب نشنید او را رها نکرد.

تازه خرمشهر را گرفته بودند؛ ما هم بیرون از شهر در حالت پدافندی بودیم. در آن زمان، فرمانده توپ ۱۰۶ بودم. یک روز گزارش دادند که عراقی‌های یکی از گلدسته‌های مسجد را به عنوان دیدبانی استفاده می‌کنند و مردم و بچه‌ها را می‌زنند خلاصه اینکه شما موظف هستید قضیه را پیگیری و اقدام کنید. بعد دستور رسید باید گلدسته پایین بیاورید. و ما هم با کمال اطاعت، گلدسته‌ی نازنین مسجد را پایین آوردیم، اتفاقاً بعداً معلوم شد چند نفر عراقی هم در همانجا به درک واصل شده‌اند. حاجی داشت تعریف می‌کرد که یک بنده‌ی خدا پرسید که چه ربطی به دست شما دارد؟ حاجی هم با تبسمی گفت: «خوب ما یک گلدسته‌ی خانه خدا را زدیم، خدا هم تلافی کرد و یک دست ما را گرفت.»



سی‌ام خرداد ۱۳۶۰ سالروز شهادت سردار بزرگ اسلام شهید مصطفی چمران است، این روز را گرامی می‌داریم.

او مرد خدا بود و دلش جز برای او جایگاهی نداشت و هر آنچه در او بود، رنگ و بوی یار بود. مردان خدا و اولیای حق آنان که قدم در راه معصومین گذاشته‌اند و تالی تلو آنان شدند، پس از معصومین به رتبی رسیده‌اند که می‌توان آنان را هم به‌زینت کریمه‌ی مبارکه: «و ما ينطق عن الهوی» آراست. امام هم یک نمونه از آن اولیای

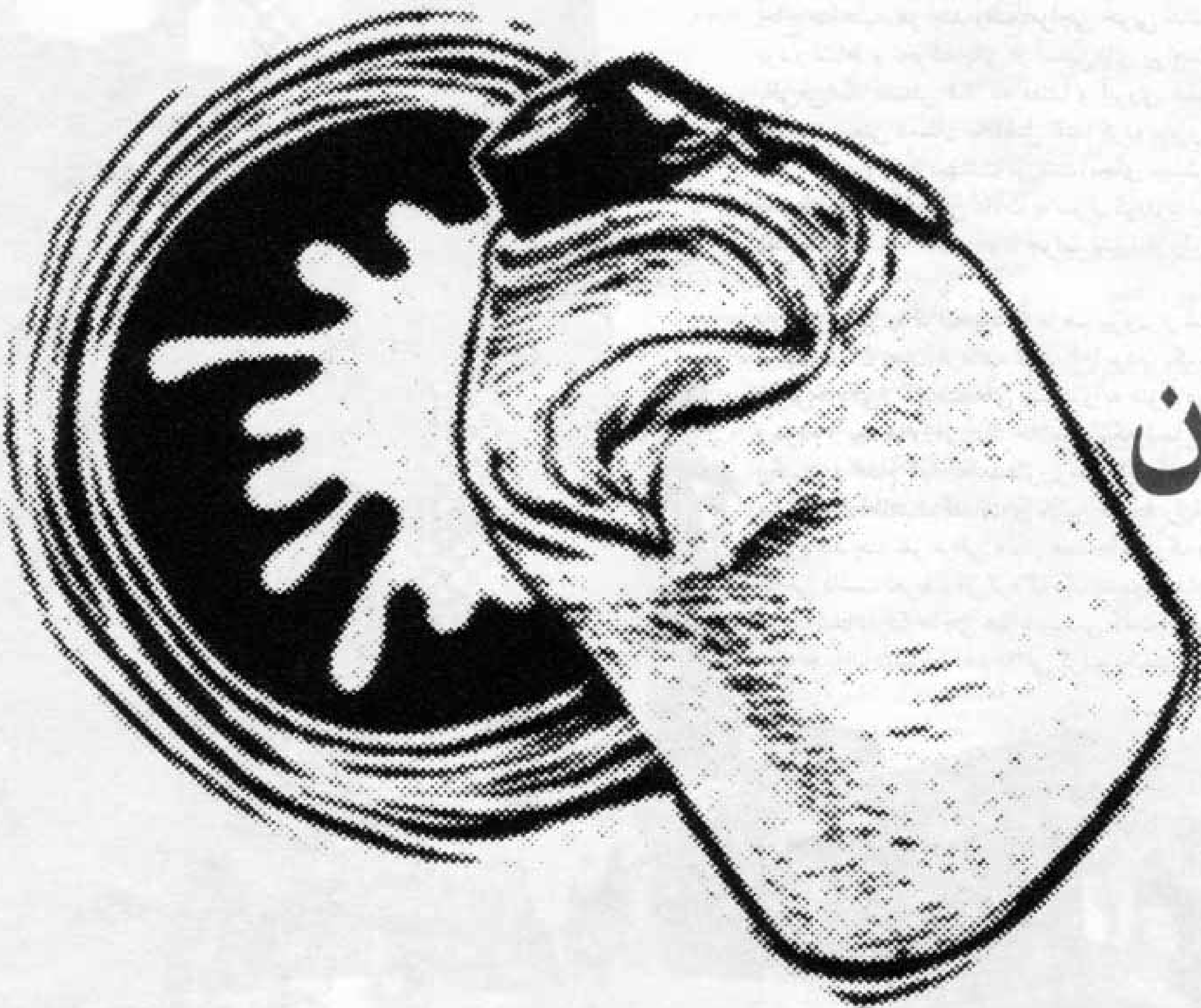
وقتی حرفهای چمران را می‌شنوی یا می‌خوانی و آن را مرور می‌کنی، به رابطه‌اش با خدا، غبطه می‌خوری، از صفای دلش، دریا دریا آئینه می‌بینی که اصلاً آبروی تمام آینه‌ها، صافی دل «چمران» هاست. او را بنگر که با خدا چگونه صحبت می‌کند اگر چه دیگر در آن هنگام، اویی در کار نیست:

«خدایا اگر از من سندی بطلبی، قلبم را ارایه خواهم داد و اگر محصول عمرم را بطلبی اشک را تقدیم خواهم کرد».

مرموز آسمان و زمین به مناجات برخیزم؛ با ستارگان نجوا کنم و قلب خود را به اسرار ناگفتنی آسمان بگشایم. آرام آرام به عمق کهنکشانها صعود نمایم. محو عالم بی‌نهایت شوم؛ از مرزهای عالم وجود در گذرم و در وادی فنا غوطه‌ور شوم و جز خدا چیزی را احساس نکنم.

خدایا از آنچه کرده‌ام اجر نمی‌خواهم و به خاطر فداکاریهای خود بر تو، فخر نمی‌فروشم؛ آنچه داشته‌ام تو داده‌ای و آنچه کرده‌ام تو میسر نموده‌ای. همه‌ی استعدادهای من، همه‌ی

دل‌م برای چمران تنگ شده است



الهی بود.

«دل‌م برای چمران تنگ شده است»

این جمله‌ی آن پیر فرزانه است که دل جز در گروی خدا نداشت، اما «چمران»، با دل این پیر حق چه کرده بود که این جمله بر زبان او جاری شد...؟! تنهامی‌توان گفت: چون چمران از خدا پر شده بود و رنگ و بوی او گرفته بود. او «مصطفی» بود که حضرت دوست برای خودش، او را برگزیده بود تا در قحطی مردانگی و عشق و صفا او را به رخ تمام هستی بکشد.

و در مناجاتی دیگر، چنین می‌گوید: «خدایا! وجودم اشک شده است، همه وجودم از اشک می‌جوشد، می‌لرزد، می‌سوزد، خاکستر می‌شود. اشک‌شده‌ام و دیگر هیچ. به من اجازه بده که در جوارت قربانی شوم و از وجود اشکم، غنچه‌ای بشکفد که نسیم عشق و عرفان و فداکاری از آن سرچشمه بگیرد. من زاده‌ی توفانها و موج دریاهایم، من حیات خود را مادیون آتشفشانها و صاعقه‌ها هستم.

... خوش دارم که در نیمه‌های شب، در سکوت

قدرت‌های من، همه‌ی وجود من، زاده‌ی اراده‌ی تو است من از خود چیزی ندارم که ارائه دهم؛ خود کاری نکرده‌ام که پاداشی بخواهم».

و شاید این حرف نهایی او باشد: «خدایا خسته شده‌ام؛ پیر شده‌ام؛ دلشکسته‌ام؛ ناامیدم دیگر آرزویی ندارم؛ احساس می‌کنم که این دنیا دیگر جای من نیست؛ با همه وداع می‌کنم و می‌خواهم فقط با خدای خود تنها باشم. خدایا به سوی تو می‌آیم از عالم و عالمیان می‌گریزم، تو مرا در جوار همت خود سکنی ده».

بر گرفته از کتاب «سردار خویبا»

ممد نبودی بینی

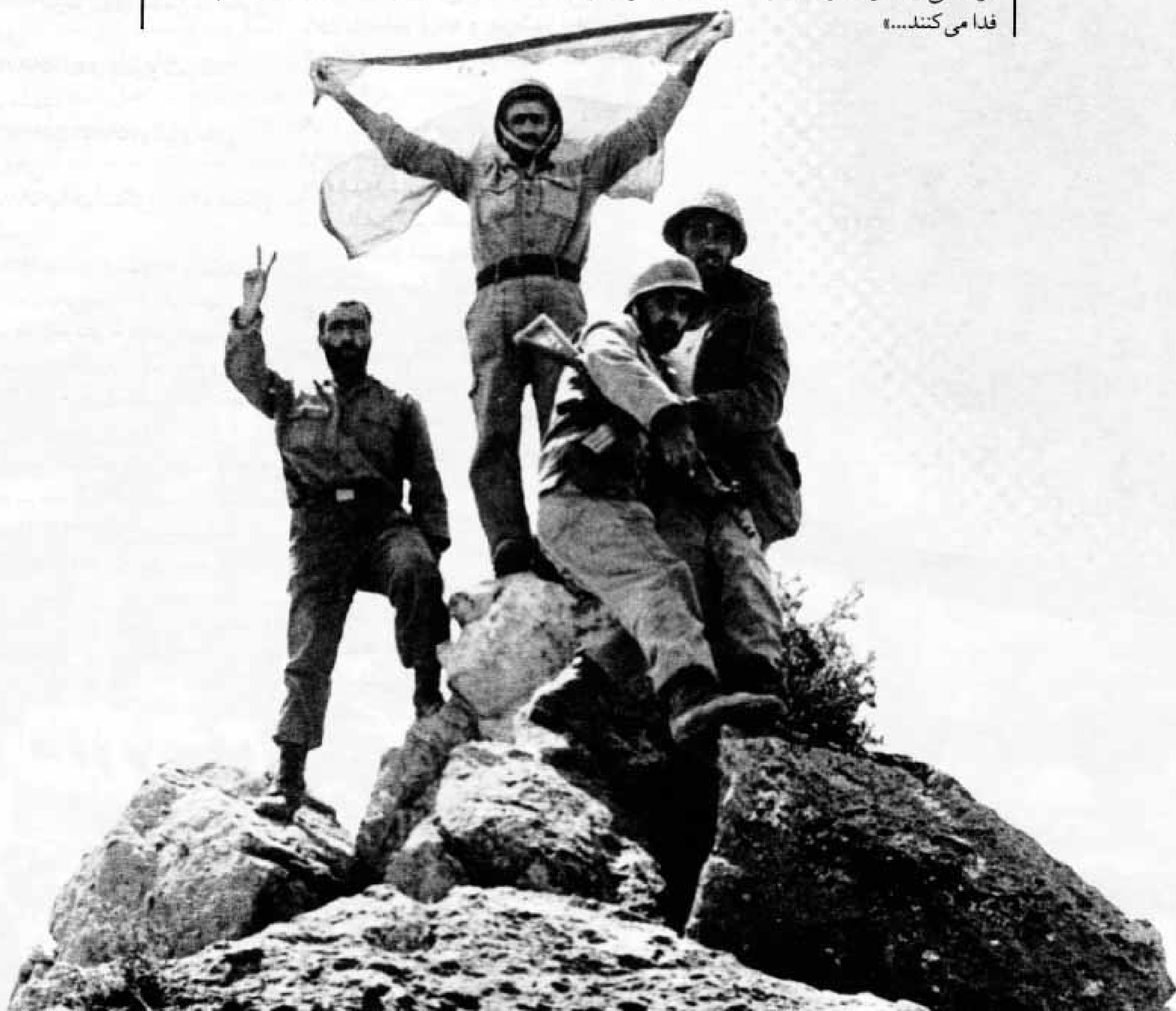
کاش محمد زنده بود و در نماز جمعه‌ای که آقا برای اولین بار در سال ۸۲ اقامه کردند حضور داشت، و البته که شهید زنده است و شاهد، و می‌بیند که مولایش چگونه از او رضایت دارد و آقايش به او افتخار می‌کند...

برای سرداری مثل سید محمد، رضایت آقايش تنها خواسته‌ایست که حتی تحفه‌ای مثل جان نیز در مقابلش بسیار ناچیز است. می‌خواستم از زندگی، عظمت، شجاعت و خلاصه حماسه‌ی شهید «جهان‌آرا» بنویسم و واقعاً در فکر بودم چه باید نوشت که هم تکراری نباشد و هم قابل، توجه هر چند ذکر این اولیاءالله هر چقدر هم تکرار بشود «تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ» است. نشسته بودم و خطبه‌های نماز جمعه آقا را گوش می‌کردم که آقا یکدفعه سراغ «جهان‌آرا» رفتند سراغ سید محمد! و شاید همه هم متوجه شده باشید که با ذکر نام او نزدیک بود بغض آقا برکد. چه تمجید و تکریمی از او داشتند! با خودم گفتم از سید محمد چه چیزی باید نوشت که گویاتر، رساتر و زیباتر از آن توصیف آقا باشد و از آن بغض ناشکفته... و البته مطمئنم آقا بغضش را نگهداشت تا در نیمه شب آن را با مولایش مویه کند.

جا دارد که چند جمله‌ای مهمان وصیت‌نامه‌ی شهید جهان‌آرا باشیم:

«...من برای کسی وصیتی ندارم ولی یک مشت درد و رنج دارم که بر این صفحه‌ی کاغذ می‌خواهم همچون تیغی و یا تیری بر قلب سیاه‌دلانی که این آزادی را حس نکرده‌اند و بر سر اموال این دنیا ملتی راه امتی راه، جهانی را به نیستی و نابودی می‌کشاند فرود آورم. خداوندا تو خود شاهد بودی که من تعهد این آزادی را با گذراندن تمام وقت هستی خویش، ارج نهادم و با تمام دردها و رنجهایی که بعد از انقلاب بر جانم وارد شد، صبر و شکیبایی کردم ولی این را می‌دانم که این سران تازه به دوران رسیده، نعمت آزادی را درک نکرده‌اند؛ چون در بند نبوده‌اند یا در گوشه‌های تریاهای پاریس و لندن و هامبورگ بوده‌اند و یا در...»

...ای امام! درد تو را، رنج تو را می‌دانم چه کسانی با جان می‌خرند. جوان با ایمانی که هستی و زندگی تازه‌ی خویش را در راه به هدف رسیدن حکومت عدل اسلامی فدا می‌کند. بله ای امام! درد تو را جوانان درک می‌کنند. اینان از مال دنیا فقط و فقط رهبری تو را دارند و جان خویش را برای هدفت که اسلام است فدا می‌کنند...»



... تا پیروزی

۶۱/۲/۱۰: ۳۰ دقیقه بامداد، شروع

عملیات بیت المقدس توسط قرارگاه

کربلا بارمز مقدس یا علی بن

ابی طالب (ع).

۲/۱۱ تا ۳/۱۱ ادامه‌ی عملیات با وجود پاتکهای دشمن و انجام مراحل دوم و سوم عملیات.

۶۱/۳/۱ آغاز مرحله ۴ عملیات در ساعت ۲۲/۲۵ با هدف محاصره و آزادسازی خرمشهر.

۶۱/۳/۲ تنگ شدن حلقه‌ی محاصره و اسارت برخی نیروهای دشمن.

۶۱/۳/۳ از ساعت ۱۰ صبح از گوشه و کنار شهر عراقی‌ها در حالی که دستها را بر سر نهاده بودند و برخی هم قرآن و عکس امام را در دست داشتند

والموت للصدام می گفتند فوج فوج خود را تسلیم کردند و خرمشهر آزاد شد که امام فرمودند: خرمشهر را خدا آزاد کرد.

وقتی خبر سقوط خرمشهر به امام داده شد، ایشان آماده‌ی اقامه نماز و در آستانه‌ی ذکر تکبیرة الاحرام بودند. بعد از شنیدن این خبر فرمودند «جنگ است دیگر!» و ادامه دادند «الله اکبر!»

در آستانه‌ی آزادسازی خرمشهر توسط رزمندگان اسلام یکی از فرماندهان به محضر ایشان رفته بود، امام فرموده بودند: «آیا خرمشهر را می‌توانید بگیری؟» پاسخ داده شده بود: «بله!» امام فرموده بودند:

«الحمد لله!» سپس دعا نموده، فرموده بودند «اما باید به خدا توکل کنیم».

آری «الله اکبر» و «الحمد لله» این است تمام حقیقت و مقصدی که همه انبیا و اولیای الهی بدنبال آن می‌شناختند و سر از پا نمی‌شناختند.

از مقاومت

۵۹/۶/۲۹ نبرد سنگین از دهانه‌ی اروند

تا خرمشهر میان نیروی دریایی عراق

و ایران

۵۹/۷/۳ رسیدن دشمن به دروازه‌های خرمشهر (پل نو و پلیس راه)

۵۹/۷/۹ پیش روی نیروهای عراقی از دو محور پل نو و پلیس راه

۵۹/۷/۱۹ عراقی‌ها برای تنگ کردن محاصره خرمشهر با بستن جاده اهواز آبادان عقبه مدافعان شهر را قطع کردند.

۵۹/۷/۲۱ پیش روی دشمن و تصرف بخش غربی خرمشهر.

۵۹/۷/۲۲ پیش روی دشمن در محور بندر.

۵۹/۷/۲۴ اشغال بندر و گمرگ خرمشهر.

۵۹/۷/۲۵ تا ۵۹/۸/۱ درگیری‌های خیابانی.

۵۹/۸/۲ تهاجم سنگین و ۴۸ ساعته‌ی دشمن.

۵۹/۸/۳ صدور دستور عقب‌نشینی به مدافعان باقی مانده در خرمشهر.

تغییر نام از خرمشهر به خونین شهر.

در ادامه‌ی مبارزه، با مجروح و شهید شدن نیروها هر لحظه از تعداد آنها کم می‌شود و مقاومت نیز سخت‌تر و ترک‌شهر هم دشوار. مقاومت قدم به قدم سرسختانه ادامه داشت تا اینکه روز ۵۹/۷/۲۴ دیگر این شهر، شهر خون شد و «خونین شهر» نام گرفت.

... آن روزگاران

۱

• سوره‌ی حمد را خیلی دوست داشت. یک نوار داشت همه‌اش سوره حمد. هر بار هم که می‌شنید گریه می‌کرد. اشک بی صدا می‌آمد و صورتش را خیس می‌کرد. این همه اشک از کجا می‌آورد؟

توی سنگر نشسته بود. ضبط صوتش هم روشن بود و سوره‌ی حمدش به راه. صورت خیس. تیربار شلیک می‌کرد با چه دقتی. گفتم: این ضبط رو خاموش کن که ببینی کجا رو می‌زنی.

گفت: این جواری بهتره. برای خدا دارم می‌جنگم. وصیت کرده بود نوارش را سر خاکش زیاد پخش کنند. به نقل از کتاب یادگاران ۱

۲

• بعد از نماز گفتم: «حاج آقا! این شب عملیاتی فقط برای من یادگاری ننوشته‌اید». خیلی اصرار کردم خودکار را گرفت و رفت یک گوشه‌ای، دور از چشم همه، چیزی نوشت و دفترچه را بسته آورد و داد به من.

فردا که خبر شهادتش آمد، دفترچه را باز کردم؛ نوشته بود: «عاشقان را بگذارید بنالند هنوز

مصلحت نیست که این زمزمه، خاموش شود».

به نقل از کتاب یادگاران ۱

۳

• برادر جانباز، محمد رضا نوروزی تعریف می‌کند: در عملیات بیت‌المقدس در منطقه کوشک، بعد از انجام عملیات، پشت خاکریزی در حالت استراحت بودیم؛ ساعت ۷ صبح عراقی‌ها شروع به پاتک کردند، تانک‌هایشان در فاصله‌ی ۵۰۰ متری خاکریزهای ما مستقر شده، تیر اندازی می‌کردند. بچه‌ها هر چه آرپی‌جی می‌زدند به تانک‌ها نمی‌خورد؛ وضعیت سختی پیش آمده بود. ناگهان دیدم برادری پوتین‌هایش را درآورد، آرپی‌جی را به دوش کشید و به طرف تانک‌ها دوید تا به ۵۰ متری آنها رسید، آنجا دراز کش کرد و با نخستین شلیک، اولین تانک را به آتش کشید و در پی آن تانک دیگری را هدف قرار داد. با این کار شجاعانه‌ی او، تانک‌ها عقب‌نشینی کردند.

وقتی برگشت، مورد تشویق شدید فرمانده گردان و بچه‌ها قراز گرفت. من به او گفتم «نمی‌ترسیدی گلوله مستقیم تانک به تو اصابت کند؟»

گفت: «مگر همین گلوله‌های تانک مرا بکشند!»

عاقبت هم در عملیات محرم با گلوله‌ی مستقیم تانک، سرش از بدن جدا شد و به شهیدان کربلا پیوست. بسیجی ۱۵ ساله شهید «رمضان منتظری» بود.

به نقل از کتاب «گلشن پاران»



اصطلاحات - تعبيرات
اضافه كاری: نماز شب خواندن و نهجد.

ترفع گرفتن: شهيد شدن.
دستمال همه فن حریف: چفيه.
ستاره شناس: شب زنده دار.
فيلتر شهادت: فيلترهای خراب
ماسك شیمیایی.

لواشی: تركش ریز و كوچك.
مركب كریلا: تویوتا و كامیونی كه بچه ها را به خط می برد.
همای رحمت: تیر و فشنگ.
آتش وصل است: مرتبط با خداست.

ابابیل: گلوله های خودی.
ابره: دشمن بعثی.
اسیر جبهه: رزمنده ای كه پایبند جبهه بود.

اصلاح دامادی: اصلاح سر و صورت قبل از عملیات.
السلام عليك يا ابا عبدالله: من تشنه ام به من هم آب بدهید.
العطش، وای وای عمو عمو العطش: من تشنه ام.
يا عباس: فهماندن به سقا كه من تشنه ام.

امان نامه گرفتن: اجازه ی حضور در جبهه داشتن.
پند فلكه ات را: غیبت نكن.
برادر عبدالله: اشاره به رزمنده ای كه نامش را نمی دانستند.
بلبل: نوحه خوان و مداح اهل بیت.
بوی بهشت: بوی عملیات.
به سرش زده: می خواهد مرخصی ببرد.

بیت التقوا: سنگرهای كمین و بسیار حساس و خطرناك.
پایان كار: وصیت نامه.
پرژكتور بلعیده: زیادی نورانی است.

تركش حسین جانی: تركش خیلی بزرگ است حتماً شهید می شود.
فدای لب تشنه ات يا حسین: كنایه از تشنگی.

پی نوشت:
انتخاب از كتاب: فرهنگ جبهه، سید مهدی فیهی، جلد چهارم

آب

مقدمه،
شوخ
طبعی و مزاح
فرصت
مفتم
شمردن
برای
نشان دادن

شكوفه شادی
در دل و چیدن
گل خنده از روی
لبان دوستان و معاشران

آنقدر در بین انسانها معمول و متعارف است كه گویی جز زندگی اجتماعی آنها است. به نحوی كه موجب تمییز و تشخیص انسان از سایر حیوانات شده و تا گویند "حیوان ضاحك" (انسان خندان) آدمی شناخته نمی شود.
همچنین در كتاب "اخلاق" ابی القاسم كوفی از امام صادق علیه السلام نقل شده كه فرموده: "مؤمنی نیست مگر اینکه از مزاح بهره ای دارد و رسول خدا صلی الله علیه و اله مزاح می فرمود و جز مطالب حق چیزی نمی گفت." نقل است كه صفیه بنت عبد المطلب عمه آن حضرت به روزگار پیری نزد ایشان آمد و گفت: یا رسول الله، دعا كن تا من به بهشت روم حضرت من باب مزاح فرمود كه زنان پیر به بهشت نخواهند رفت. صفیه، گریه كنان از مجلس حضرت برگشت. حضرت تبسمی فرمود و گفت: او را خبر دهید كه اول پیر زنان جوان بشوند آنگاه به بهشت روند و این آیه را بخوانند: "اَنَّا اُنْشَاْنَا مِنْ اَنْثَا وَ جَعَلْنَا مِنْ اَبْكَا رَا".
بچه ها در جبهه چنان كه در همه امور مؤدب به آداب شرع و سنت نبوی بودند در مزاح و مطایبه نیز سعی می كردند به خدا و رسول او اقتدا كنند و مصداق "بشرفه فی وجهه و حزنه فی قلبه" باشند، و به همین اعتبار است كه كلام ایشان غایت داشت و حكیمانه بود، پاك و راست و دوسا مطابق حق بود، چنان كه سخن رسول خدایشان بود.

آنچه به عنوان سبك و سیاق و روش در مزاح و مطایبه جبهه عیان است و نیازمند بیان نیست و آن را از شوخیهای غیر جبهه ای متمایز می كند نوعی وحدت موضوعی است. به نام كرامت انسان. تك تك عبارات دایره مدار این حقیقت است. مثل اینکه کسی آنها را اندازه گیری كرده است. كوچك و بزرگ و کوتاه و بلند همه، واحدشان یکی است و تش و هرج و مرج و التقاط در معنا و مفهوم آنها را ندارد. همه اوراق يك دفترند.

شوخی طبعی های جنگ

بدیهه گویی:

حقیقت مثل منور روشن است!
بزرگی به عقل است و درازی به قدا!
پر خوری و خوش خوراکی!
همه چیز گفته بخور جز تیر و تركش!
من از سرخ كردنیا فشنگ و از پختنیا آجر و از حاضریها سر شور را دوست ندارم!
ردم كم كردن.

نورانی شدی تازه حمام بودم.
نور بالا می زنی - رنگم پریده + چیزی نیست!
اینجا كویت است ننه من هم فردا شهردار می شوم!

حدیث نفس:
چقدر دلمان برای خودمان تنگ شده است (جایی كه آئینه نبود)!

توس و فوار:
تركشاً قليلاً مرخصياً كثيراً
خستگی.

کی خسته اس (است)؟ داش من (= دشمن)!

رفاه طلبی:
جمعمه ات را به خدا بسپار و قمقمه ات را به من!

اهل جبهه نبودن:

برادر چند وقت است جبهه هستی؟ - با این بار نوبت اولم است!
بد بودن و بدی كردن.

برادر اگر بدی دیده اید حقتان بوده اگر خوبی دیده اید اشتباه شده!

خدایا ما را در زمره سرداران رشید اسلام قرار بده
تو را خدا تو نماز قضاهايت ما را هم دعا من

رسد آدمی به جایی كه به جز خدا نبیند (این عبارت را در حین لگد كردن دست و پای بچه ها می گویند)

ما از شما خوبی كه ندیدیم بدیهایتان را هم می گذاریم به حساب آقای خودمان!
عشق می كنی با ما رفیق!

بین بین بین حال پریشانم
بیا بیا بیا ای مهربان مادر

الهی قلم پایت بشكند ... گردن صدام را بلند
صلوات بفرست

بفرما ... ن خمینی ارتش برادر ماست
رفتی تو بحال (هال) ... لنگه دمپایی من را هم بیاور (التماس دعا)

صدام زده - كجا را؟ - سبیلش را
حالش (هالش) را گرفتیم ... موكت كردیم

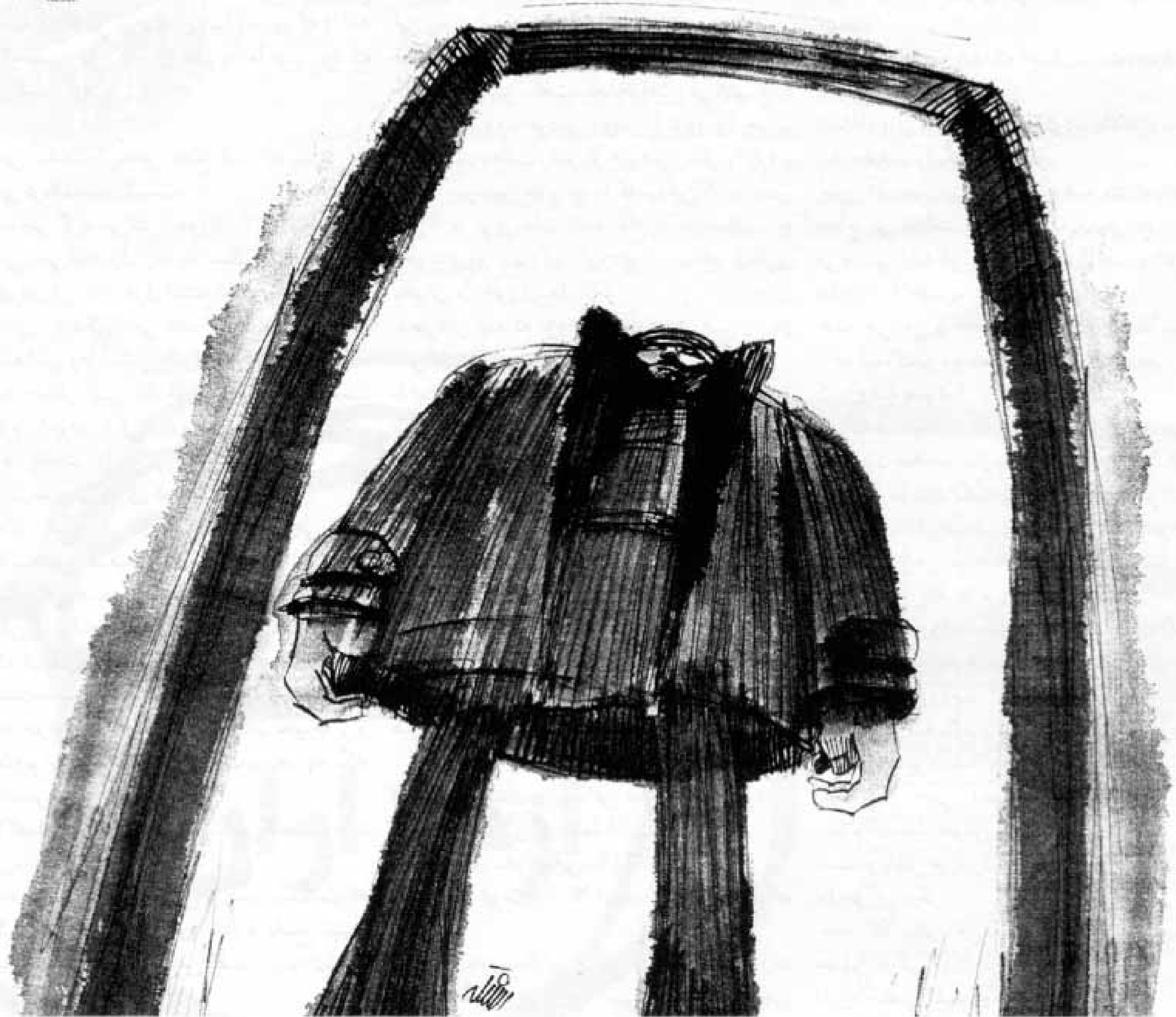
برای سلامتی دشمنان ... ضد ولایت فقیه
صلوات

اگر این جنگ ۲۰ سال هم طول بكشد .. ما همین جا (ایستگاه صلواتی) ایستاده ایم

تو فقط يك پایت قطع شده، نگاه كن بین بغل
دستیت سر ندارد و هیچ چیز هم نمی گوید

الغیبه شصت تا شصتا (= اشد من الزنا)

آب



گیاهان مقدس^(۲)

• محمد رودگر

روستا کوچ کنند و هوا کاملاً آفتابی شود، باز هم این توده‌ی مه را می‌توانی ببینی. مه همیشگی. اما این توده‌ی رقیق، باعث نمی‌شود که من زائر همیشگی این گور ناشناس را نشناسم. حتی از پشت. هنوز چندمتری با او فاصله دارم. این هیکل گنده از آن کسی نیست جز داوود کلک. عجیب بود که همان اول شناختمش. آن البقر تشابه علینا! توی تنهایی خودش نشسته، شانه‌هایش می‌لرزد. زانوهایش را بغل کرده و برای خودش چیزی می‌خواند. انگار عزای عالم را در دل او گرفته‌اند.

حاصلخیز اینجا باشد. حاصل خیز از بقایای انسانی!

یک نفر هم هست که همیشه دم دمای غروب می‌آید آن آخرهای قبرستان، روی قبری می‌نشیند. مردم شب‌های جمعه‌اش را به زور می‌آیند، اما او هر روز می‌آید. یک زائر همیشگی. ظاهراً یک پیرمرد است. پالتوی سیاهی روی دوشش می‌اندازد و روی آن قبر چمباتمه می‌زند. ولی امروز، صبح آمده.

دور تا دور امامزاده، توده‌ی بزرگی از مه، لای درخت‌ها گیر کرده است. حتی اگر همه‌ی مه‌ها از

این جا پر است از سنگ قبرهای عمودی بسیار قدیمی. یک قبرستان جنگلی، بر وزن یک پارک جنگلی! یک امامزاده هم دارد. در یک کلبه کوچک.

تابی به تسبیح می‌دهم و گردش روزانه‌ام را لای سنگ قبرها آغاز می‌کنم. سرزمین ارواح. زیبا و سحرآمیز. درخت‌ها همه بزرگ و قدیمی هستند. چون کسی جرأت نمی‌کند که حتی شاخه‌ای از این گیاهان مقدس را بکند. شاید هم از زمین

بهرتر است برگردم. کنجکاوی در کار این بشر می تواند شدیداً خطرناک باشد. همین جوری اش هم آن قدر فضایل از جنباش سراغ داریم که لا تعد و لا تحصی. ولی... شاید هم واقعاً بهتر بود که برمی گشتم و...

سلام علیکم. جوابی نیامد. گریه اش قطع شد. اما سرش را برنمی گرداند ببیند کیست.

واسه چی گریه می کنی، جوون...؟ جوابی نمی آمد. زل زده به سنگ قبر. چنان در دنیای درونی خود غرق است که گویی در سلولی انفرادی زندگی می کند. دوباره می پرسم. اشک هایش را با آستین پالتو اش پاک کرد و گفت: واسه خاطر اینی که اینجا خوابیده؛ دوست دخترم...! مرده...! و دوباره سرش را می کند لای زانو ها، پاهایش را بغل می کند و... گریه.

چرا دوستی می گیری که بمیره...؟! گریه اش قطع شد. دوباره گفت: چی چی...؟ و برگشت که ببیند کیست. من بودم!

چشم هایش حسابی پف کرده. لبخندی زدم و به طرفش راه افتادم. عبایم را جمع کردم و انتهای سنگ آن قبر نشستم. روی پنجه های پاها. نوک انگشتان دستم را گذاشتم روی سنگ و بنا کردم به فاتحه خواندن. داوود از جایش تکان نخورد. بر و بر نگاهم می کند. نگاهی بی تفاوت. به هر چه نگاه می کند، بی ارزش می شود.

و لا الضالين... لین، صدق الله العلی العظیم. خدا بیمارزه...

و ادامه می دهم: روزی شبلی بر کسی بگذشت که می گریست. علتش را جویا شد و پاسخ شنید: دوستی داشتم که بمرد. شبلی گفت: ای نادان! چرا دوستی گیری که بمیرد؟!...

بعد برمی خیزم و می روم. به سوی امامزاده. داوود تکان نخورده. گریه هم نمی کند. و من به یک چیز می اندیشم به اسمی که روی سنگ قبر بود: زینت.

لشکر مه با یک حمله همه جا را در اختیار گرفته است. در چوبی زیارتگاه را باز می کنم. همین طور باز می گذارمش تا مه بیاید تو. آرام و بی صدا، یکی از لامپای مقبره ی سبزپوش امامزاده را روی زمین می گذارم. می نشیم به خواندن قرآن. روی پوستینی، پشت به امامزاده، رو به در. جریان مه همه جا راتاریک کرده. چشم هایم سیاهی می روند. نگاهم را از صفحه ی قرن برمی دارم. همه جا ساکت است. توی قاب در پر از مه است. و هیكل گنده ی سیاهپوشی که از توی مه ظاهر می شود. مثل غول چراغ. وارد امامزاده شد. سلامی کردم که علیکش را نداد. طبق معمول. چهار گوشه ی امامزاده را بوسید. بعد، رو به رویم ایستاد و گفت: این همه ریاکاری تا به کی حاج

آقا...؟!...

دستی به محاسنم کشیدم و گفتم: خُب... شما هم این ریا رو انجام بدین! و لبخندی زدم.

قرآن را بستم و بلند شدم که بروم. ایستاده ام دم در. گفتم: بفرمایین. گفت: نه، خواهش می کنم. اما تا خواستم بروم، خودش زودتر پا توی چارچوب در گذاشت. عقب رفتم. او هم همین کار را کرد و گفت: بفرمایین حاج آقا...! گفتم: این کارت یعنی چی؟ و توی دلم ادامه دادم: به خیالت به آخوندی رو تنها گیر آوردی و... هر شکری بخوای می خوری، ها...؟!...

معنی اش اینه که ما واسه آدم های عوضی راه باز نمی کنیم آقا!

تا این را گفت، جلدی یک قدم می روم عقب و می گویم: ولی ما می کنیم! خواهش می کنم بفرمایین! و خودم زودی می زنم بیرون.

چرا اون شب مأمور خبر نکردین؟ مگه توی منبرت نمی گئی که مست کردن و عربده زدن شلاق داره، ها؟... شنیدم که ضامنم شدی. ولی این رو بدون که من همیشه داوود کلکم... داوود کلک! تا بیست تا پارچه آبادی، همه منو می شناسن. فهمیدی...؟

توجهی نمی کنم. راهم را می کشم و می روم. اما هنوز بویش توی دماغم هست: بوی درخت!

بالا تر از قبرستان، وارد باغی شدیم. با پرچین های چوبی. و خانه ای در وسط آن.

تنه...! آهای تنه، کجایی...؟ بیا که آوردمش! رفت توی ایوان: بیا بالا آسید، کفشاتو همون جا بکن.

بین آقا داوود، تا این جا هر چی گفتم قبول، اما حالا تا نگی اون تو چه خبره و منو واسه چی می خوای قدم از قدم برنمی دارم.

دسته قهه اش را لمس می کند و می گوید: تو قول داده بودی که به همه ی حرف هام گوش بدی، حالا می زنی زیر قولت...؟ مگه تو همونی نیستی که هر شب می ری بالای منبر می گئی که خدا توی



قرآنش نوشته دروغ گو کذاب است؟! ها...؟ من فقط گفتم که فرار نمی کنم. حالا شم سر حرفم هستم.

بین حاج آقا، به خدا که خبری نیست. خودت بیا بالا می فهمی.

ایستادم و بر و بر تماشایش کردم. بالاخره مجبور شد حقیقت را بگوید: روضه.

بین آقا جون...، مجلس روضه منبر می خواند، مداح می خواهد، هیأت سینه زن می خواند، چه می دونم، بلندگو می خواهد...، علم و کتل و اماری... لا اقلش به پرچم سیاه.

همه چی حی و حاضره. می گئی نه، بیا بالا بین. آخه شما کسی رو دعوت نکردین که...، من واسه کی روضه بخونم؟

من که هستم، تازه ننه ام که هست. بین حاجی...، ما دلمون طاقچه نداره، رک و رو راستیم. تو که آقای، از ما ندید بگیر. به خاطر... به خاطر زینت، آخه امشب مال اونه...، بیا بالا. من خودم نوکرتم. آخه پول تو می دم. چند برابر اینایی که میان پای منبرت رو من به جا می دم. خوب شد؟!...

بین آقا داوود، مسأله ی پول نیست. آخه گلووم گرفته. امشب شام غربیانه. یعنی آخرین منبرم بود. به زور دوام آوردم...

در چوبی خانه نالید و از هم باز شد. پیرزنی عصا زنان وارد ایوان شد و با احتیاط آمد جلو. کور است انگار. جایی را نمی بیند.

سلام آقا سید، خوش آمدی... دست و پایش می لرزد. او هم می خواهد بیایم بالا. اما جوری دیگر.

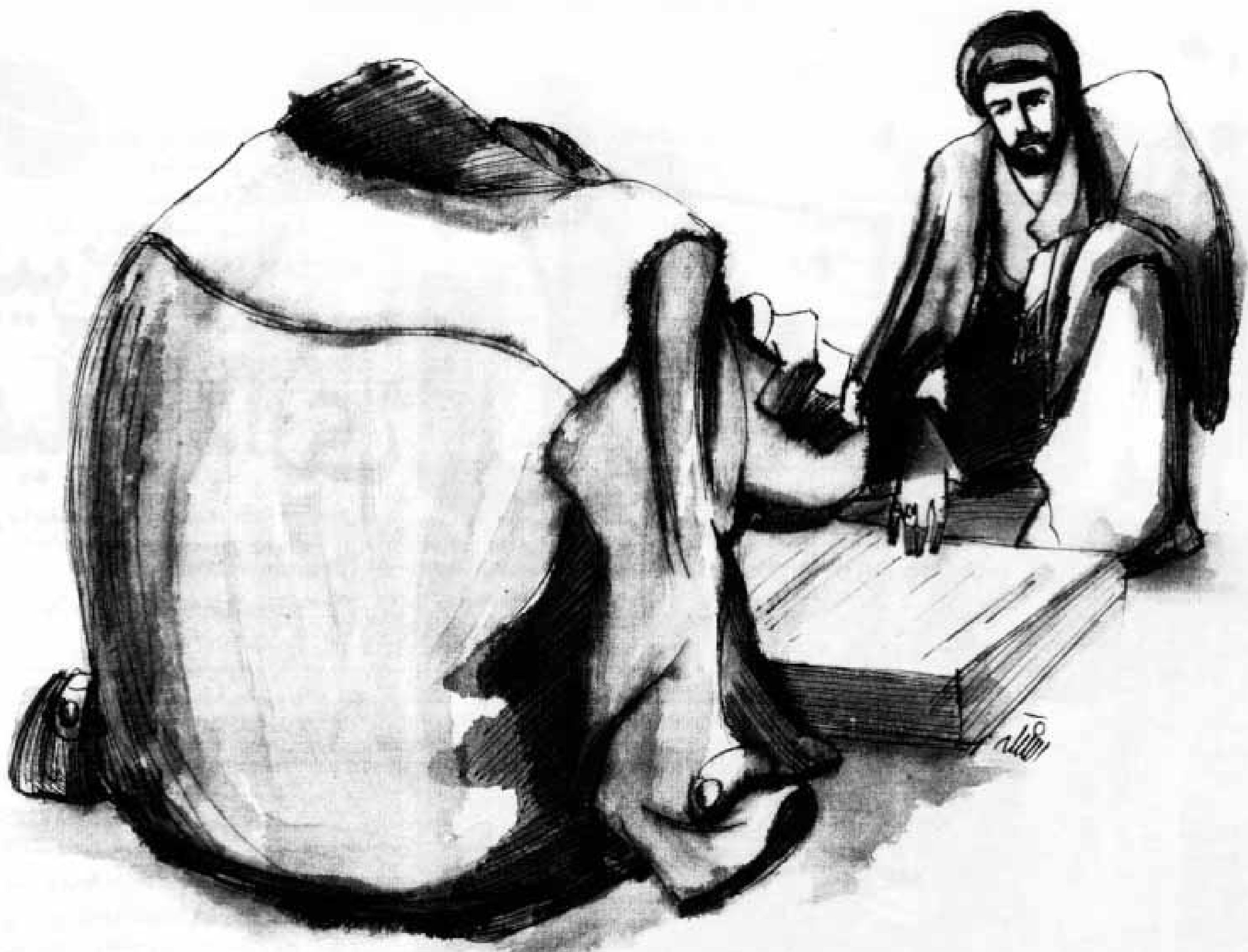
میام بالا مادر. من نوکر عزاداران ابی عبدالله هستم. اما یکی دو تا شرط داره.

داوود جلدی گفت: چه شرطی؟ شرط اولم اینه که آقا داوود بعد از محرم دیگه لباس سیاه نپوشه. لباس سیاه فقط مال عزاداری اتمه.

داوود به ستون چوبی ایوان تکیه داد و گفت: قبول. شرط دوم اینه که یک ماه و بیست روز دیگه، یعنی بعد از محرم و صفر، آقا داوود باید... باید زن بگیره! چه جوری شو دیگه من نمی دونم.

داوود چیزی نگفت. بدجوری مجش را گرفتم. وقتی قبول کرد، مادرش می خواست بال دریاورد.

یک اتاق افتاده خشک و گلی. و سقفی با الوارهای درشت و کج و معوج. پیرزن می نشیند پای سماور. یک استکان چای ریخت که خوردم. رو به رویم چند تا شمع روی لبه ی پنجره می سوزد. فرش دست باف نخ نمای کف اتاق را پوشانده. و من کنار یک پیت حلبی نشسته ام. پارچه ی سیاهی روش انداخته اند. لبه ی پارچه را کنار می زنم. روی پیت، برعکس نوشته شده: روغن قو، 17 کیلو. از



گریه می کند. حق دارد. هیچ وقت داوودش را این ریختی ندیده بود. گر چه چیزی نمی بیند. هیچ وقت داوودش این قد مست نمی کرد. صدای داوود تا بیست تا پارچه آبادی آن طرف تر را هم پر کرده. مردم یکی یکی بیشتر می شوند. نشسته اند توی ایوان. دیگر نگران نیستم که مجلس را به هم بزنند. حتی اگر بیایند تو هم داوود چیزی نمی فهمد. دور گرفته و حسین حسین می کند.

برق را روشن می کنم. در را هم باز می کنم و می گویم: بفرمایید داخل. مجلس تمام شد! جماعت می آیند تو. داوود را که می بینند، سر جایشان میخکوب می شوند. غش کرده. بدون پیراهن، افتاده کف اتاق. با چشم های باز بدون نگاه، مثل چشمان باز یک میت. دهانش کف کرده، دست و پایش به شدت می لرزد. خیس عرق است. انگار که روحش منفجر شده.

می روم بیرون. مردم کوچه راه می دهند تارد شوم. خسته ام. چفت و بست اعصابم شل شده و تنم دارد از هم وامی رود. یک نفر کفش هایم را جفت کرده که پوشیدم. در کار رفتن بودم که یکی داد کشید: آهای ننه، چه نشستی که پسر تو کشت! صدای پیرزن را شنیدم که گفت: نه...، زنده اش کرد.

خروس ها بنا کردند به خواندن. صبح شد.

می آید. پس دیگر نمی کنم. و اشک هایم همین جور می آید. حس می کنم که داوود را دوست دارم. نقایص او این جوری که هست، خیلی بشری است. و فقط یک آدم جانماز آبکش احمق می تواند از آن ها جداً دچار تکان روحی شود. داوود واقعی هرگز مستقیماً دیده نمی شود. بلکه منعکس می شود. مثل انعکاس درخت در برکه. ناگهان از توی پنجره، چند نفر از اهالی را می بینم. از جا بلند می شوم. پست حلبی باز هم تق و توق کرد. نباید بگذارم مجلسمان را بهم بزنند. کنار پنجره می روم و بنا می کنم به نوحه خوانی:

شام غریبان حسین
آن شاه خوبان است
زینب پریشان است

و با اشاره به داوود: پاشو... پاشو سینه بز! مردم با دهانی باز از توی پنجره تماشا می کنند. اشاره می کنم که ساکت باشند و کاری نکنند. سرها را تکان می دهند که فهمیدیم. و از جلوی پنجره کنار می روند. بیچاره ها! حتماً خیلی گشتند تا پیدایم کردند.

داوود لخت شده و محکم به سر و سینه می زند. شور گرفته و دور اتاق می چرخد. با خوردن هفتاد تا بطری زهرماری هم نمی توانست یکی از این عربده ها را بزند. انگار می خواهد دق دلی همه ی مسجد نرفتن ها و عزاداری نکردن هایم را یک شبه خالی کند. اتاق پر شده از بوی درخت. پیرزن هم اختیارش را از دست داده و های های

قرار، باید منبرم باشد. پرچم مثلثی سیاهی هم بالای سرم به دیوار چسبیده. رویش نوشته شده: یا حسین علیه السلام به رنگ قرمز.

داوود آنجاست. نشسته کنار در. خودش را بغل کرده و فکر می کند. آقا داوود، به سؤالی داشتم: اون روز چرا اون بچه آهو رو ولش کردی؟

می خواهد چیزی بگوید، ولی نمی تواند. گویا برای آنچه می خواهد بگوید، به اندازه ی کافی در سینه ی پهنش نفس ندارد. اما بالاخره به حرف آمد.

چون... چون به خاطر چشم هایم. آخه... چشم هایم عین چشم های... زینت بود.

باز هم زینت. می روم توی فکر. آهو، زینت، چشم هایم... عجیب حکایتی! ولی به زور مرا اینجا نیاورده اند که فکر کنم. شیطان را لعن می کنم، بسم اللهی می گویم و از جا برمی خیزم. پیرزن صلوات می فرستد. روی پست حلبی می نشینم. تق و توق صدا می دهد. با اشاره ی من، داوود برق را خاموش می کند. و من روضه ام را شروع می کنم. ولی آهسته آهسته.

بعدها می توانم به دوستانم بگویم که بهترین روضه ی عمرم را روی یک پست خواندم. زیر نور شمع و در حضور تنها دو نفر. هر چه می خواهم تمامش کنم، نمی توانم. حیفم می آید. داوود ناله می کند، زار می زند، و گاهی هم فریاد. اشک هایم را پاک می کنم. اما هر چه پاک می کنم، باز هم

آیین

هیأت داری^(۳)

• علیرضا پناهیان



ادامه‌ی مبحث پیشین:

۵. ضرورت وجود تقویت احساسات دینی، در کنار علم و عمل دینی

ما چیزی داریم به نام احساسات دینی که دین بدون آنها معنی ندارد. و معرفت دینی، بدون احساسات دینی، جهل است و عمل دینی بدون احساسات دینی «هبائاً منثوراً» است. امام باقر(ع) فرمودند: «هَلْ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ مَكَرَ دِينٍ بِغَيْرِ أَزْ مَحَبَّةٍ شَيْءٌ دِيكَرْ هَمْ هَسْت؟» البته در دین، بصیرت هم لازم است؛ ولی وجود بصیرت، در صورتی ارزش دارد که نتیجه‌ی آن احساسات دینی شود. بصیرت دینی را از احساسات دینی نمی‌شود جدا کرد. نمی‌شود کسی به جریان امام حسین با بصیرت بنگرد و زیارت عاشورا نخواند. می‌شود کسی جریان معاد را بفهمد و گریه نکند؟ انسان باید احساسات دینی داشته باشد. احساسات هم فقط اشک و گریه نیست. گاه به صورت آه کشیدن است و گاه یک آه، ارزش والایی دارد که با گریه کردن، قابل مقایسه نیست.

خداوند در قرآن فرمود: «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» این آیه، نشانه دهنده‌ی اهمیت احساسات دینی است. عمل انسان وقتی ارزش دارد که مبتنی بر حُب باشد. مقدار حُب را هم مشخص کرده‌اند؛ وقتی مقدار مشخص شد بالاخره بایستی بروز و ظهور آن به صورت احساسات دینی وجود داشته باشد. حضرت آیت ا... اراکی(ره) می‌فرمودند: با امام(ره) به همدان رفته بودیم. یکی از علمای دینی آن دیار رحلت کرده بود، من مشاهده نمودم در مراسم تشیع جنازه‌ی آن عالم، حضرت امام(ره) چنان اشک می‌ریختند که همه تصور می‌کردند ایشان از بستگان نزدیک آن فرد هستند؛ در حالی که امام، حتی آن عالم مرحوم را نمی‌شناختند. علت گریه‌ی امام درد دین بود؛ چون امام می‌دانستند که با رفتن یک عالم، نلمه‌ای بر دین وارد می‌شود که قابل جبران نیست. امکان دارد فردی

است. حضرت امام فرمود مکتبی که بر سر و سینه زدن ندارد، آن مکتب نابود می‌شود.

۹. تأمین نشاط دینی؛ تا محبت اهل بیت تقویت نشود، راه حل اساسی برای لذت بردن از زندگی نمی‌توان معرفی کرد.

۱۰. تربیت خواص؛ بیش‌تر ضرباتی که ما می‌خوریم، از کم بودن آدم‌های خوب است.

هیأت تنها جایی است که در آن واحد، دو کار انجام می‌دهد: تقویت عوام و تربیت خواص و شما چه ابزاری دارید که در یک لحظه، دو کار را انجام دهد. در یک روزه امکان دارد شخصی مثل امام معصوم گریه کند و هم‌زمان یک فرد عالم و یک عامی هم بگرید، پیرزن، جوان، دانشگاهی و... همه، تحت‌تأثیر قرار می‌گیرند.

اگر ما طرفداری از اشک می‌کنیم زیباترین اشک، اشکی است که از سرچشمه‌ی اندیشه و حکمت و بصیرت، سرازیر می‌شود. و این اشک است که در مورد آن وارد شده، بهشت بر آن واجب می‌شود. بعضی که بطور عمیق، میزان ارزش احساسات دینی را درک نمی‌کنند با این موضوع، مبهم برخورد می‌کنند؛ یعنی می‌گویند، البته احساسات دینی خوب است! این مبهم برخورد کردن است. در روایات ما فرموده‌اند اشک بر امام حسین چیز خوبی است، فرموده‌اند: به اندازه یک بال مگس، اشک بر امام حسین، بهشت را بدنبال دارد؛ این ادعای بزرگی است و برخی چون نمی‌فهمند در مقام دفاع می‌گویند احساسات مذهبی چیز خوبی است! آیا رمز بقای دین را خداوند مودت اهل بیت قرار

چنین فکر کند که من به جای گریه بر این روحانی، می‌خواهم ده مقاله بنویسم! گریه باید باشد همچنان که بصیرت و بینش هم باید باشد. از حضرت آیت الله العظمی نجفی مرعشی(ره) سؤال کردند شما نظرتان در مورد امام چیست؟ ایشان فرمودند شما تازه به امام رسیده‌اید. ما از زمان جوانی با امام در جلسات هیأت شب پنج شنبه‌ها با طلبه‌ها دور هم جمع می‌شدیم. از آن زمان به امام، ارادت پیدا کردیم که در مجلس عزاداری طلبه‌ها، از همه بیشتر گریه می‌کرد و از همه محکم‌تر به سینه می‌زد. حضرت امام مقید بودند هر شب زیارت جامعه کبیره را در کنار ضریح حضرت علی در نجف بخوانند.

به طور خلاصه در این بحث چند نکته می‌توان بیان کرد.

الف. بصیرت باشد نتیجه‌ی قطعی آن احساسات دینی است.

ب. احساسات دینی، آورنده‌ی بصیرت دینی است. ج. هیأت، بهترین محل برای تربیت ناب‌ترین احساسات دینی است. مجلس دعا این کار را نمی‌کند که هیئت می‌کند. درد دین در روضه‌ی امام حسین ایجاد می‌شود.

۶. ضرورت تعظیم شعائر به ویژه احیای یاد شهیدان در دوران امنیت فعلی

۷. ذکر، مهم‌ترین عامل تربیت است و بهترین محل ذکر، هیأت است

۸. تأمین شور و احساسات دینی جوانان. جوان، دین بدون احساسات را نمی‌پذیرد؛ این یک امر فطری



عشق اهل بیت

نداده است. مودّت، چه فرقی با محبّت دارد که خداوند نفرمود محبّت؟ مودّت، محبّتی است که ابراز می‌شود، انسان بر زبان می‌آورد.

اصحاب، وقتی خدمت امام صادق می‌رسیدند، با کلمات فدایت شوم ایشان را صدا می‌زدند: «جُعِلْتُ فداک». حال، سؤال این‌جا است که چرا وقتی یک‌مؤمن به امام زمانش می‌رسد، باید بگوید فدایت شوم؟ چرا زهرا در مقابل مردم در مسجد پیامبر، خطاب به علی بن ابی‌طالب بعد از سقیفه صدا زد: «وَحْي لِرُوحِكَ الْفَدَا وَ نَفْسِي لِنَفْسِكَ الْوَفَا يَا اَبَا الْحَسَنِ جَانِمُ فِدَايَ تُوْبَادَايَ عَلِيَّ». آیا این تعارف است؟ جملات شاعرانه است؟ یا نه، حکمت دارد؟ آنها که می‌گویند محبّت اهل‌بیت فقط چیز خوبی است، حکمت این مطالب را نفهمیده‌اند. پیامبر می‌فرماید اگر می‌خواهید اجر رسالت مرا بدهید، مودّت داشته باشید نسبت به بچه‌های من. برای برخی، آن قدر در آن زمان، این سخن سنگین بود که می‌گفتند پیامبر اسلام دروغ می‌گوید! این آیه قرآن نیست. در این زمان هم همین گونه است. برخی عمق قضیه را نمی‌فهمند.

هیأت یعنی اعلامیه‌ی محبّت اهل‌بیت...

نکاتی در باره‌ی آداب هیأت‌ها

۱. هیأت‌ها را به صورت سیّار، برگزار کنید تا افرادی که عشق هیئت دارند، به دنبال آن بگردند.

۲. اطلاعاتی زیاد برای هیأت ندهید. التماس نکنید که مردم بیایند.

۳. مکان کوچک انتخاب کنید، تا افرادی که دیر می‌آیند، بیرون مجلس بمانند.

۴. مداح هیأت نباید دلزدگی ایجاد کند. به اندازه‌ای که مجلس و افراد شرکت کننده، کشش دارند مداحی خود را تنظیم کند.

۵. برای جلسات امام حسین، از جیب خود خرج کنید؛ ولی اگر مسابقه یا سمینار و... در میان بود نه. خلاصه مخارج هیأت را به دوش خود بگذارید.

۶. به عنوان خوش‌آمدگویی، دم در نایستید. هیأت صاحب‌عزا دارد.

۷. اعضای اصلی هیأت نباید به قدری با هم مأنوس باشند (در ظاهر و در موقع جلسات) که اگر فرد غریبه‌ای وارد هیأت شد، احساس غربت کند.

۸. هماهنگی کارها را علنی انجام ندهید.

۹. کاری کنید که همه به راحتی به هیأت بیایند. حالت محفل خصوصی و دوستانه پیدا نکنند.

۱۰. هیأت، محل محبّت اهل‌بیت است و با هر کس این محبّت را دارید، باید به خوبی برخورد شود، حتّی اگر اهل نماز نباشد.

۱۱. از امام حسین به عنوان ابزار به نفع خطوط سیاسی استفاده نکنید و همچنین جریان آن حضرت را طوری تحریف نکنید که به ضرر خط سیاسی مقابل باشد.

اشاره:

خیمه هیچ گاه معتقد به ترویج یک دیدگاه بسته و محدود در نشریه نیست و می‌کوشد تا مجالی برای ابراز عقیده و بحث و گفتگو فراهم نماید. «خیمه» همچون تمام هیأت‌ها و مجالس حسینی دری گشوده داشته و پذیرای همه عاشقان سیدالشهدا و اهل‌بیت علیهم‌السلام است. شیوه‌ی گفت و گو و بحث، روش ثابت و عقیده اساسی نشریه است و بر همین اساس «خیمه» از مقالات، نامه‌ها و یادداشت‌های نویسندگان و تمام هیأتی‌های دردمند و متعهد استقبال می‌کند و در همین پافشاری بر موضع و باور خود، نظرها و دیدگاههای گوناگون را، به امید ایجاد فضای زنده و فعال بحث و جدل علمی و نقادانه، با عنوان آژینجره‌ی نگاه شما درج می‌نماید.



شناخت و تحلیل اولویت‌های شعر و مدیحه‌سرایی امروز

• محمد جواد اصغری

یکی آهنگر است، یکی شیشه‌گر و یکی هم... اما «مدّاح‌گری» یا «شاعر‌گری»! چه؟ اینکه استفاده از این تعبیرات درست است یا نه؟ و چند پرسش ریزو درشت دیگر، کاملاً بستگی به چگونگی «نگاه»، «نیت» و «برخورد» شما با مقوله‌ی شعر و مدّاحی دارد. اگر چون صدایت خوب بود پس مدّاح شدی و چون قافیه جور کُتی ات روان بود پس شاعر شدی! بدان که تو هم «مدّاح‌گر» و «شاعر‌گری» یعنی: شعر و مدّاح را شغل و وسیله‌ی بازار‌گر می و نفوذ اجتماعی ات کرده‌ای!

به تعبیر روشن‌تر: اگر اینطور شد، دیگر با فرا رسیدن محرم، دغدغه‌ی پیام‌رسانی نهضت کربلا و جارچی بودن زینب کبری (س) برایت مهم نیست! و هدف همین می‌شود که موبایل به کمر ببتدی و با هر بار «جیر جیر»! کردنش از این مجلس به آن مجلس بروی، تا بعد از دهه با یک تیر دو هدف را بزنی: ۱- شاهد مقصود را در جیب بغل برگیری (البته: شماره حساب بهتر است!!) ۲- حسابی جلوی سایر همکاران! کلاس بگذاری و آمار کم و کیف مجالس بدهی و خلاصه رویشان را کم کنی...!!

اما اگر انگیزه‌ی ورودت به وادی مقدّس شعر و مدّاحی، «ادای پیام» و «انجام رسالت» باشد که خوشا به حالت! چه، در این حالت است که آن شعری را می‌سرایی که بند بندش، الهامی باشد از آیه‌ی قرآن ناطق و صامت. و تو بلندگویی رسا و میثم‌وار (در حق‌گویی) و دعبل‌وار (در تعهد شاعری) می‌شوی و دغدغه‌ی اصلی ات «ابلاغ پیام» و «انجام رسالت» می‌گردد.

امروز، نه شاعر به رسالت‌هایش، مسؤولیت‌هایش و در یک کلمه، «تعهد‌هایش» آگاه است، و نه مدّاحی که کارش خواندن شعر شاعران است.

مصیبت شعر امروز این است که به امروز ربطی ندارد! از دردهای دین و دیانت و دین

داران و حتّی بی‌دردیهای بی‌دینان... بریده و بی‌خبر است. هنوز شعرا اندر خم و صف گل و بوته‌ی و چهچه‌ی مرغ و خروس اند! ولی این کجا و شعر زمان شناس کجا؟ به این مثال دقت شود: همه‌تان فرزدق و قصیده‌اش را می‌شناسید؛ طبق نقل کتب تاریخی غیر شیعه (اهل سنت)، هشام بن عبدالملک به حج آمد و خواست در ازدحام جمعیت، خود را به حجر الاسود برساند تا استلام (لمس) کند. اما نشد! ناگهان حضرت امام زین العابدین (ع) آمد و سیل جمعیت برایش راه باز کردند (همچنانکه رود نیل در برابر موسی خود را به کنار کشید و از درونش راهی باز کرد). یکی پرسید: این کیست؟ هشام خود را به نادانی زد و گفت: نمی‌دانم! اینجا فرزدق گفت: اما من می‌شناسمش. مرد شامی گفت: کیست؟ پاسخ داد:

هَذَا ابْنُ خَيْرٍ عِبَادَ اللَّهِ كُلِّهِمْ
هَذَا تَقَى النَّفَى الطَّاهِرُ الْعَلَمُ...

نکته اینجا است: اولاً: فرزدق از فرصت استفاده کرد و سکوت نکرد. ثانیاً: جواب را با ۲۷ بیت شعر عربی فصیح داد تا زمینه‌ی شنیدن را حفظ کند. ثالثاً: نه چندان مختصر سرود نه چندان مفصّل. رابعاً: به جای شعر گفتن در مورد امور مقدّس دیگر، مثل حج، نماز، قربانی، کعبه و حتّی خدا و پیامبر (ص) دربارهی موضوع مورد نیاز و دغدغه‌ی اصلی شعر گفت. یعنی: امام را معرفی کرد. خامساً: با حفظ تقیّه، آنقدر از فضایل امام سجّاد (ع) سرود که خود بخود چهره‌ی دیگران را آشکار ساخت.

براستی، شاعر امروز باید درباره‌ی چه موضوعاتی و چگونه شعر بگوید؟ اولویت‌های شعر امروز کدام‌اند؟ نیاز جامعه به کدام شعر و مضمون است؟ و شاعر از چه شعر و کدام شاعر بهره گیرد؟

این سؤالات و بحث «رسالت‌های شعر امروز» را با هم پاسخ دهیم. ان‌شاءالله.



آداب دعا (۳) • خدا مراد سلیمان

• آداب همراه دعا

وقتی آداب قبل از دعا مورد توجه قرار گرفت و شخص آماده برای دعا شد، توجه به اموری لازم و بایسته است، که برخی از آنها عبارتند از:

۱ شروع دعا با نام و یاد خداوند

اگر چه تمام دعا و نیایش، خود یاد پروردگار است ولی بنا بر سفارش هایی که شده، توجه به نام و یاد پروردگار، در آغاز دعا، بسیار قابل اهمیت است. پیامبر گرامی اسلام (ص) در این باره می فرماید: لا یرد دعا اوله بسم الله الرحمن الرحیم: (۱)

دعایی که با بسم الله الرحمن الرحیم، آغاز گردد، رد نمی شود.

۲ مدح و ثنای خداوند و درود بر پیامبر و آل او رسول گرامی اسلام در سخنی کوتاه، این حقیقت بلند را، اینگونه می فرماید: هر دعایی که با تمجید (خدا) آغاز نشود، نافرجام است. (۲)

ملکا ذکر تو گویم که
تو یاکی و خدایی

نروم جز به همان ره، که توام راهنمایی
همه درگاه تو جویم، همه از فضل تو بویم
همه توحید تو گویم، که به توحید سزایی
تو حکیمی، تو عظیمی، تو کریمی، تو رحیمی
تو نماینده ی فصلی، تو سزاوار ثنایی
بری از رنج و گذازی، بری از درد و نیازی
بری از بیم و امیدی، بری از چون چرایی
نتوان وصف تو گفتن، که تو در فهم نگنجی
نتوان شبه تو جستن که تو در وهم نیایی
همه عزری و جلالی، همه علمی و یقینی
همه نوری و سرودی، همه نوری و ثنایی
آنگاه پس از تمجید خداوند متعال (۳)

آنگاه پس از تمجید خداوند متعال، توجه به ذوات مقدسی که از مقربان پروردگار هستند، می تواند در توجه به خداوند به دعای انسان، مؤثر افتد. امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید:

«دعا پیوسته در حجاب است، تا آنگاه که بر محمد و

خاندان محمد صلوات فرستاده شود». (۴)

و از آن امام همام، در سخن دیگر نقل است که فرمود: هر که خواهد از خداوند - عز و جل - حاجتی طلب کند، به صلوات فرستادن بر محمد و آل او آغاز نماید، پس حاجتش را بخواهد و در پایان نیز بر محمد و آل محمد صلوات بفرستد: زیرا خدای - عز و جل - کریم تر از آن است که آغاز و انجام دعا را واگذارد؛ چرا که صلوات بر محمد و آل محمد از خداوند پوشیده نمی ماند. (۵)

با مراجعه به کتاب های دعا و ادعیه ای که از معصومین علیهم السلام وارد شده است، به خوبی می توان دریافت که حضرات، در تمامی ادعیه ی خود به این نکته توجه داشته اند.

۳ اعتراف به گناهان و لغزشها

اعتراف به تقصیرات و گناهان، باعث می شود انسان به خداوند نزدیک تر شده، قلبش خاضع شود. علاوه بر این، یادآوری گناه، انسان را به حالت خشوع و خضوع نزدیک تر می کند. امام صادق علیه السلام می فرماید: هر گاه خواستید حاجت های دنیا و آخرت خود را با خدا در میان بگذارید، با ثنا و ستایش الهی آغاز کنید و سپس بر محمد و آل او صلوات بفرستید و بعد از آن تقصیرات و گناهان خود اعتراف کنید، سپس از خدا حاجت خود را بخواهید. (۶)

۴ تواضع و فروتنی

هر چه انسان، نسبت به خود معرفت بیشتری پیدا کند، در برابر پروردگار، تواضع بیشتری پیدا خواهد کرد؛ چرا که به نیازهای خود، آگاهی بیشتری پیدا کرده، نسبت به اینکه در تمام هستی وجود خود به خداوند متعال نیازمند است، بیشتر توجه پیدا می کند.

خداوند در قرآن مجید می فرماید: ادعوا ربکم تضرعاً؛ پروردگار خود را با حالت زاری بخوانید. (۷)

ما درون را بنگریم و حال را

نی برون را بنگریم و قال را

ناظر قلیم اگر خاشع اگر خاشع بود

گر چه گفت لفظ، ناخاضع بود (۸)

وقتی توجه فوق، حاصل شد و قلب خاشع گردید، اشک نیز جای می گردد که نهایت ادب در حضور حضرت حق است و اگر اشک جاری نشد، خود را به حالت گریه کنندگان درمی آوریم. (۹)

چرا که او هیجان و احساسات و عشق، در این هنگام بروز پیدا می کند و خبر از نرمی دل و خشوع قلب می دهد که نشانه ی اخلاص است.

آب کم جو، تشنگی آور به دست

تا بجوشد آبت از بالا و پست

تا نگرید طفل نازک گلو

کی روان گردد ز پستان، شیر او؟

چون خدا خواهد که یاری مان کند

میل مان را جانب زاری کند

ای خدا، زاری ز تو، مرهم ز تو

هم دعا از تو، اجابت هم ز تو! (۱۰)

و دیگری چه شیرین گفت:

تا به حاصل برسد کشت امیدی که تو راست چاره‌ی کار، بجز دیده‌ی بارانی نیست!

بلند همتی و اصرار در دعا

ربیع بن کعب گفت: روزی رسول خدا به من فرمود: ای ربیع! هفت سال به من خدمت کردی؛ آیا از من چیزی نمی‌خواهی؟ عرض کردم: ای رسول خدا، مرا فرصتی ده، تا ببندیشم. صبح روز بعد که خدمت پیامبر (ص) رسیدم. فرمود: ای ربیع! حاجتت را بگو! عرض کردم: از خداوند بخواه که مرا باتو به بهشت برد. حضرت فرمود: چه کسی این را به تو یاد داد؟ عرض کردم: ای رسول خدا! هیچ کس به من یاد نداد؛ بلکه با خود اندیشیدم و گفتم: اگر از ایشان ثروت بخواهم، عاقبتش نابودی است و اگر عمر طولانی و اولاد بخواهم، عاقبت همه‌ی آنها مرگ است.

ربیع می‌گوید: لحظاتی چند، آن حضرت سر در جیب تفکر برد و آنگاه فرمود: این کار را می‌کنم تو نیز با سجده‌ی زیاد، مرا در برآورده شدن این خواهش از خدا، یاری رسان (۱۱).

همت بلند دار که مردان روزگار

از همت بلند به جایی رسیده‌اند!

علاوه بر نظر بلند، امرار در نیایش نیز در روایات، مورد سفارش و تأکید قرار گرفته است. پیامبر گرامی اسلام در این باره فرمودند: **أَنَّ اللَّهَ يَحِبُّ السَّائِلَ اللَّحُوجَ** (۱۲)

خداوند نیایشگری را که بر دعای خویش پافشاری می‌کند، دوست دارد.

از امام باقر علیه‌السلام نیز روایت شده است که: **بِهْ خَدَاوَنْد سَوِگَنْد**، هیچ بنده مؤمنی در دعا پافشاری و اصرار به درگاه خدا نمی‌کند، جز اینکه خداوند حاجتش را برایش برمی‌آورد (۱۳).

دست از طلب ندارم تا کام من برآید

یا جان رسد به جانان یا جان ز تن برآید (۱۴)

ستاره نثار خاک پای خورشید ماه

جشن ازدواج حضرت علی (ع) و حضرت فاطمه (س) زهرا (س)

وقتی که خورشید در کنار ماه نشست، آسمان مدینه، معجزه‌ی عشق را باور نمود. وقتی که خورشید رابه خانه‌ی ماه می‌بردند، آسمان مدینه ستاره‌هایش را به خاک پای آنان نثار می‌کرد.

وقتی که پیامبر خدا دست زهرا را بر دست علی نهاد، ملائک در عرش، جشن برپا نمودند.

دوازدهم ربیع الاول به روایتی، سالروز جشن ازدواج حضرت امیرالمؤمنین (ع) و حضرت صدیقه‌ی طاهره (س) است.

مجمع عاشقان بقیع قم، هر سال در این روز، جشنی را در تالار طاووس این شهرستان که به برگزاری مراسم عقد و عروسی‌ها اختصاص دارد، برپا می‌کند. تالار طاووس هر سال در این روز باشکوه، مراسم جشن ازدواجی متمایز با تمام جشنهای دیگر را در خود می‌بیند و به خود می‌بالد.

مردم مشتاق نیز از صبح زود، نزدیک ساعت ۶:۳۰ در مجلس حضور می‌یابند و طبق یک برنامه‌ی هر ساله، جهت تبریک به صاحب مجلس، یعنی حضرت صاحب الزمان (عج)، یک شاخه گل گلاب با خود می‌آورند.

مجلس، نزدیک ساعت ۷ صبح، با دعای عهد، تجدید بیعت با حضرت صاحب‌الامر آغاز می‌شود و سپس برنامه‌ی سخنرانی و در ادامه نیز برنامه‌ی مولودی و ارجوزه خوانی ... امسال نیز در تاریخ ۱۴ ربیع الاول برابر با ۲۶ اردیبهشت ماه، روز جمعه روز برگزاری جلسات هفتگی مجمع این جشن باشکوه هر چه تمام‌تر برگزار خواهد شد.

مسعود معینی

حسینی در روستای غنی آباد، واقع در خیابان خاوران، پس از صرف غذا، بشدت دچار مسمومیت غذایی شدند که سرعت به مراکز درمانی انتقال داده شدند.

بنابه گزارش روابط عمومی جمعیت هلال احمر، در هیأت عزاداری مزبور که بیش از دو هزار نفر از عزاداران شرکت داشتند، پس از پایان مراسم سینه‌زنی و توجه‌خوانی، به صرف شام پرداختند که در ساعت ۲ بامداد آثار مسمومیت غذایی در آن‌ها آشکار شد. در یک اقدام فوری جهت کمک به افراد مسموم، جمعیت هلال احمر استان تهران، ۳۳ نفر از امدادگران را به همراه ۱۲ دستگاه آمبولانس و خودروی سبک و سنگین به محل حادثه اعزام کرد، که پس از انجام کمک‌های اولیه، بیماران به بیمارستان‌های لقمان‌الدوله، سینا و شهدای هفت تیر منتقل شدند.

”

مراسم سینه‌زنی در ام‌القصر پس از سالهای سال

خبرگزاری رویتر از بندر ام‌القصر عراق گزارش داد: که گروهی از مردم این شهر، در جریان تشییع جنازه‌ی فردی از اهالی شهر، علیه صدام حسین شعار دادند و مراسم سینه زنی برگزار کردند. یکی از ساکنان شهر ام‌القصر به رویتر گفت: تا پیش از این ما، نمی‌توانستیم عزاداری کنیم؛ زیرا در صورت سینه‌زنی، نیروهای امنیتی ما را دستگیر و اعدام می‌کردند.

هفتمی، ۸۲/۷/۱۶

”

جلوه‌هایی زیبا از ارادت به اهل بیت (ع)

روز تاسوعای حسینی مسافر بلوچستان بودم. در مسجد بین راه توقف داشتم؛ مسجدی که به نام مقدس آقا ابوالفضل العباس که در جاده‌ی بم ایرانشهر، واقع است. بنای این مسجد، قبل از انقلاب توسط راننده‌ای به نام حاج آقا رفیعی گذاشته شده که با عنایت آقا حضرت ابوالفضل از حادثه‌ای جان سالم بدر برده است.

پس از اینکه ایشان، مسجد را در بیابان برهوت بنا می‌کند چاه آبی نیز در کنار آن، حفر می‌کند. عده‌ای از افراد منطقه کم‌کم در آنجا ساکن می‌شوند و این مکان به یک روستای آباد تبدیل می‌شود.

در روز تاسوعای امسال، «هیأت عزاداران بزمی» برای عزاداری و سوگواری به این مکان مقدس آمدند. وقتی هیأت عزاداری به نزدیکی مسجد رسید، بچه‌های نوجوان روستا، که از اهل تسنن هستند، با دستنوشته‌هایی که از قبل آماده کرده بودند، به استقبال هیأت رفتند و به آنان پیوستند.

مردان و زنان روستایی نیز به جمع عزاداران ملحق شدند. سوگواری و عزادای مردم شیعه و سنی بلوچ در این روز، جلوه‌های زیبایی از محبت و ارادت مردم به خاندان اهل بیت عصمت و طهارت آفریده بود.

جالب این است که تمامی ساکنان روستای مسجد حضرت ابوالفضل ایرانشهر از اهل تسنن هستند. اینجاست که معنای این حدیث شریف، که خداوند متعال محبت آقا امام حسین (ع) را در دل‌های همه‌ی مردم قرار داده است، روشن می‌شود؛ گر چه تبلیغات مسموم و هابیت در سالهای اخیر، موجب کاهش ظهور برنامه‌های عزاداری توسط اهل تسنن شده است، اما در جای جای استان سیستان و بلوچستان و دیگر نقاط کشور و جهان، می‌توان شاهد عرض ارادت‌های خالصانه‌ی برادران و خواهران اهل تسنن، به ساحت مقدس امام حسین (ع) و عترت پاک پیامبر بود. **تواب حسینی**

”

معرفی قدیمی‌ترین نسخه‌ی تعزیه خوانی در تفرش

یک نسخه‌ی قدیمی تعزیه خوانی با ۳۰۴ سال قدمت در شهرستان تفرش وجود دارد؛ که اهمیت این هنر مذهبی را در منطقه‌ی تفرش بیان می‌کند. این نسخه قدیمی کاغذی، نزد آقای عباس ملا اسماعیلی از فرهنگیان شهرستان تفرش نگهداری می‌شود و در صفحات آن اشعاری در وصف مقام و منزلت مولای متقیان حضرت امام علی (ع)، حادثه قیام عاشورا و اشعار تعزیه با استفاده از مرکب و با خط نستعلیق به وسیله آقای مؤمن تفرشی، از فقها و شعرائ نامی منطقه‌ی صفوی به رشته‌ی تحریر در آمده است.

”

مستندی درباره‌ی مراسم سنتی مردم آذربایجان در روز تاسوعا

محمد احسانی، فیلم مستندی را درباره‌ی مراسم «پولکه» کارگردانی کرده است که در مرحله‌ی مونتاژ به سر می‌برد. مراسم «پولکه»، مراسمی سنتی است که در روز تاسوعا در روستای «شیشوان» در آذربایجان شرقی برگزار می‌شود، در این مراسم، مردم گوی‌های بزرگی از پارچه درست می‌کنند و بافت آن را به آتش کشیده، دور سر می‌چرخانند.

خبرگزاری دانشجویان ایران تهران

”

مسمومیت غذایی عزاداران حسینی در یک هیأت

روز سه‌شنبه (بیستم اسفند ماه) یک هیأت از عزاداران

پی‌نوشت‌ها:

۱. محمدی ری‌شهری، محمد؛ میزان الحکمه، ترجمه‌ی حمید رضا شپخی، دارالحدیث، اول، ۱۳۷۷، ج ۴، ص ۱۶۶.
۲. پیشین.
۳. حکیم ثنائی عزنوی.
۴. اصول کافی، ج ۴، ص ۲۴۷، ج ۳۱۵.
۵. همان، ص ۲۵۲.
۶. مرآة العقول، ج ۱۲، ص ۹۹.
۷. انوار، ۵۳.
۸. مولانا جلال‌الدین بلخی.
۹. اصول کافی، ج ۴، ص ۲۳۶، ج ۱۱.
۱۰. مولوی.
۱۱. میزان الحکمه، ج ۴، ص ۵۶۴.
۱۲. مجلس، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۲۷۲.
۱۳. پیشین، ص ۳۷۵.
۱۴. حافظ.



□ توسل
به کوشش علی مهر

..... خیمه نوجوان

• جبرئیل (ع) بهترین هدیه از سوی خداوند برای بندگانش را
به زمین آورد و در غار «حرا» به دست حضرت محمد (ص) سپرد.
• هر جا بتگری رد پای از امام زمان (عج) می بینی؛
همه مخلوق خدایند و خدا این جهان را بیهوده نیافریده.
• اگر می خواهی بزرگی خداوند تبارک و تعالی را بهتر درک کنی.
به خاطر آور که خداوند آفریننده ی حضرت محمد (ع).
علی فاطمه حسن و حسین علیهم السلام است.
• در لیلۃ المبیت. حضرت علی (ع) جانشین حضرت محمد (ص) شد.

□ بچه هیأتی

صحنه اول:

می‌گویم: «حوصله ندارم، بده رضا
برود نان بگیرد.»
ننه می‌گوید: «پس توی این هیأت
چی بهتان یاد می‌دهند.»

صحنه دوم:

درس زبان بلد نیستم. سرم را زیر
انداخته‌ام و به کف کلاس خیره
شده‌ام. آقا معلم می‌گوید: «متأسفم،
از شما انتظار دیگری داریم.»

صحنه سوم:

توی صف اتوبوس، بی‌نوبت سوار
می‌شوم. چند تا از مسافرها پوزخند
می‌زنند؛ جوانکی با چشم و ابرو اشاره
می‌کند به چفیه‌ی دور گردنم و
می‌خندد.

صحنه چهارم:

سر چهارراه ایستاده‌ام. می‌خواهم به
آن طرف خیابان بروم. دو سه بچه
«گوگولی مگولی»!! هم چند قدم آن
طرف‌تر ایستاده‌اند. منتظر چراغ سبز
عابر پیاده. پیرزنی می‌آید و بین ما
قرار می‌گیرد. نگاهی به من و نگاهی
به آنها می‌کند؛ از آنها رو
برمی‌گرداند. به طرف من می‌آید:
«ننه! پیر شی الهی؛ من را برسان آن
طرف خیابان.»

صحنه پنجم:

دو سه شب بیشتر به کنکور نمانده.
دارم کتاب‌هایم را ورق می‌زنم. پدر
در می‌زند و می‌آید توی اتاق. سلام و
حال و احوال و نگاهی به در و دیوار؛
و بعد می‌پرسد: «خوب خوانده‌ای؟
آماده‌ای برای امتحان؟»
می‌خواهم چیزی بگویم که، ادامه
می‌دهد: «خلاصه حواست جمع
باشد؛ نکند پسردانی‌ات قبول شود
و تو... باید آبروداری کنی توی
فامیل؛ همه یک‌جور دیگر به تو نگاه
می‌کنند؛ پسر حاج محمود، از این
مهم‌تر بچه مسجدی، بچه هیأتی؟»
می‌خواهم بگویم، پسردایی‌ام خاک
مؤسسات کنکور را در این دو سه
سال به توبره کشیده، اما مجال
نمی‌دهد: «وقت دیگری نمانده.
همه‌اش دو سه شب.
دوسه تایاعلی (ع) دیگر» و از اتاق
خارج می‌شود.



بچه جوانک‌ها من کنه

چند صحنه‌ی سینمایی

• زهرا طراوتی

یکی از مردان شال را به کمرش سفت کرد.
شمشیر را از غلاف بیرون کشید و داد زد:
«من همین حالا می‌روم داخل.»
و چند تن دیگر هم با شمشیرهای آماده پشت
سرش ایستادند. ابولهب بلند گفت:
«نه! فکرزن و بچه‌های داخل خانه را بکنید.
ممکن است کشته یا مجروح شوند. آن وقت
پیش اهل مکه آبرویی برای قریش نمی‌ماند.»
یکی از مردان، نگاه کرد به آسمان و گفت:
«راست می‌گویید. تا صبح صبر می‌کنیم توی
تاریکی سخت می‌شود مبارزه کرد.»
کسی گفت: «پس باید مراقب باشیم و چشم
از خانه برنداریم. ممکن است قصد فرار کند.»
یکی که از روزن دیوار، دو چشمش را به خانه
دوخته بود، گفت: «نگران نباشید. تمام
حرکاتش را زیر نظر دارم. اینک دراز کشیده
و رواندازی هم روی سرش انداخته.»
و بلند خندید: «کاملاً در آرامش به سر می‌برد!»
و دیگری با خنده گفت: «پس آرامشش را
بهم نزنید!»

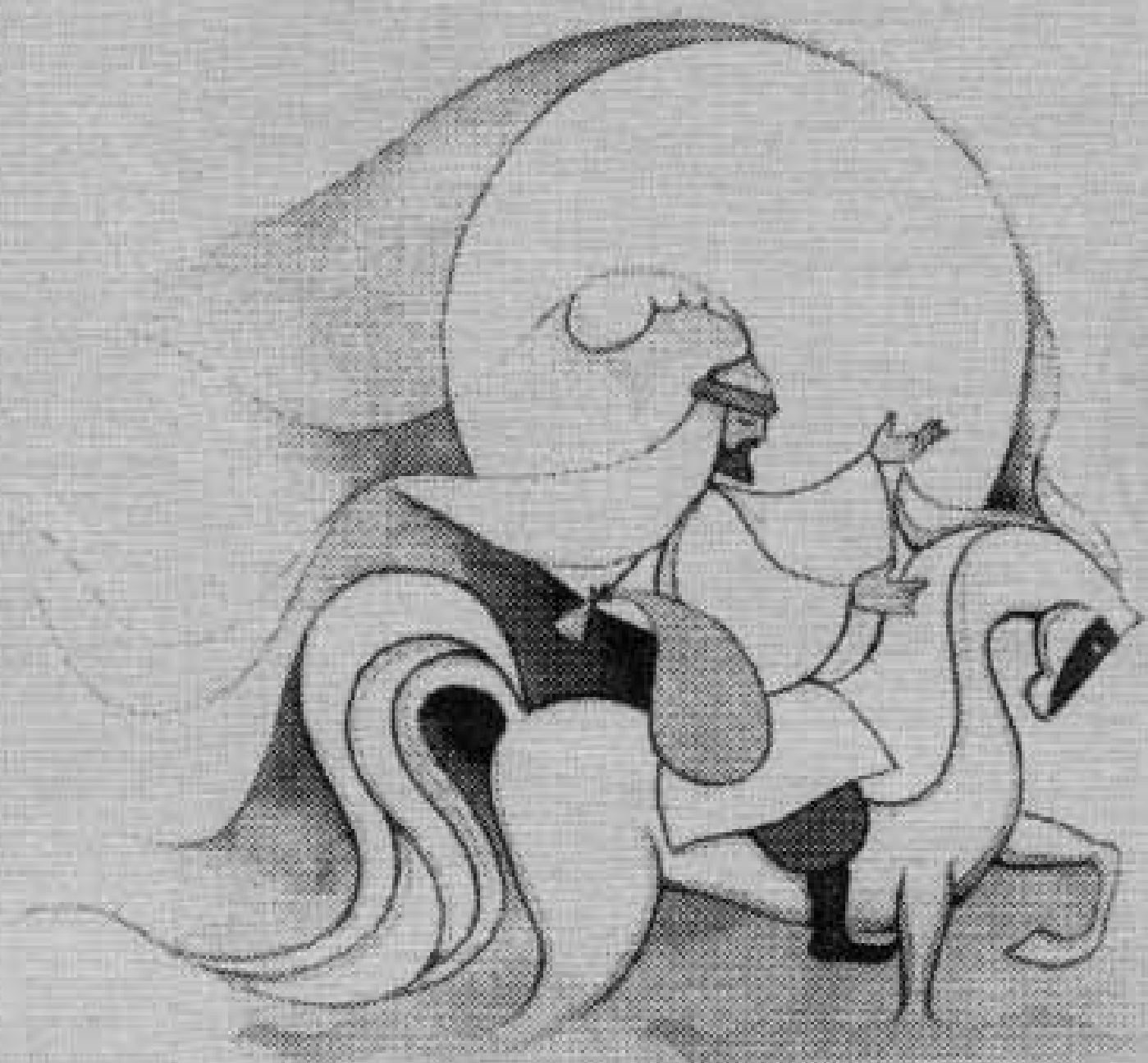
شب تیغ

مردی که با شمشیر بلند و برآتش روزن خانه را
می‌پایید، گفت:

«می‌خواهم زودتر صبح برسد و چهره‌اش را
وقت بیدار شدن زیر تیغ شمشیرها ببینم!»
یکی از مردان که روی زمین نشسته و
شمشیرش را برق می‌انداخت، گفت:
«حقش است: قریش را به هم ریخته، بین
اهالی مکه تفرقه انداخته.»

و صداها یکی یکی در آمد:
خدایان ما را منکر می‌شود.
توهین و ناسزایشان می‌گوید.
جوانان مکه را از راه به در کرده.
حرف از خدای یکتا می‌زند و ادعای پیامبری
دارد! فقط مرگ، سزای اوست.
گمان کرده می‌تواند هر کاری در این شهر
بکند: فکر کرده! همه سکوت می‌کنیم و
اطاعتش خواهیم کرد.»

کسی بلند گفت: «قریشیان آرام باشید.
صبح نزدیک است، دیگر چیزی به موعود
نمانده.»



ان مرد در باران آمد

نویسنده: محمد حمزه زاده

تصویرگر: محمد حسین صلواتیان

نشر قو: ۱۳۷۷

قسمتی از داستان

گفتم: «عمو! سقا یعنی چی؟»

گفت: «سقا یعنی کسی که آب می‌دهد.»

گفتم: «سقای دشت کریلا، حرف گریه داری

است؟»

عمو من را بلند کرد و روی پای خودش نشاند.

گفت: «این مرد را می‌بینی؟»

سرم را تکان دادم. عمو گفت: «این مرد، سقای

دشت کریلاست. او آمده برای بچه‌هایی که

تشنه‌اند آب ببرد. اما دشمن نمی‌گذارد.»

....

بعد چی می‌شود؟

دشمن جلویش را می‌گیرد. دستهایش را قطع

می‌کند. او دیگر دست ندارد که آب ببرد.

به صورت مرد نگاه کردم.

لبهایش خشک خشک بود. گفتم: «عمو نگذار

دست‌هایش را قطع کنند. نگذار او تشنه بماند.»

گریه‌ام گرفته بود.

دراز می‌کشی روی بستر و آرام از روزن پنجره.

آسمان را تماشا می‌کنی. دلت می‌خواهد

جدا از هیاهوی بیرون. فقط توی سکوت.

ستاره‌ها را تماشا کنی و بوی عطری را نفس

بکشی که انکار تمام ناشدنی است. چه باک

اگر هزار چشم با هزار تیغ از بیرون در. خیره

به تو باشند.. تو به بوی عطر فکر می‌کنی. بوی

عطر فرشته‌های ناپیدایی که گوشه گوشه‌ی

اتاق. تو را نگاه می‌کنند. هوای اتاق را بیشتر

به مشام می‌کشی. این عطر همیشگی مردی

است که اتاق باهمه‌ی سکوت و پاکی‌اش

برای اوست. از این افتخار که تو حال جای

او آرمیده‌ای و در هوای پاک اتاقش نفس

می‌کشی. حس خوشی وجودت را پر می‌کند.

روانداز را می‌کشی روی سرت و به او فکر

می‌کنی که هیچ کس را به بزرگی و کمالش

ندیده‌ای. مردی که از کودکی تو را بزرگ کرده

و پرورش داده. مردی که هم پدر بوده برایت.

هم معلم.

خاطره‌هایت را با او مرور می‌کنی و یاد آن

روز می‌افتی که نقشه‌اش را با تو در میان

گذاشت و تو با لبخند. پذیرا شدی. کافی است

فقط بدانی در امان خواهد بود و به سلامت

از شهر خارج خواهد شد. آن وقت دیگر هیچ

باکی تو را نیست از این که جای او روی بستر

دراز بکشی و صبح که چشم باز کنی.

چشم‌هایت قاب تیز و براق تیغ‌هایی را ببینی

که چشم‌های خیره پشت روزن برایت

کشیده‌اند. لبخند می‌زنی؛ چه باک اگر این

خواب. بیداری‌اش مرگ باشد. ستاره‌ها پشت

روزن پنجره. سوسو می‌زنند. بوی عطر هنوز

می‌آید و تو آرام چشم‌هایت را بسته‌ای و

به این می‌اندیشی که چشم‌هایت وقتی

دوبار باز شوند چشم‌های سرخ پشت روزن را

می‌بینند که وقتی تو را جای او یافتند سرخ‌تر

و خیره‌تر خواهند شد و تیغ‌های آماده‌شان

که توی هوا بی‌حرکت خواهند ماند و تو به

نگاه ماسیده‌شان لبخند خواهی زد.



نیش دارو

- شهرت در مداحی امروز، مثل فوران آب فواره است. جوان‌های موج سوار، به فکر تبعات بعد از آن هم باشند!
- مداح بدون اشک، مثل چشمه‌ی بدون آب است، چشمه تا نجوشد و جاری نشود، کویر را نمی‌تواند سیراب کند.
- خدا نیاورد آن روز را که واعظی از منبر وعظ بالا رود اما حاصل کار او سقوط باشد... چنانکه افتد و دانی!
- شنیده‌ایم برخی مداهان (!) برای یک دهه اخلاصشان مبلغ چهار میلیون تومان قیمت گذاشته‌اند.
- کسی نیست این خبر را تکذیب کند؟!
 - در روز محشر یوم الحساب از کاسب‌ها می‌پرسند چقدر دادی؟ چقدر گرفتی؟ از برخی مداحان احتمالاً می‌پرسند: چه دادی؟ چرا گرفتی؟
 - مداح بدون اشک، مثل ضبط صوت است؛ صدای مرثیه را پخش می‌کند و دیگران تأثیر می‌پذیرند و می‌گیرند؛ اما خود...؟!
 - کاش بعضی مداحان می‌دانستند که هر چه پاکت‌شان سنگین‌تر می‌شود، بار مسؤولیت‌شان نیز...
 - کاش آقای حسینی در فرهنگ اصطلاحات مداحی خود این اصطلاح جدید را هم معنا می‌کرد: «سِن»، «سِن».

قضاوت با شما

در عصری که عقلانیت و نکته‌سنجی به عنوان محور بسیاری از امور، مورد توجه است و سطوح مختلف سنی مخصوصاً جوانان در مورد ریزترین اظهار نظرها با حساسیت قضاوت می‌کنند، متأسفانه هنوز هم عده‌ای از مجلس گردانان محترم، با بی‌توجهی تمام، گاهی این محافل مقدس را به مجلس طنز بدل می‌کنند! عقلاً، حرمت مجالس اهل بیت (علیهم‌السلام) اقتضا دارد تا جامعه‌ی مداحان در ادبیات بیانی خود کاملاً سنجیده و حساب شده عمل کنند تا خدای نکرده در فلسفه‌ی حضور در این مجالس نقض غرض نشود و مضحکه‌ای نو به وجود نیاید. من باب مثال، به جملات زیر که متأسفانه توسط بعضی از پیشروان مداحی کشور، در مجالس مختلف بیان شده است توجه کنید:

- ... مگه این بچه‌ی ششماهه چقدر آب می‌خواس؟!
 - پاور کنید به نعلبکی براش بس بود!!
 - ... اگر زینب (س) کنار بدن علی اکبر (ع) نمی‌اومد حسین همونجا از غصه سخته می‌کرد!
 - ... ای مرده‌شوی چشمی رو بیره که اشک نداشته باشه امشب!!
 - ... بلند یا حسین بگین که به کربلا برسه!!
 - ... ای‌شاه‌الله «یا بن الحسن» میاد!
 - جملات بالا را خواندید؟ حال، قضاوت را به خود شما می‌سپاریم.

جناب آقای... مداح مخلص اهل بیت

معمولاً افراد برای احترام ظاهری، مداحان را مخلص می‌دانند اما من واقعاً از ته دل، به شما مخلص می‌گویم. خودتان بیشتر از من و امثال من می‌دانید که چقدر در کارتان اخلاص دارید. من همواره به خلوص و صفای روح شما غبطه می‌خورم.

از کودکی در مسجد محله‌مان دیده‌ام که در تمام مناسبت‌های سال وفات و شهادت یا تولد هر کدام از ائمه اطهار، شما در مسجد حضور داشته‌اید و سعی کرده‌اید ده دقیقه هم که شده توسلی داشته باشید. من بارها دیده‌ام و شاهد بوده‌ام که دهه‌ی اول محرم چقدر ما جوانان را به مداحی تشویق می‌کردید تا محل برای خود مداح داشته باشد. من بارها و بارها شاهد بوده‌ام که چقدر مداحان مهمان را تحویل می‌گیرید تا آبروی مداح در نزد ما و اعتبار اهل محل برای مداح حفظ شود. من از دیگران شنیده‌ام که گاهی اوقات پاکت هدیه‌ی مداح دهه‌ی اول محرم را با مبلغی از دارایی خود آبرومندتر و پربرکت‌تر کرده‌اید اگر چه اول کار با ذهنیتی که از مداحان داشتم باورم نمی‌شد اما بعداً کارهایی شبیه به آن از شما دیدم که آن شک به یقین و بعد به باوری قلبی تبدیل شد.

دلم می‌خواست از فضایل و رفتارهای دیگر شما بگویم مثل بستن مغازه در وقت نماز و شرکت در صف اول جماعت، مثل کمک‌هایی که به فقرای محل دارید و... اما تعریف بیش از حد درباره‌ی شما در حد من نیست من خود را در آن حد نمی‌دانم که شما را تحسین کنم مسلماً اجر خود را از ارباب بی‌کفن خود امام حسین خواهید گرفت.

برای همین رفتارهای شماست که بر خود لازم دیدم از شما تشکر کنم. در شماره ماه صفر نشریه خیمه دیدم ستونی برای نامه به مداحان نوشته شده است من هم تصمیم گرفتم خطاب به شما نامه بنویسم حتماً افراد دیگری هم مثل شما در دستگاه مداحی امام حسین دیده می‌شود دلم می‌خواهد از تصمیم دل از همه آن عزیزان که اخلاق شما را دارند تشکر کنم.

امضا: محفوظ



قسمتی از یک نامه

گیرنده: مداح اهل بیت...

... من این نامه را به همه‌ی مداحان محترم می‌نویسم، به عنوان یک مدیر هیأت که سالیان زیادی در خدمت مداحان و نوکران اهل بیت بوده و در این باره تجربیات و مشکلاتی را دیده؛ خواهش می‌کنم مداحان عزیزی که به هیأت ما تشریف می‌آورند، این نکته‌ها را توجه کنند. در حقیقت، حقیر چون خجالت می‌کشیدم این‌ها را به همه مداحان بگویم گفتم به صورت کلی گویی به جزئیات اشاره کنم تا همه بلبلان اهل بیت توجه کنند بویژه آنان که قصد انجام وظیفه در هیأت ما را دارند:

۱- قبل از منبر حاج آقا حضور داشته باشند، تا حقیر بتوانم جواب‌گوی جوانان باشم که می‌پرسند چرا مداحان پای منبر آقایان نمی‌نشینند....

۲- سعی کنند روضه‌هایی که حاج آقا خوانده، دوباره نخوانند.

۳- روضه‌ها را مختصر بخوانند و کمی هم برای مداح بعد خود جا بگذارند تا بنده شرمنده مداح بعد از ایشان نباشم.

۴- بگذارند مبلغ هدیه و پاکت را خودمان تعیین کنیم. چون ما به توان برخی بانی‌ها هم باید توجه داشته باشیم.

۵- بدقولی نکنند.

۶- به جذب جوان‌ها هم توجه داشته باشند تا چراغ هیأت روشن بماند.

۷- در صورت امکان شبی یک مجلس بیشتر قول ندهند تا از عهده‌ی اجرای برنامه در یک هیأت بصورت کامل برآیند ما هم خجالت مستمعان را نکشیم.

۸- اگر موبایلشان همیشه در دسترس باشد. بیشتر از آنها ممنونم.

با تشکر

یک مدیر هیئت قدیمی

• این نامه بدون ویرایش چاپ می‌شود.

عرض ارادتی و آن هم به مولای خیمه نشینان:

ای طلایه دار طلایی ترین آرزوها!
ای تنها بهانه‌ی شادی دلها بیا! تا در
پهنای مایی شادی دنیای غم روزه‌ی
لبخند و اکنیم.

نکته‌ای: خیمه، اولین هیأت مکتوب
حسینی، که در قالب یک مجلس
حسینی با صلوات و خطبه‌ای آغاز
می‌شود و با صفحه‌ای به نام «دعا» به
پایان می‌رسد؛ نهم ربیع‌الاول، آغاز
امامت حضرت مهدی (ع) را به تمام
شیعیان و پیروان حضرتش تبریک عرض
می‌نماید.

و پیامی: خیمه، دوست صمیمی تمام
هیأتی‌هاست.

خیمه، هیأت مکتوب تمام هیأتی و بچه
مسجدهای هابی است و آماده است تا
اندیشه‌های ایشان را در تمام
زمینه‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی در
جهت ارتقای فرهنگ حسینی منعکس
نماید.

و حرف دلی: دل‌مان می‌خواست بدانیم
مخاطبان خیمه چه کسانی هستند و
دانستیم که تمام شیعیان جهان مخاطبان
خیمه هستند، هر کس که با اسامی
مقدس‌نامه‌ی معصومین (علیهم‌السلام) آشناست
یاری آشنا برای خیمه است.

و دعوتی: خیمه در قالب شعر، مقاله،
داستان، نوحه، مولودی، خاطره،
گزارش و دیگر قالب‌های ادبی آماده
است تا در جهت انتقال فرهنگ دینی و
ایجاد زمینه و هویت دینی در جامعه قدم
بردارد و تلاش تمامی نویسندگان،
پژوهشگران، علما، اندیشمندان و
هنرمندان را در بر افراشتن پرچم توحید
در حریم ولایت ارج نهاده و خود نیز با
سلاح قلم تحت ولایت دینی به مصاف
با دیوسیرتان شرک و کفر می‌رود.

و عرض ارادتی دیگر: شاید این شماره از
خیمه به نظر شما همراه نقص‌ها و
اشکال‌های فراوانی باشد بهمین
خاطراست که از تمام صاحب‌نظران و
اندیشمندان تقاضا نمودیم خیمه را در
راستای تکمیل یاری نمایید. از آن جا که
«خیمه» برای شماسست و انتشار آن به
همراهی و همدلی شما وابسته است چه
خوب است که خواسته‌ها، نیازها و توقع
و انتظارات خودتان را از خیمه‌هایتان
برای «خیمه» ارسال نمایید تا نوکران و
خادمان این هیأت مکتوب در خدمت
گزاری شما خیمه نشینان با عشق بیشتری
تلاش و نوکری کنند.

و درد دلی: حیف است که گرفتاری-
های دنیایی ما، ذهن و فکر ما را مشغول
به خود سازد و یادمان برود که زندگی
در آغاز هزاره سوم میلادی و دنیای
ارتباطات، یعنی همان زندگی در دورانی
که امامی حی و زنده ناظر بر اعمال،
رفتار و کردار ماست.

و یادآوری: آن که، روزها، هفته‌ها و
سال‌ها می‌گذرد و شاید همین دل
مشغولی‌های کاذب به دنیای دور و
برمان، گذرایام را برایمان بی تفاوت کند
و نهمین روز از سومین ماه قمری، یعنی
ماه ربیع‌الاول، ما شادی اهل بیت (علیهم‌السلام)
مصادف است با آغاز امامت امام حی
حضرت بقیه‌الله الاعظم عجل‌الله تعالی
فرجه الشریف و طلعه‌ای است برای
طلوع ولایت خورشید پنهان امامت و
جادارد که شما نیز در هیأت و حسینیه و
مسجد خود به شادی و شادمانی این
جشن بزرگ بپردازید.

و دعای پایانی: خدایا، تمام دلباختگان
حق و حقیقت را در ردیف منتظران
حضرت مهدی (ع) قرار ده!

سر دبیر

